مجمع البحار

دفتر مرحوم میرزا رضا خان

LIBRAIRIE REZVAN

نفیس

بازبینی شد
۱۳۵۳ خ

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب: مجمع البحار — فارسی

مؤلف: میرزا محمد تقی مظفر علی کرمانی

خطی: شکسته نستعلیق ۱۶ سطری

سال تحریر ۱۲۶۸ عدد اوراق ۸۰

جزء کتب ~~حکمت و کلام خطی~~ تفسیر شماره ۲۶۴

شماره عمومی ۸۷۴ شماره قبض ۱۸۳۰

واقف میرزا رضا خان نائینی تاریخ وقف مرداد ۱۳۱۱

طول ۲۲ عرض ۱۳ سانتیمتر قفسه

م ۴۷

باسمه تعالی

شناسنامه آسیب شناسی

عنوان	مجمع البحار		
درجه نفاست	نفیس	نوع	خطی ✓ / چاپ سنگی
شماره اموالی	۸۷۴	اندازه	۲۲×۱۳
قطع	وزیری	تعداد اوراق	۸۰
درصد تخریب اوراق	۱۰ / ۲۰ / ۵۰ / ۸۰	از هم پاشیدگی عطف	دارد / ندارد ✓
نیاز به جعبه	دارد / ندارد ✓	نوع آفت	شیمیایی / زیستی / فیزیکی
نیاز به جلد سازی	دارد / ندارد	نیاز به مرمت جلد	دارد ✓ / ندارد
نیاز به مرمت اوراق	دارد / ندارد ✓	نیاز به دوخت عطف	دارد / ندارد ✓
نیاز به لکه گیری	دارد / ندارد ✓	نیاز به گردگیری	دارد / ندارد ✓
نیاز به آفت زدایی	دارد / ندارد ✓	نیاز به اسپدزدایی	دارد / ندارد ✓

نسخه شناسی — آسیب شناسی و اقدامات مرمتی

بررسی کنندگان: ۱. ... ۲. ابراهیمی ۳. فریدونی

ناظر:

اقدامات انجام شده:

تاریخ بررسی: تاریخ اقدام:

کتابخانه آستان قدس

هو العلی شأنه وجل جلاله

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین والصلوة علی من آتاه السبع
من المثانی والقرآن العظیم وعلی اخیه المرتضی المشار الیه بقوله وانه فی ام الکتاب
لدینا لعلی حکیم وعلی عترتهما اصحاب الرضا والتسلیم چنین گوید بنده
آستان فقرای الهی مظفر علی نعمة اللهی زاده الله حقایق الاشیا کماهی وحجبه عن
الاشتغال بالملاهی که چون فقیر نظم مثنوی مسمی ببحر الاسرار در تفسیر سوره فاتحه
الکتاب ذات الانوار ببرکت انفاس فقرای اولی الایدی والابصار موفق
گردید چنان مناسب دید که مطالب کلیه آن کتاب مستطاب را که بطریق منظوم
از حضرت فایض العلوم بر قلب این ضعیف متمسک بعروة الوثقی طریقت
حضرت امام علی رضا معصوم علیه وعلی آبائه وابنائه صلوات الله الحی القیوم

فایض گردیده

فایض گردیده بود ذکره اخری در این کتاب مستطاب بجمیع التمامه تکرار نماید چه در
ضمن ایراد آن مطالب کلیه چون بحسب اقتضای حال سخنان دیگر که مقتضای مقام
استغراقات واقع گردیده و سالکان صادق مستعد را که همواره بحکم ففروا الی الله
گریزان از تفاصیل بسوی حضرت اجمال و در مقام اعراض از کثرات تعینات
ونقوش خیال و اقبال بر وحدت ذات علی ذو الجلال چنانچه امثال آن سخنان
موجب تفرقه بال میگردد لهذا آن تفاصیل را ابهم در نوردیده مجموع آن مطالب را
در این رساله در ضمن مقدمه و دو مقصد و خاتمه مندرج و مندمج میگرداند و ما
انا شرع فی المقصود والتکلان علی الصمد المعبود در شرح امهات تمام وجود
بدان ایدک الله تعالی بروح منه که از حضرت شاه اولیا و مقتدای اصفیا علی المرتضی علیه
صلوات الله الاعلی الاعلی حدیثی باین مضمون حقایق مشحون شرف صدور یافته
که هر چه در مجموع قرآن کریم و فرقان حکیم مذکور و مشحون گردیده همه در سوره مبارکه
فاتحة الکتاب که مسمی است بسبع المثانی وام الکتاب مجتمع است و هر چه در مجموع فاتحة
الکتاب مندرج است همه در آیه عظیمه بسم الله الرحمن الرحیم مجتمع است و هر چه در مجموع
بسمله عظیمه مندرج است همه در حرف اول بسمله که حرف باست مجتمع است
و هر چه در حرف بای بسمله منطوی است در نقطه تحت با مندرج است
و آن جناب علیه السلام در این کلام اعجاز نظام بسبب علم حضور

الفاظ آن متعلق بالمعنی نیستند چنانچه فرموده‌اند انا النقطة تحت الباء یعنی منم آن نقطه که در
زیر بای بسمله واقع است و مقرر این رساله را همت بآن است که ... شمه
از شرح این حدیث بر وجهیکه بر خاطر محبت دثار القا شده بعد از تمهید مقدمات موقوف
علیها بعرض برادران روحانی رساند بعون الله تعالی و حسن تائیده و تمهید اول آن است که اهل
الله تعالی از عرفای محققین را بیبین کرده‌اند که حقیقت ذات حق تعالی شأنه نیست مگر وجود مطلق
که منزه است از همه قیود حتی قید اطلاق و مقدس است از جمیع شروط حتی شرط عدم وجوه
باین معنی نه کلی است و نه جزئی نه خاص است و نه عام نه واحد است و نه کثیر نه مطلق است و نه مقید
بلکه این مذکورات تعینات و اعتبارات اند که آن نسبتا او را عارض او تعالی شأنه
بحسب ذات از همه این مراتب منزه است حتی از این تنزیه هم منزه است و بحسب تجلی
باسمائه و صفاته بهمه مراتب متلبس است و بحسب هر تعینی از تعینات مرتبه مستحق اطلاق
اسمی از اسمای الهیه و کونیه میگردد و تعینی اول تعینی که عارض وجود مطلق میگردد
منحصر در دو قسم است تعینات الهیه و تعینات کونیه تعینات الهیه تعیناتی است که
مأخذ اشتقاق اسما الله حسنی است چون تعین علم و تعین قدرت و تعین حیات و غیر ذلک
که مأخذ اشتقاق اسم العلیم و اسم القدیر و اسم الحی و غیر ذلک از اسما الله حسنی اند و آن
تعینات را صفات الله گویند و ذات بانضمام هر صفتی از صفات اسمی است از اسمای
حسنی و این است معنی حقیقی اسم مثلا اسم العلیم ذات است بانضمام صفت علم و اسم القدیر

ذاتست

ذات است بانضمام صفت قدرت و اسم الحی ذات است بانضمام صفت حیات و کذا اسما الله
و اسمای حسنی بمقامی است از مقامات وجود که مسمی است بحضرت اسما و در حقیقت اسما
ظلال و اشعه ذاتند و اسما ملفوظه که مذکور ذاکرین میشوند فی الحقیقه اسما اسمائند و اسمای
حقیقه نیستند بلکه دال اند بر اسمای حقیقه حقایقی چند اند که واسطه ایجاد مخلوقات اند
چنانکه در ادعیه اهل بیت علیهم السلام واقع شده که اسئلک بالاسم الذی خلقت
به العرش و بالاسم الذی خلقت به الکرسی و بالاسم الذی جمعت به المتفرق و اسئلک
بالاسما التی تجلیت بها للکلیم علی الجبل العظیم الی غیر ذلک من کلامهم علیهم السلام
و حضرت شاه اولیا علی مرتضی علیه صلوات الله العلی الاعلی میفرماید انا الذی کتب اسمی علی
العرش فاستقر و علی السموات فقامت و علی الارضین فاستقرت و علی الجبال فرست و علی
الریاح فذرت و علی البرق فلمع و علی الودق فهمع و علی السحاب فدمع و علی الرعد فخشع و علی
النور فسطع و علی اللیل فدجی و اظلم و علی النهار فانار و تبسم و از این جهت است که اسم
آنجناب صلوات الله علیه بعینه اسم حق است تعالی شانه و علا برهانه ثقة
الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی طاب ثراه در اصول کافی بابی علیحده عقد کرده و آن را
باب حدوث الاسما نام نهاده و در آن باب حدیثی از حضرت بحر الحقایق مولانا
ابو عبدالله جعفر الصادق صلوات الله علیه ما نطق ناطق و ذر شارق باین عبارت لطیف
شارت روایه کرده ان الله تبارک و تعالی خلق اسما بالحروف غیر مصوت

حدیث شریف

و باللفظ غیر منطق و بالشخص غیر مجسد و بالتشبیه غیر موصوف و باللون غیر مصبوغ منفی عنه
الاقطار و مبعد عنه الحدود محجوب عنه حس کل متوهم مستتر غیر مستور لحدیث بعضی از اخوان
حدیث و خلاصه ترجمه آن این است که بتحقیق خدای تبارک و تعالی خلق فرمود اسمی را
که از مقوله حروف و اصوات نبوده از تلفظ و نطق منزه بود و از جسد و پیکر و شخص جسمانی
مقدس بود و از مانندن بمخلوقات مبری بود و از رنگ و صبغ معری بود و قطر و انداز
جسمانی از ساحت عزت او دور بود و حدود و نهایات مقداری را در حریم کبریا او راه نبود و از
اوهام از ملاحظه جمال او در حجاب بود با وجود پوشیده بودن از چشم ظاهر در نظر صاحب
بصایر آشکار بود و این کلمات قدسی سمات صریح در اینکه اسماء الله حقیقی از مقوله حرف
و صوت نیستند بلکه حقایقی چند اند مقدس ربانی و کشف ارباب شهود در
خصوص تعین حضرت اسماء و غیر آن از مقامات وجود مطابق است با آنچه از اصحاب
عصمت سلام الله علیهم بما رسیده الحمد لله علی ما افهمنا ذلک   الکون
بر سر مطلب رویم گوئیم قسم دویم از تعینات وجود مطلق تعینات کونیه است و آن تعیناتی
است که مبدأ انتزاع ماهیات ممکنات است چون تعین جوهریت و تعین عرضیت و تعین
ملکیت و تعین فلکیت و تعین حیوانیت و تعین انسانیت و غیر ذلک و وجود مطلق را
بانضمام تعینات الهیه اسما میگویند بتقریری که مذکور شد   و وجود مطلق غیر وجود
لابشرط ظاهری است و باطنی ظاهرش متصف بوحدت است و وجود صفت اوست
و تأثیر

فی ان ظاهره [illegible]
موثره باطنه
[illegible]

و تأثیر و فاعلیت از لوازم او و باطنش متصف بکثرت است و امکان تعلق او در تأثیر و قابلیت
از لوازم او تعالی شأنه در حد ذات خود از ظهور و بطون و وحدت و کثرت و وجوب
و امکان و فعل و قبول همه منزه است و اینها همه شئون و صفات و نعوت او باعتبارات وی
است چنانکه عارف گفته   قید و فعل و صفتند ناشی از ذات که هست جمله
شئون و صفات او را شامل از روی کثرت باطن که مکمنش تعین اول است بود همه
قید و تاثیرش حاصل از روی وحدت ظاهر که جایش صقع ثانی است بود همه در عیان مؤثر و
فاعل تعیین ثانی اعیان را که عبارت از وجود مطلق است بانضمام تعینات کونیه انضمام
مجهول الکیفیه نوعی که منافات با قدس ذات نباشد دو نوع تحقق است که هر نوعی مقامی از مقامات
وجود نوع اول تحقق آنهاست در حضرت علم و اعیان را باعتبار این نوع تحقق اعیان
ثابته گویند و این نوع تحقق را ثبوت گویند نوع ثانی تحقق آنهاست بعد از تحقق علمی
و مسمی است بتحقق و وجود عینی خارجی روحانی و جسمانی جبروتا و ملکوتا و اعیان را باعتبار این
نوع تحقق اعیان موجوده گویند و این وجود بمعنی دیگر است غیر وجود مطلق چرا که وجود
در این مقام عبارت است از تجلی وجود مطلق بوجود در کسوت تعینات کونیه بر
وجهی که منشأ صدور آثار و احکام عینیه تواند بود و قید اخیر بجهت احتراز از وجود علمی
مرادف ثبوت است چرا که در حضرت علم نیز تجلی وجود مطلق است بوجود در
کسوت تعینات کونیه ولیکن نه بر وجهی که منشأ صدور آثار و احکام و خواص و لوازم

کتابخانه آستان قدس رضوی
ویژه کتاب

عینیه تواند شد چراکه در حضرت علم هنوز اعیان در حیز قوه اند و بحد فعلیت نرسیده
اند تا تایید آثار توانند شد و لهذا باصطلاح عرفا حضرت اعیان ثابته را که حضرت
علم است عدم گویند و بر آن نوع تحقق مسمی بثبوت اطلاق عدم کنند و بر
نوع ثانی اطلاق وجود کنند و در مقابل اعیان ثابته اعیان موجوده گویند
و فی الحقیقه عدم در اینمقام بمعنی قوه و استعداد است همچنانکه وجود در اینجا
بمعنی فعلیت است بلکه تجلی وجود مطلق در کسوت اعیان ثابته نیست مگر عبارت از افاضه
استعداد و قابلیت که مسمی است بفیض اقدس و اینست معنی کلمه شریفه ما مسنا
بالنعم قبل استحقاقها چراکه افاضه استحقاق و استعداد مسبوق باستحقاق و استعداد
دیگر نتواند بود و الا تسلسل استحقاقات لا الی النهایه لازم آید و تجلی وجود مطلق
در کسوت اعیان موجوده نیست مگر عبارت از افاضه کمالات بالفعل بر حسب
استحقاقات و بقدر استعدادات و باندازه قابلیتها که مسمی است بفیض مقدس و آنکه عارف
گفته آن یکی جودش گدا آرد پدید وان یکی بخشد گدایان را مزید عبارت
از همین فیض اقدس و فیض مقدس مذکور است قال الله سبحانه و تعالی
وان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم در حین تحریر حسن قلم
العاید شود که شیء عبارت از عین ثابت است که واقع در حضرت علم و خزائن
شیء عبارت از حضرت اسمائست اعنی تجلی وجود مطلق بر خود در کسوت تعینات
الله

تعینات الهیه و نزول شیء بقدر معلوم یعنی فرود فرستادن او باندازه معین عبارت از خروج
از حضرت غیب علم بسوی حضرت عین یعنی از مقام اعیان ثابته بمقام اعیان موجوده و الله هو العالم
باسرار کلامه تقسیم ثالث اعیان موجوده که عالم عبارت از آنست منحصرست در مرتبه
ارواح و اشباح ارواح عبارتست از مجموع عالمی که در ظهور این عالم ظاهر موجود است و اشباح
عبارتست از همین عالم جسمانی است که محسوس و مشاهد است از فلکیات و عنصر البسائط و مرکبات و عالم
امر عبارتست از اول و عالم خلق عبارتست از ثانی قال الله تعالی الا له الخلق و الامر
تبارک الله رب العالمین و همچنین ما تبصرون و ما لا تبصرون در کلام الهی که فلا اقسم بما تبصرون
و ما لا تبصرون تعبیر از این دو عالم است اول از ثانی و ثانی از اول و همچنین عالم ملک
و عالم ملکوت در کلمه شریفه یا ذا الملک و الملکوت عبارت از این عالمین
مذکورین است و همچنین است عالم ملک و عالم حمد در کلام معجز نظام له الملک و له الحمد و در
قول حق سبحانه و تعالی اولم ینظروا فی ملکوت السموات و الارض و ما خلق الله من شیء ملکوت السموات
و الارض اشاره بعالم ارواح و ما خلق الله من شیء بعالم اشباح میتواند بود و فی الحقیقه
اشباح مظاهر و ظلال ارواح اند و ارواح مظاهر و ظلال اعیان ثابته و اعیان ثابته مظاهر
و ظلال اسمای حسنی و اسمای حسنی مظاهر و ظلال ذات حق و وجود مطلق تعالی شأنه و عظم سلطانه
چنانکه حضرت نعمة الله ولی قدس سره العلی فرموده   مظهر ارواح ما اشباح ما
مظهر اعیان ما ارواح ما   ظل ارواحند اشباح همه   ظل اعیانند ارواح همه تا اعیان

جمیع این اشیاء ظلال الذات دارد

ظل اسمای حقند یا ز اسما ظل ذات مطلقند ذات او در اسم پیدا آمده اسم در اعیان
هویدا آمده اسم و عین و روح و جسم این هر چهار ظل یکدیگر باشند نیکو یاد دار
عالم اشباح را که عالم خلق و عالم ملک و ما یتصورون عبارت از اوست حضرت شهادت
مطلقه گویند و مقام اعیان ثابته را که صور علمیه و فیض اقدس اشاره بآن است حضرت
غیب مطلق گویند و عالم ارواح را که عالم ملکوت و عالم جبروت و ما لا یتصورون
تعبیر از اوست حضرت غیب مضاف گویند چرا که اگرچه نسبت بغیب مطلق شهادت است لیکن
نسبت بشهادت مطلقه غیب است و غیب مضاف را دو وجه است یکی رو بحضرت غیب مطلق
و اعیان ثابته دارد و از آن عالم مثال مطلق و عالم جبروت گویند و روی دیگر بحضرت شهادت
مطلقه و عالم ملک دارد و از آن عالم مثال مقید و ملکوت گویند و ملکوت باین معنی
اخص است از ملکوت بمعنی اول چرا که ملکوت بمعنی اول مطلق عالم ارواح بود و ملکوت
باین معنی قسمی از عالم ارواح است و این چهار حضرت را یعنی حضرت غیب مطلق و حضرت
شهادت مطلقه و دو وجه حضرت غیب مضاف را که هر یک حضرتی علیحده است
با حضرت جامع که حضرت انسان کامل است حضرات خمسه گویند و حضرت شیخ [illegible]
قدس سره الاعلی تعبیر از حضرت خمس باین وجه فرموده   غیب مطلق حضرتی بر حضرتش
عالم اعیان بود در حضرتش   همچو شهادت حضرت دیگر بود   عالم او ملک خود یکسر بود
حضرت دیگر بود غیب مضاف   در میان هر دو حضرت بی خلاف   وجه غیب مطلقش

جبروت

جبروت دان علم معقولات ازین دفتر بخوان   هم مثال مطلقش را گفته اند
عارفان بسیار در ره سفته اند   باز ملکوت است وجه دیگرش   با مثال روشن مه پیکرش
این مثالش را مقید نام کن   عالم ملکوت را انجا بجو   حضرت پنجم که جامع این هر چهار
باشد این انسان کامل یاد دار   چهار حضرت در یکی دفتر نگر   تا به تنزیل حضرت
اول غیب مطلق را نگر   در عیان او هم شهادت بین در آن   ملک نگر از صفات نفس او
ملکوت بین و ز مثالش مطلق جبروت بین   مجمع البحرین اگر جوئی ورا   صورت
جامع است در معنی همین است   مظهر الله قطب عالم است   روح و جسمش اصل و فرع آدم است
بی وجود او ندارد کس وجود   ظل الله است سلطان شهود   اسم الله میکند تعلیم ما   میکند
آنچنین یار آشنا عالمی را نور حق بخشد مدام   از عطای اسم اعظم والسلام
بدانکه حقایق کلیه قائم بذات که کشف افلاطون الهی آن متبادر شده بمثل افلاطونیه
مسمی است عبارت از حضرت اسمائیه اند و ماهیات ممکنات کلی لا بشرط مرجح وجود
موصوف میشوند بوجود و بشرط مرجح عدم متصف میگردند بعدم و در حد ذات خود نه موجود اند
و نه معدوم چنانکه حکما گویند الماهیة من حیث هی لیست الا هی عبارت از حضرت اعیان
ثابته باشند و عقول مجرده مفارقه که باصطلاح اشراقیین مسمی اند بارباب انواع و انوار
قاهره و باصطلاح حکماء فرس موسومند بسروش و باسامی ماه های فرس اسامی فرشته است
و در لسان شریعت محمدی ص بملائکه مقربین مسمی میباشند چنانکه فرموده لن یستنکف المسیح

ان یکون عبدا لله ولا الملائکة المقربون عبارت از حضرت جبروت و مثال مطلق است
و ناطقهٔ مجرده ملکیه و انسانیه و نفوس منطبعهٔ فلکیه که بمنزلهٔ حواس‌اند در آن و همچنین خیال
انسان و هر یک از این دو بنا بر رای حکمای مشائین منطبع است در جسم و جسمانی است
بخیال متصل و بنا بر رای حکمای اشراقیین قائم است بنفس خود و مسمی است بخیال
منفصل متعلقه عبارت از حضرت ملکوت بمعنی اخص و عالم مثال مقید است و اطلاق
مثال مطلق بر اول و مثال مقید بر ثانی از جهة آنست که اول مجرد است از ماده و صورت
هر دو بخلاف ثانی که اگرچه از ماده مجرد ولی از صورت متلبس و مقید است و چون عالم جبروت
عبارت از مراتب عقول مجرده متعالیه است لهذا حضرت نعمة الله ولی قدس سره الاعلی فرموده
علم معقولات از این دفتر بخوان و چون عالم ملکوت عبارت از مرتبهٔ نفوس
ناطقه است فرموده از صفات نفس رو ملکوت ببین بدان وفقک الله بنور حقایق
الحقایق که سالک راه خدا را در قوس عروج بر مجموع این مراتب و عوالم لامحاله عبور
واقع میشود هر یک از مراتب را او را منزلی میگردد لهذا منازل است این نیز عبارت از
این عوالم است لیکن نه مطلقا بلکه باعتبار عبور سالک الی الله در قوس عروج و باصطلاح
مرشدین سلسلهٔ طریقه یا که طریقه نعمة اللهیه رضویه علیه صلواة الله تا مادام که
سالک در حضرت شهادت مطلقه است و بحکم کریمه الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة
مصدق بوجود عالم غیب و متلبس بقوالب صوالح اعمالست میگویند در منزل شریعت است چون

از این

از این منزل در گذشته رو بعالم دل که برزخ بین الغیب والشهادة است نمود قبل از آنکه
فتح ابواب غیبیه بظهور رسد میگویند در منزل طریقت است و اگرچه طریق بتعدد انفاس خلایق
وصول سالک الی الله بهر منزل که رسیده هنوز در راه است ولیکن هر منزلی را باسمی
علیحده مسمی نموده‌اند از قبیل تسمیهٔ جزء باسم کل منزل اول را طریقت گفته‌اند و چون
فتح باب ملکوت که مرتبهٔ اولی است از دو مرتبهٔ غیب مضاف میسر شود گویند در منزل
معرفت است و چون فتح جبروت که مرتبهٔ ثانیه است که از دو مرتبهٔ غیب مضاف میسر شود گویند در
منزل توحید است و چون از این مقام ترقی نمود بمقام حضرت اسما متحقق شد
میگویند در منزل فنا فی الشیخ است و چون از مجموع تعینات کونیه و الهیه منخلع شد بمقام
وجود مطلق تعالی شانه متصل شد چنانکه در حدیث شریف وارد شده که اذا اتصلوا فلا
فرق بینهم و بین حبیبهم میگویند در منزل فنا فی الله است در منزل اول که منزل شریعت است
سالک بهمه تعینات الهیه و کونیه از تقیدات علمیه و عینیه و اعتبارات شئونیه و وجودیه
از غیبیه و شهادتیه متلبس است و در منزل طریقت تعینات کونیه شهادتیه ضعیف یا کم شود
و چون بمنزل معرفت رسید از تعینات عالم شهادت مطلقه منخلع میگردد و چون بمنزل حقیقت رسید
خلع تعینات قسم اول از تعینات کونیه وجودیه اضافیه بظهور میرسد یعنی از تعینات کونیه
وجودیه اضافیه که عبارت از تعینات جبروتیه است نیز منخلع گردد و بتجرد تعین علمی از تعینات
کونیه و تعینات الهیه دیگر هیچ تعینی باقی نماند و لهذا این منزل را منزل توحید گویند چرا که

توحید بمعنی یگانه گردانیدن اشیاء متکثره و راجع گردانیدن آن اشیاء بسوی وحدت است
پس موحِّدین بکسر حا و موحَّدین بفتح حا و موحَّد الیه تحقق یافتند موحِّد بکسر حا همان عین
ثبوتی سالک است که در حضرت علم هنوز قرار است و چنین در این مقام حکم میکنند که عین
ثبوتی او با سایر اعیان ثابته همه تعینات ذات مطلقه حق تعالی شانه پس مجموع اعیان ثابته
موحَّد بفتح حا باشند و ذات وجود مطلق که مرجع همه کثرات است موحَّد الیه و چنین بمنزل فنا فی
الشیخ رسید از مجموع تعینات کونیه خواه ثبوتیه علمیه و خواه وجودیه عینیه منخلع میگردد و بتجرد تعینات
الهیه دیگر تعین باقی نمیماند و لهذا این منزل را منزل فنا فی الشیخ میگویند چرا که چون تعین
از تعینات کونیه باقی نماند نه علمی و نه عینی پس سالک از خود بالمره فانی شده و چون در
تعینات الهیه و صفات ذات فانی شده و صفات بوجهی غیر ذات اند اگرچه فی الحقیقه عین ذات اند
پس در شیخ فانی شده چرا که شیخ اگرچه بوجهی غیر ذات است لیکن فی الحقیقه عین ذات است زیرا
که هادی حقیقی بحکم انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء بغیر از ذات نیست و شیخ
حقیقی فی الحقیقه این حقیقت است که واسطه باشد میان عین سالک و حضرت ذات و این
نیست مگر حقیقت اسمی که مذکور شد است چرا که حضرت اسم جامع که مربی عین انسان کامل است
حقیقت انسان کامل باشد و شیخ حقیقی نیست مگر حقیقت انسان کامل و چنین از مقام حضرت
اسما در گذرد و بمقام ذات حق و وجود مطلق جلت عظمته رسد از جمیع تعینات الهیه و کونیه
منخلع شده باشد و لهذا این مقام را منزل فنا فی الله خوانند چرا که در این مقام او را شعور

۷۰

بما سوای ذات نباشد و غرق بحر جمع گردد چون سالک را بواسطه تصرف تجلیات
جلال اولاً از تعینات منخلع گردانیدند ثانیاً بواسطه تصرف تجلیات جمال بکسوت جمیع تعینات
در پوشانند نه بروجهی که مغلوب و مقهور آن تعینات گردد و آن تعینات او را حجاب
مشاهده ذات شود بلکه بروجهی که در همه متصرف باشد و بعنوان سلطنت مدبر همه امور
باشد و در این مقام خلعت خلافت الهی او را از رتبه ذات در بر او و او را بواسطه جمعیت اسما
و صفات الهی که آیه کریمه و علم آدم الاسماء کلها اشاره بدان است بحکومت جمیع مراتب
تکوین گردانند و تاج ارشاد در این فرق قابلیت گذارند و این مقام را منزل البقا بالله گویند و مراد
سلطانی عبارت از این مقام است و جمع الجمع و فرق بعد الجمع که مشعر است بعدم احتجاب حق
از خلق و عدم احتجاب خلق از حق از لوازم این مقام است و فوق این مقام مقامی دیگر است
که عبارت از شرح آن قاصر و اشارت از بیان خارج است و باصطلاح دردی این
طریقت باسم الله تعالی مسمی است تنزل قلندری و اگرچه شرح این مقام حد این فقیر نیست
ولیکن بجهت تشویق طالبان عالی همت مختصری از خواص این مقام عالی بروجهی که خارج محبت
ذخایر آن میثاق باشد عرض میکند مید که مقبول نظر منیر روشن ضمیر گردد و آن
اینست که صاحب منزل البقا بالله چون سلطانی و پادشاهیست مظهر اسم الملک را در تمام اسمای
الهیه است و مقرر است که هر سلطانی لازم نیست که سلطنت بخش باشد بلکه بعضی از افراد
سلاطین را این قدر قدرت بهم میرسد که هرگاه خواهند بمحض توجه میتوانند مقام سلطانی بکسی عطا کنند

وبعضی پایه لقا می‌شوند کسی را از سلطنت عزل کنند لهذا قلندر کسی است که هرگاه خواهد بعضی
مست می‌شوند منزل لقا بکسی عطا کنند و اگر خواهد باز بعضی مست میشوند تاج لقا از فرق
سلطانان لقا بربایند چنانکه مظهر اسم مالک الملک از اسماء حسنای الهیه است و حضرت لسان الغیب
حافظ لاریب قدس سره در این مقام چه نیکو فرموده   بر در میکده رندان قلندر باشند
حضرت علی مشتاق قدس سره العالی بزرگان طریقت ادام الله ظلالهم بکرر بتصریح تعلیق نمی
[illegible] فرموده اند مفتخر بوده اند که بر در میکده رندان قلندر هستند که ستانند و دهند افسر شاهی
خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای   دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی و هم بدین اشاره
الا کطابق این نفحات قدسیه که از کلمه دررهای حضرت لسان الغیب قدس سره ورزیده
بکلام اعجاز نظام حضرت ملک علام تعالت عظمته قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک
من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر
تؤتی و تنزع مطابق است ستانند و دهند و اشاره بقصر ظاهر است و تعز و تذل مطابق آنست
خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای چرا که خشت زیر سر اشاره بکمال فقر و عبودیت و بر تارک هفت
اختر پای اشاره بکمال غنا و ربوبیت است و کمال مرتبه تعشق است که زمام اعزاز و اذلال سلاطین
فقر و پادشاهان لقا در قبضه اختیار ایشان است و بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر مطابق آنست
با دست قدرت نگر که باطلاق حقیقت راز ملک [illegible] لسان الغیبی [illegible]
[illegible] حضرت علی مشتاق قدس سره العالی مفتخر بوده که بر در میکده

اشاره

اشاره بحدیث شریف انا مدینة العلم و علی بابها و الحق که فهم امثال این اسرار لطیفه
از خصایص فطرت الطف آنحضرت بود وفقک الله تعالی بحرمة النقابة المبارکة الشریفه
لما یحب و یرضی و در این اسرار است که غیرت عشق مانع از افشای آنست و غیرت راز [illegible] با وجه
کمال خفا بر آن گوهر اسمه جاریست   غیرت عشق زبان همه خاصان ببرد   از کجا
سر غمش در دهن عام افتاد   والله الهادی الی سبیل الرشاد   تعین اول
که عارض وجود مطلق میگردد تعین است مشتمل بر همه تعینات چه تعین تجرد از همه تعینات که تعین اطلاق حقیقت
و چه تعین اتصاف بهمه تعینات که تعین تقید است و باعتبار اول مسمی است باحدیت
و مراد ذات اولیت و باطنیت و ازلیت و باعتبار ثانی مسمی است بواحدیت و مراد از ذات
آخریت و ظاهریت و ابدیت و تحقیق این مسئله آنست که وجود یا وجود لا بشرط است
یا وجود بشرط وجود لا بشرط مرتبه لا تعین است که ذات وجود مطلق تعالی شانه باعتبار اوست
و وجود بشرط تعین اول است که ام الکتاب عبارت از اوست و وجود بشرط دو قسم است
یا وجود بشرط لا است یعنی وجود بشرط اطلاق از همه تعینات و تقیدات یا وجود بشرط شیء
یعنی وجود بشرط تقید بهمه تعینات و تقیدات قسم اول مرتبه احدیت است و قسم دوم مرتبه
واحدیت و چون نسبت وجود مطلق بتعینات که از و ظاهر گردیده میگردد مانند نسبت
بحر است با امواج و همچنین هر موجی از امواج تعینات کلیه چنین مبدا امواج کثیره از تعینات
جزئیه نیز مانند نسبت بحر با امواج است و هر تعینی از کلیات تعینات اگرچه نسبت بوجود

مطلق مانند موج است نسبت به بحر ولکن نسبت تعینات جزئیه مانند بحر است نسبت با امواج
و لهذا ما در مثنوی مسمی به بحر الاسرار و در این کتاب مستطاب مسمی به مجمع البحار مراتب جلیل
دیدیم که تعبیر از مراتب کلیه وجود خواه مرتبه لاتعین و خواه مراتب تعینات کلیه بحور نمائیم
و هر یک از این مراتب را بحر خاص مسمی گردانیم و اصطلاحات این جا کتاب را با هم
مطابق سازیم و با اصطلاح ما مرتبه لاتعین که وجود مطلق است لا ذکر و مسمی است
بحر الذات و بحر الهویه و بحر العما و مرتبه وجود بشرط لا که معبر است به تعین اول و ام
الکتاب و برزخ جامع و برزخ البرازخ مسمی است به بحر الاحدیه و بحر النبوه و بحر الجامع
و بحر الله چرا که مقام اسم الله که جامع جمیع اسماء حسنی است آن مقام است و مرتبه وجود
بشرط لا که وجود بشرط اطلاق از همه تعینات و وجه اعلای بحر الاحدیه و جهه اشتمال
او است بحضرت اجمال ذات مسمی است به بحر الاحدیه و بحر العلو و بحر الجلال و بحر الولایه
و بحر الاولیه و بحر الباطنیه و بحر الازلیه و مرتبه وجود بشرط شیء که وجود بشرط تقیید بهمه
تعینات و وجه ادنای بحر الاحدیه و جهه انتساب او است بحضرت تفصیل مسمی است
بحر الواحدیه و بحر الدنو و بحر الجمال و بحر الرساله و بحر الآخریه و بحر الظاهریه و بحر الا
بدیه و این بحور چهارگانه یعنی بحر الهویه و بحر الاحدیه و بحر الاحدیه و بحر الواحدیه
امهات بحور وجود اند که در عنوان مقدمه نام بردیم و بتمام بیان بحور امهات
تمام شد چه مقصود ما در عقد مقدمه اکنون هنگام آنست که شروع کنیم در مقصود

اول و التکلان علی التوفیق   در بیان کیفیت انشعاب بحور ده گانه
غیر امهات از بحور امهات و بیان کیفیت استنباط بحور چهارده گانه امهات و غیر امهات
از نصف اول سوره ام الکتاب یعنی الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم
الدین و این مقصد مشتمل است بر دو باب باب اول در بیان کیفیت انشعاب بحور ده گانه
غیر امهات از بحور امهات   بدان وفقک الله تعالی که از بحر اول از بحور امهات
که اعظم و اقدم است و معبر است بسبع بحار است یعنی بحر الذات و بحر الهویه و بحر العما بحکم کریمه
و ما امرنا الا واحده کلمح بالبصر او هو اقرب منشعب شود دیگر یک بحر که مسمی است به بحر الاحدیه ص
و بحر النبوه و بحر الجامع و بحر الله و بسیار بحار دیگر همه از این بحر منشعب شوند لهذا این بحر
مسمی است بام الکتاب چرا که مادر همه بحار او است و متولد میگردند و انشعاب
ایشان در این بحر واقع میشود انقسام او است به بحر الاحدیه و بحر الواحدیه چرا که بحر الاحدیه
وجود بشرط است و وجود بشرط منحصر در دو قسم است وجود بشرط لاشیء یعنی بشرط اطلاق
و وجود بشرط شیء یعنی بشرط تقیید قسم اول بحر الاحدیه است و قسم دوم بحر الواحدیه و فی
الحقیقه بحر الاحدیه ص باطنی است و ظاهری باطن آن بحر الاحدیه است و ظاهر آن بحر
الواحدیه و بحر الاحدیه ص بمنزله برزخ بین البحرین المذکورین است چنانکه فرموده تعالی شانه مرج
البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان و لهذا بحر الاحدیه را ص بحر النبوه مسمی گردانیدیم چرا
که ولایت باطن نبوت است همچنانکه رسالت ظاهر او است و بحر الاحدیه علی اعظم است و بحر

الواحدیه فاطمه کبری صلوات الله علیها همچنانکه بحر الاحدیه محمدیه است که اول ما خلق الله نوری
و مؤید این تحقیق است آنچه از اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم در تاویل آیه مذکوره وارد
گردیده که بحرین اشاره بحقیقت مرتضویه و حقیقت متولیه است صلوات الله علیهما و یخرج
منهما اشاره بحقیقت مصطفویه ص بحر الاحدیه را اردو شعبه بحر الاحمدیه ص با هیچ گونه
انشعاب و انقسام نیست چرا که احدی ذات است که بهیچوجه قابل قسمت نباشد نه ذهنا و نه
خارجا نه عقلا و نه وهما نه حقیقة و نه فرضا از این جهة گفتیم که بحر الاحدیه وجود بشرط اطلاق است
یعنی مشروط است بانکه هیچ گونه تعین و تقید در او نباشد پس چگونه قابل انشعاب و انقسام
باشد و این بخلاف بحر الهویه است چرا که بحر الهویه همچنانکه مشروط بتقیید نیست مشروط
باطلاق هم نیست بلکه فی حد ذاته از شرط اطلاق و شرط تقیید هر دو منزه است و بحسب
کمالات اسمائی و صفاتی قابل اطلاق و تقیید هر دو است و لهذا محققین عرفا را اعتقاد آنست
که تنزیه فقط بلا تشبیه تعطیل است و تشبیه فقط بلا تنزیه زندقه و جمع بینهما توحید از صادق آل محمد
صلوات الله علیه و علی آبائه و ابنائه ماثور است الجمع بلا تفرقة زندقة و التفرقة بلا جمع تعطیل
و الجمع بینهما توحید — چشم تشبیه از جمال تو کور / عقل تنزیه از کمال تو دور / ناقه
تنزیه چون تنها فتاد / روی از معموره و صحرا نهاد / حادی تشبیه چون محمل براند / رفت معموره و
در گل بماند / ای ز تو معموره و صحرا همه / بود تو هم بی همه هم با همه / است ز تنزیه تو تشبیه تو
نیست جز این غایت تنزیه تو / تو نه بسیطی و عنادت نه / بحر محیطی و کنارت نه / نیست کران است

شعر

ولی صد هزاران گوهر است از موج خیزد بر کنار / و در جای دیگر گفته / در همه بیدار
پای وهم و حلول سعر بلا نه حد فهم و عقول / و در همه عاری پاک و نقص و زوال منفک
نا شده از جا ای کمال / و فی المثنوی المولوی قدس الله سره بالعظمة المعنوی
در تواریخ نقش با چندین صور / هم موحد هم مشبه خیره سر / گه موحد را مشبه میکند
گه موحد را صور ره میزند / گه ترا گوید ز مستی بوالحسن / یا صغیر السن یا رطب البدن
گاه نقش خویش ویران میکند / آن ز تنزیه جانان میکند / و مؤید این تحقیق آنکه در آیات
شریفه در غیر مواضع جمیع مابین التسبیح و التحمید واقع شده مثل قوله تعالی الذین یحملون
العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و قوله جل ذکره حکایة عن الملائکة و نحن نسبح بحمدک
الی غیر ذلک و ذکر رکوع و سجود نیز از این وجه از صاحب شرع مطهر صلی الله علیه و آله
و سلم رسیده و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم فرموده اند تخرجه عن الحدین حد التعطیل و حد
التشبیه و مراد از تشبیه ممنوع تشبیه فقط است و لهذا حد التشبیه فرموده اند یعنی که ذات
حق را محدود به تشبیه مکن و تشبیه را حد او قرار مده همچنانکه مراد به تعطیل تنزیه فقط است و لهذا
حد التعطیل فرموده اند یعنی ذات حق را محدود به تنزیه مکن و تنزیه را حد او قرار مده بلکه او را
تعالی شانه فی حد ذاته از تشبیه و تنزیه هر دو منزه دان و بحسب تجلی احدیت در حد
تنزیه و تشبیه معا وصف کن فسبح بحمد ربک و کن من الساجدین چنانکه فرموده لیس کمثله
شیء و هو السمیع البصیر لیس کمثله شیء تنزیه است اگر کاف کمثله زایده باشد و السمیع

بصیرت شبیه است واگر کاف مثل زائده نباشد لیس کمثله شیء بر مضمون تشبیه است چرا که معنی
این میشود که نیست مثل مثل او تعالی شانه چیزی و مثل او و لله المثل الاعلی آن کامل است
چنانکه در حدیث قدسی وارد شده که یا ابن آدم اطعنی اجعلک مثلی

تسبیح حق تعالی ذکر دو باعتبار تجلی احدیت است و تحمید حق جل جلاله باعتبار
تجلی واحدیت لهذا اگر بحر الاحدیه را به بحر التسبیح و بحر الواحدیه را به بحر التحمید مسمی
گردانند رواست و چون بحر الاحدیه جامع مرتبتین احدیت و واحدیت است و حقیقت
توحید که مضمون کلمه لا اله الا الله است نیست مگر اقرار باحدیت و واحدیت حق تعالی است
لهذا مناسب نیست که بحر الاحدیه را به بحر التهلیل مسمی گردانیم و چون حضرت شاه اولیا
علی مرتضی علیه صلوات الله الملک الاعلی فرموده اند و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه
و حقیقت تکبیر نیست مگر اعتراف بکبریا و تعالی ذات از اتصاف بنعوت و صفات
چنانکه از اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم وارد شده در تفسیر الله اکبر من ان یوصف
و دانستی که مرتبه اطلاق ذات مقام بحر الهویه و منزل بحر العلی است که از جمیع نعوت
و صفات و قیود و مبرا است متعالی و متجرد است و مراتب ثلثه احدیت و احدیت
و واحدیت همه مراتب صفات اند لهذا لایق است که بحر الهویة را نیز به بحر التکبیر مسمی
گردانیم تا مجموع بحور چهارگانه امهات باطلاق تسبیحات اربع که لابد یاد اربعه وسایط
اعتقاد و مدار علیه اذکار صلوات قیاما و قعودا و رکوعا و سجودا و تشهدا و قنوتا

باشد

باشد مطابق گردد و سر شرف تسبیح زهرا صلوات الله علیها که از افضل احادیث
مختتم به تهلیله واحده منزه نیست باطهور پیوندد والحمد لله علی الهام الحقایق و المعارف
و تفهیم اسرار الدقایق و اللطائف   چون بحر اللاحدیه از دو شعبه بحر الاحدیه
قابل انشعاب و انقسام نیست ما را میرسد که بحر الاحدیه را مسمی گردانیم به بحر النقطه
چرا که نقطه است که بهیچ وجه قابل انقسام نباشد نه طولا و نه عرضا و نه عمقا و لهذا
حضرت شاه اولیا علیه صلوات الله العلی الاعلی فرموده انا النقطة تحت الباء و امام کلام
و از آن امام علیه الصلوة و السلام بظهور رسیده لهذا البحر اللاحدیه را به بحر الولایه و بحر
العلوی مسمی گردانیدیم چرا که علی ولی اسم و لقب انجناب است صلوات الله علیه و تحیه در خطبه شریفه
فرموده انا المعنی الذی لا یقع علیه اسم و لا شبه از بحر الذات و بحر الهویه بظهور رسیده
چرا که عبارت مقید اطلاق از همه تعینات حتی تعین اطلاق و تعالی از جمیع علامات
حتی اعتبار علو است لهذا البحر الهویه را البحر العلی مسمی گردانیدیم و علوی که در
بحر اللاحدیه محقق است مشتق است از علوی که در بحر الهویه واقع است چنانکه در حدیث
قدسی در خصوص تسمیه آل عبا سلام الله علیهم وارد شده که هذا علی و انا العلی العظیم شققت
له اسما من اسمی و فرق میان مشتق و مشتق منه با وجود آنکه فلا فرق بینهم و بین هم
است که علو در مشتق عبارت از تعالی و تجرد از قیود تقییدیه و واحدیت و تحقق تعین
احدیت است و در مشتق منه عبارت است از تعالی و تجرد از جمیع قیود و تعینات حتی

اطلاق و تعین احدیت و در آیات شریفه فرقانی هر جا که اسم العلی یا الف و لام
با جمله ها آمد مثل قوله تعالی ذکره وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی
العظیم در سوره بقره و مثل قوله عزّ شأنه ما فی السموات وما فی الارض وهو العلی
العظیم در سوره شوری و مثل قوله عزّ وعلا ذلک بان الله هو الحق وان ما یدعون من دونه
هو الباطل وان الله هو العلی الکبیر در سوره حج و مثل قوله تعالی مجده ذلک بان الله
هو الحق وان ما یدعون من دونه الباطل وان الله هو العلی الکبیر در سوره لقمان و مثل
قوله تعالی شأنه ولا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له حتی اذا فزع عن قلوبهم
قالوا ماذا قال ربکم و هو العلی الکبیر در سوره سبا و مثل قوله تعالی و تقدس ذلکم
بانه اذا دعی الله وحده کفرتم وان یشرک به تؤمنوا فالحکم لله العلی الکبیر در سوره مؤمن
اشاره ببحر الهویة بدان و هر جا بدون الف و لام مشاهده نمائی مثل قوله تعالی وما
کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء انه
علی حکیم در سوره شوری و مثل قوله علت کلمته وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم در سوره
زخرف اشاره ببحر الاحدیة شناس الا نادرا و عین دقیقه را در حدیث
اشتقاق اسمای اهل البیت علیهم السلام که فرموده هذا علی وانا العلی العظیم ملاحظه
فرما تا فطرت مستقیمه ات بر صحت این فقیر شهادت دهد و الحمد لله
آیات شریفه فرقانیه را ملاحظه و استقرا نمودیم در شش موضع کلمه العلی الحی یا لف

ولام

ولام با قیوم در پنج موضع مسبوق بهو یا قیوم اعنی در سوره بقره و سوره شوری و حج
و لقمان و سبا و در یک موضع مسبوق باسم جامع الله دیدیم اعنی در سوره مؤمن و این
اسم بزرگوار را در موضع مخصوص مشار الیه ملاحظه نمودیم مگر موصوف بوصف عظمت
یا منعوت بنعت کبریا و در این مقام علی البحر باطن با اسرار چند موج زن میگردد
که نه در عبارت میگنجد و نه رخصت افشای آن از بزرگواران دین و ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین رسیده و بعضی دقایق که قبول کسوت صوت و حرف میکند بعرض
برادران الهی ارزانم لله حقایق الاشیا کما هی میرسد اما مسبوقیت باسم ذات صرف
اعنی اسم هو اشارتی لطیف است باستقامت اصطلاحی که در این کتاب مستطاب که
ببرکت انفاس شریفه مبارکه که قطرات رسالة لؤلؤ الالباب موضوع نمودیم اعنی تسمیه مرتبه
وجود لا بشرط شیء به بحر الهویة و بحر العمی و اما مسبوقیت باسم جامع الله الرحمة مقام
این اسم باعتبار بحر الاحدیة است که در تحت بحر الهویة است و لکن چون تعین این
اسم تعین جامع جمیع تعینات و مستجمع مجموع اعتبارات است و این اسم اسم اعظم
مرتبتین احدیت و مشتمل بر دو اعتبار الهیت و کونیت است لهذا اختلاف درجات مطلق
شأنه بحر این اسم اشاره دو از اینجاست که از میان مراتب اعیان حضرت جامع انسان
کامل را که مظهر این اسم است تشریف خلافت عظمی مشرف گردانیده اند و حضرت الهی این
باعتبار مظهریت این اسم خلعت خلافت پوشیده پس انسان از قدم وارد در ازل اسم حق

اسم است و آنچه حضرت شاه اولیاء علی المرتضی علیه صلوات الله العلی الاعلی فرموده که انا آدم
الاول از این مقام فرموده چون این اسم خلیفه هویت ذات است جلّ ذکره پس هویت اسم
العلی با این اسم در سوره مؤمن بمنزله هویت با هو است که در سوره عبس واقع شده والحمد لله
علی فهم اللطائف   در حدیث قدسی واقع شده که الکبریاء ردائی
والعظمة ازاری فمن نازعنی فی شیء منهما القیته فی جهنم و در افتتاح سوره مبارکه عمّ فرموده
عمّ یتسائلون عن النبأ العظیم و در سوره مبارکه والنجم فرموده لقد رأی من آیات ربه
الکبری و حضرت شاه اولیاء علی مرتضی علیه صلوات الله العلی الاعلی فرموده ما لله نبأ اعظم
منی و لا لله آیة اکبر منی کاین ذات مطلق را که متعالی از جمیع قیود و اعتبارات است موصوف
بکبریا و عظمت فرموده بعبارتی که مفید اختصاص است و بجهة تاکید اختصاص کلمه
فمن نازعنی فی شیء منهما القیته فی جهنم را منضم با آن ساخته و کاهی ولی خود را نبأ
عظیم و آیه کبرای خود خوانده و بکبریاء و عظمت هر دو او را وصف فرموده آری چون
مشتق منه لامحاله باید در مشتق جاری باشد و علوّ ذاتی حق تعالی را علو از عظمت
و کبریا جایز نیست چنانکه استقرا آیات شریف کاشف برین معنی شاهد عدل است
پس اتحاد النسبة هذا علی دا انا العلی العظیم شققت له اسماً من اسمی متحقق باشد لازم
آن نسبت اعنی عدم خلوّ علو از کبریا و عظمت بحکم ما لله نبأ اعظم منی و لا لله آیة اکبر
منی نیز متحقق گردد و چون این عظمت و کبریا از لوازم اشتقاق و اشتقاق و از احکام

مایه

مایه الاتحاد است پس در مصداق من نازعنی داخل نباشد و با اختصاص ردائی
و ازاری منافات نداشته باشد چنانچه که در خدمت مولانا ابی عبدالله جعفر صادق
صلوات علیه بالنطق ناطق عرض کردند له انا نری فیک تکبراً آنجناب فرمودند
ذلک کبریاء الحق قام منی مقام الکبر چون نور علی صلوات الله علیه بحکم شققت له
اسماً من اسمی از نور حق منشق باشد ما لله نبأ اعظم منی و لا لله آیة اکبر منی بعنوان
منازعت نباشد که از احکام مایه الامتیاز است بلکه بعنوان مصالحت باشد
که از احکام مایه الاتحاد است و چون نور صادق علیه السلام بحکم ذریة بعضها من بعض از نور
علی علیه الصلوة والسلام متحد باشد که کلنا واحد دعوی ذات کبریاء الحق قام منی
مقام الکبر از مصداق صدق و وفاق و جعلنا لهم لسان صدق علیاً علی صدق
باشد و چون سلطان طغرل بحکم انا خلقنا الزوار و خلقت شیعتنا من شعاع ذلک
النور شعاع نور امام واجب الاتباع جعفر الصادق المطاع علیه صلوات الله و علی
الاشباع شد بمقال سبحانی ما اعظم شانی از طامات نباشد والحمد لله علی ادراک
الحقایق   نبأ بمعنی خبر است و آیه بمعنی علامت خبر از مقوله مسموعات است
و علامت از مقوله مبصرات اول از مقوله اصوات و حروف است و ثانی از مقوله ارقام و نقوش
اول کلام است و ثانی کتاب چون آنجناب علیه صلوات الله الوهاب بحکم انا کلام
الله الناطق کلام خدا است فرموده ما لله نبأ اعظم منی موافق القول الله تعالی ذکره

در سورة النبأ عمّ يتساءلون عن النبأ العظيم الذي هم فيه مختلفون وقوله جلّ جلاله في سوره
ص قل هو نبأ عظيم انتم عنه معرضون وچون آن بزرگوار علیه صلوات الله الملك الغفار
بحكم انا ذلك الكتاب لا ريب فيه كتاب صامت فرموده ولا انه آيه من آيات الكبرى مطابق قول
الله سبحانه وتعالى في سورة النجم لقد رأى من آيات ربه الكبرى وقوله تعالى وتقدس في سوره
بني اسرائيل سبحان الذي اسرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى الذي
باركنا حوله لنريه من آياتنا انه هو السميع البصير آری چون سید کائنات صلی الله علیه وآله
وسلم بحکم فاذا احببته کنت سمعه الذی به یسمع وبصره الذی به یبصر باقتضای مقام
محبوبیت سمع و بصر او جز حق نبود در لیلة الاسرا نباء اعظم حق را بنطق علی ع بود
صلوات الله علیه شنید فاوحی الی عبده ما اوحی وآیه کبری حق را الله نور علی ع بود صلوات الله
ببصر حق دید که ما زاغ البصر وما طغی واین همه چگونه ان بود که بحکم اشتیاق علی ع
در فؤاد او چیزی نبود که ما کذب الفؤاد ما رأی در احادیث معراجیه مرویست
حدیثی که حضرت سید الانبیاء حضرت سید الاولیاء صلوات الله علیهما والهما تمامی
رشحه این عبارت لطیف اشاره میفرمایند که قال لی جبرئیل این اخوك یعنی جبرئیل در شب
معراج میگفت که کجاست برادر تو گفتم خلیفه ورائی گفتم بجبرئیل که جانشین کردم
او را در ارض خود یعنی او را در زمین گذاشته خود باسمان آمده ام قال ادع الله
فیأتیك به جبرئیل گفت از خدا مسئلت کن تا برادر تو را در حضور تو حاضر سازد

قد عرفت آیة فاذا مساکنه سی پس خدا را خواندم با علی و حضار نور او را او در
حضرت کردم پس ناگاه صورت مثال تو با من بود در حدیث دیگر این کلمات بابرکات
وارد شده مثل بأی لغة خاطبك ربك فی لیلة المعراج یعنی سوال کرده رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم که بکدام لغت خطاب کرد ترا پروردگار تو در شب معراج
فقال خاطبنی بلغة علی بن ابیطالب صلوات الله علیه فالهمت آن قلت
یا رب خاطبتنی ام علی پس الهام کرده شدم این را که تقسیم ای پروردگار من
تو یا من در مخاطبه یا علی است که با من خطاب میکنید فقال یا احمد انا شئ لیس
کالاشیاء ولا اقاس بالناس ولا اوصف بالاشیاء پس فرمود در ... که
ای احمد من چیزی هم که مثل چیزها نباشد و قیاس کرده نمیشوم بمردم و وصف کرده نمیشوم
بچیزها خلقتك من نوری وخلقت علیا من نورك خلق کردم ترا از نور خود و خلق
کردم علی را از نور تو فاطلعت علی سرائر قلبك فلم اجد الی قلبك احب من علی بن
ابیطالب مشرف شدم بر اسرار دل تو پس نیافتم احدی را که محبوب تر باشد بسوی دل
تو از علی بن ابیطالب فخاطبتك بلسانه کیما یطمئن قلبك پس مخاطبه کردم با تو بزبان
محبوب تو تا آنکه مطمئن گردد دل تو السماع لهجه محبوب مظفر علی نعمة الهی ...
حقایق الاشیاء ظاهر گوید بنابر تحقیقی که سابقا نطف شته قلم مشکین رقم
گردیده می باید فقره انا شئ لیس کالاشیاء اشاره بجز الذات دیگر

الهویة و بحر العمی باشد و فقره فتقک من نوری اشاره

بانشعاب بحر الاحدیة ۳ از بحر الهویة و فقره فتقک من نوری

و خلقت علیا من نورک اشاره بانشعاب بحر الاحدیة که مسمی است ببحر العلو و بحر

الولایة و جنبه بطون بحر الاحدیة است از بحر الاحمدیة ص و الحمد لله علی تفهیم لطائف

الاشارات من ظریف العبارات   حقیقت کلام نیست بکرت منشور

هوای سازج که خط مستور تعینات حرفیه در آن مرقوم و مزبور است و حقیقت

کتابی نیست مگر جوهر مداد قلم و سطی که از دار مقام اجمال دوات طی مقام برزخ

توسطی قلم نمود بمقام تفصیل لوح قدم کذاشته در آن مقام بکسوت نقوش حرفیه

ملتبس و بلباس تعینات رقمیه متلبس گردید و این تعین کتابی که بخط مسمی است تعین

ثالث است که جوهر مداد اظهاری گردید چرا که تعین اول آن قوام صالح است که

مداد را در مقام اجمال دوات که تمامی حروف در آن مقام در حیز قوه و استعداد مند

و وجود اندراجی اندماجی دارند متحقق و متعین ثانی آن مقدار صالح است که جوهر مداد را

در مقام توسطی قلم که برزخ بین اجمال دوات و تفصیل لوح است متحصل و متعین

ثالث آن صورت حرفی مخصوص و نقش رقمی معین است که جوهر مداد بعد از اعتدال

قوامی کیفی دوات و اعتدال مقداری کمی قلمی بآن متشخص گردید پس یک حقیقت

واحده مسمی بجوهر مداد است که طی منازل نموده تا بمقام خطی رسید بلکه این جوهر

مداد کلمه هیولای صورت و ماده تعین کلامی است و حقیقة نوعیه متحد اند اگرچه کوته

نظران را که واقف بر سر تطابق عوالم نیستند متباینه متعدده و متغایره شمرده

منها ملحوظ میگردد و تحقیق این تطبیق بتفصیل علیحده است تا سطح و فهمی

چون تطابق عوالم وجود بعضها مع بعض از مقررات حکمای الهی متین است

نشاء خطی رقمی حکایت نشاء کلامی حرفی است لهذا التطابق نشاتین بعد

التحقیق ضروری التحقق است بدان حققک الله تعالی که هوائیکه ماده حرف

و کلام است هوای صرف نیست بلکه اجزای روحیه محرقه است که با اجزای هوائیه

و دخانیه مختلط گردیده بواسطه تنفس خارج میگردد و ماده تقطیع حروف میشود و تفصیل

این اجمال آنکه دم لطیف صافی که از کبد بجانب قلب منجذب میگردد در قلب

لطافتی و صفائی دیگر بواسطه طبخ و نضج حرارت غریزیه قلبیه در او بهم رسید جوهری

بخاری لطیف شفاف شبیه باجرام سماوی در تجویف قلب ایسر از دم مذکور متولد

میگردد و این جوهر را باصطلاح حکما روح میگویند و محل تعلق نفس ناطقه که جوهر است

مجرد ملکوتی خارج از بدن متعلق به بدن تعلق تدبیر و تصرف همین بخار لطیف

است چرا که نفس ناطقه مجرد لطیف و بدن مادی کثیف است و مابین تجرد

و مادیت و لطافت و کثافت چون غایت مباینت واقع است لهذا احتیاج افتاد

بمتوسط برزخی که مناسب باشد با هر یک از طرفین یعنی نفس مجرد و بدن مادی تا آنکه باشد

و آن جوهر متوسط در حقیقت عالم یعنی جوهر بخار لطیف مسمی بروح چرا که این جوهر از آن
حیثیت که از ماده اخلاط لطیفه تولد کرده جسم است و مادی پس مناسب با بدن آدمی
باشد و از این حیثیت که جسمی است در نهایت لطافت و نورانیت و شفافیت
تا بحدی که مرآت انطباع صور ادراکیه تواند بود مناسب با نفس ناطقه مجرده
ملکوتیه که از ظلمت ماده و کثافت هیولی و کدورت جسم فارغ و محل انطباع صور
معقولات است همچنانکه این جوهر لطیف بخاری محل انطباع صور محسوسات
و متخیلات است پس نفس ناطقه مجرده اولا باین جوهر مسمی بروح تعلق گرفته ثانیا
یعنی بواسطه این جوهر تعلق بسایر اجزای بدن گرفت و اصطلاح عرفا در این مقام بعکس
اصطلاح حکماست چرا که حکما این جوهر بخاری را مسمی بروح کرده اند و حیوانیت
و لوازم او را مانند شهوت و غضب بوی منسوب دارند و آن جوهر مجرد را مسمی بنفس گردانند
و نطق و تعلق و توابع او را مانند حکمت و تدبر بوی نسبت دهند و عرفا این جوهر
لطیف بخاری را نفس اماره و لوازم او را از شیطانیت و سبعیت و بهیمیت بوی
منسوب سازند و آن جوهر مجرد را روح گویند و ملکوتیت و لوازم او را از معرفت
و محبت و عبادت بوی نسبت دهند و این جوهر بخاری مسمی بروح چرا که هوای مستنشق سه قسم
حاجت است قسم اول از جهت آنکه این جوهر مخصوص در دل متکون از دم و ممتزج
با اجزای هوائیه گردیده بعد از امتزاج در تجویف قلب بواسطه حرارت غریزیه طبخی

و نضجی

و نضجی او را در آن بهم رسیده لطافت و صفائی اکمل در او بهم رسد و این اجزا بمنزله
جزو جوهر او گردد قسم دوم از جهت آنکه این جوهر مخصوص بواسطه حرارت غریزیه
قلبیه از حد اعتدال بیرون میرود بواسطه شدت حرارت هرگاه معدلی باو نرسد
مزاجش منحرف میشود و قابلیت تعلق نفس ناطقه از او سلب میشود پس محتاج میشود بآنکه هرگاه
لحظه فلحظه هوای بارد بتعدیل آن بکند حرارت مفرطه باعث بطلان اعتدال بلکه
بطلان جوهر و اضمحلال او میگردد قسم سیم از جهت احتیاج بآنکه اخلاط بسیار از فضول
میباشد که در هر مقامی از مقامات و در هر مرتبه از مراتب انهضامات از اخلاط منفصله منفصل میگردد
و از مدافع مخصوصه دفع میشوند همچنین روح را نیز که جسمی است بخاری و متولد از حرارت
همواره در او متاثر و کاری گرانست اجزای حراقیه دخانیه میباشد که بمنزله فضول
اوست و این اجزا از هر دو جهت واجب الدفع است یکی آنکه منشا تنگی مکان میگردد
روح میشود و باعث ازدیاد ماده دمویه مستعده تولد میکند دوم آنکه حجابات در این اجزا
سخونت روح میگردد و چون دفع این اجزا بواسطه قلت مقدار آن متعذر است
حکمت آفریدگار تعالی شانه چنین اقتضا کرده که با هوای مستنشق بر نفس مستقصی با
منتفع گردد چرا که هوائیکه از خارج بجهت تعدیل روح بجانب قلب منجذب میگردد
اگرچه اولا تعدیل حرارت روح میکند ولیکن ثانیا آن اجزای هوائیه نیز بواسطه
حرارت قلب دخانیت بهم میرسانند و هم وجودش منشا تضییق مکان روح و هم باعث

از زیاد حرارت نشود و هوائی دیگر بدل آن جذب شود لهذا آلات تنفس هوا در این
دو عمل جذب و دفع مشغول‌اند گاهی که آلات تنفس منبسط میشود هوای بارد معتدل از خارج
به بدن منجذب میشود و منشأ امداد روح و ازدیاد جوهر آن میگردد چنانکه در قسم اول
از جهت مذکور شد تا تعدیل و اصلاح مزاج او میکند چنانکه در قسم دوم مذکور گردید
که هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و گاهی که آلات تنفس منقبض میگردند هوای دخانی
محترق با استصحاب فضول روحیه دخانیه محترقه که ناشی از دگر قلبی دل است مندفع
میگردد که چون بر می‌آید مفرح ذات است پس از این تحقیقات فی اول الکلام التهیها
متحقق شد که هوای خارج مسمی بنفس که ماده تقطیع حرف و هیولای صورت کلام است
نیست بلکه روح دخانی ممزوج بهوای دخانی مجلا جوهر است از احتراق جوهری دیگر
بهم رسیده چنانکه مداد که ماده تصور صورت خطی و هیولای صورت رقمی است اهم دخانی است
که از احتراق دهن حاصل گردیده و همچنانکه دهن اجزاء لطیفه لبوب است روح اجزاء
لطیفه دم است که لب لباب انسان است و همچنانکه دهن محترق شده تا دود شده ماده مداد
خطی و هیولای تعین رقم گردیده و همچنین روح محترق شده نفس گرم و دود شده
ماده مداد حرفی و هیولای تعین کلامی گردیده و همچنانکه تا مداد در دوات است در مقام اجمال است
و همچنانکه جوهر مداد که هیولای کتابت است از مقام اجمال سواد دوات بآلت و واسطه
تراوش قلم قدم بعرصه تفصیل صفحات الواح میگذارد و همچنین جوهر روح که هیولای خطاب است

از مقام

از مقام اجمال سویدای فؤاد بوساطت آلت برزخی نهاد مسمی بلسان کلمه بعرصه
تفصیل الواح اسماع جلوه گر میگردد و فی الحقیقه لسان قلمی است که انکشاف او
کلام و صفحه او عرصه هواست که متموج با امواج نقوش حرفیه گردیده همچنانکه قلم لسانی است
که نطق او خط و هوای او عرصه صفحه است که متموج با امواج حروف نقشیه گردیده
و لسان قلمی است که خط او کلام است و قلم لسانی است که کلام او خط است و چون
تطابق میان نشأتین خط و نطق را در این قصیده مسمی به تطبیق دانستی و حقیقت
از نشأتین مذکورتین را در عنوان لطیفه رابعه شناختی هنگام آنست که بیان حقیقت
کلام الله و کتاب الله را که کلام الانسان و کتاب الانسان ظل او است بماده
فالی تسبیح تلک و انت شهید   خیر کلام انسان ظل کلام رحمن
و کتاب خلق انموذج کتاب حق است بطریق روایت من عرف نفسه عرف ربه
کلام و کتاب حضرت انسان را مرقات تعرف کلام و کتاب حضرت رحمانی سازیم و بر وفق
حدیث خلق الله آدم علی صورته در مرآت کلام و کتاب ظلی فرعی بمشاهده کلام
و کتاب حقیقی اصلی پردازیم بدان ایدک الله بالعلم و البصر که کلام خدا حضرت اسما
است و کتاب خدا حضرت عیان و هر یک از حضرتین اسمائی و عیانی او بر هر یک
از نشأتین کلامی و کتابی تو منطبق است انطباق حضرت اسمائیه بکلام تو از جهت
که صدور در وجه منبسط از ذات مطلق بوشانه ماند نفس منبسط است نفس تو و ظهور

تعینات صفاتی در نفس رحمانی مانند ظهور تعینات حروف است در نفس انسانی قل لو کان البحر
مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا و اما انطباق حضرت
اعیان ثابته با کتاب و حیثیتش آنست که حضرت غیب مطلق که مقام اجمال مطلق است
بمنزله دوات است که نقوش حرفیه در آن وجود اجمالی دارند و حضرت شهادت مطلقه
که مقام تفصیل مطلق است بمنزله لوح است که صور رقمیه در آن وجود تفصیلی دارند و حضرت
غیب مضاف که مقامی است برزخی بین الاجمال و التفصیل المطلق بمنزله قلم است در مقام
خطیه در آن وجودی توسطی دارند و وجود عینی بمنزله جوهر مداد است که تعین علمی
ثبوتی در آن بمنزله قوام صالح معتدل است جوهر مداد را در دوات و تعین عینی
وجودی روحانی تجردی در آن بمنزله مقدار صالح معتدل است جوهر مداد را در قلم
و تعین عینی وجودی جسمانی مادی در آن بمنزله تعین حرفی رقمی است جوهر مداد را
در لوح کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر و بعبارة اخری تعین وجود مطلق
بصور علمیه ثبوتیه در حضرت علم مانند تعین جوهر مداد است بقوام صالح معتدل در مقام
دوات و تعین وی بحقیقت غیبیه جبروتیه در حضرت جبروت مانند تعین جوهر مداد است
بمقدار صالح معتدل در مقام قلم و تعین وی بحقیقت غیبیه ملکوتیه در حضرت ملکوت مانند
تعین جوهر مداد است بصورت حرفی رقمی در مقام خط و تعین ارواح ملکوتیه باشباح
فلکیه و عنصریه در حضرت ملک مانند تعین نقوش حرفیه است در سطح لوح و بسیط قرطاس

و صفحه

و صفحه کتاب و حضرت اعیان ثابته همانا بآنست که در فرقان حکیم تعبیر از آن بنون
واقع شده چنانکه فرموده جلت کلمته ن و القلم و ما یسطرون پس نون [illegible] قلم
حضرت اعیان ثابته است و قلم که برزخ میان اجمال و تفصیل و ما یسطرون آثار
مرتبه اولی از حضرت غیب مضاف اعنی حضرت جبروت و ما یسطرون اگر بتقدیر ما یسطرونه
باشد مرتبه ثانیه از حضرت غیب مضاف اعنی حضرت ملکوت و اگر بتقدیر ما یسطرون فیه باشد
مرتبه حضرت شهادت مطلقه اعنی حضرت ملک است و فاعل یسطرون ضمیر جمع مذکر
ذوی العقول است راجع بقلم و هر یک از جمعیت و تذکیر و ذوی العقول بودن ضمیر را وجهی
است اما بودن ضمیر ضمیر جمع با وجود افراد لفظ مرجع وجهش آنست که حضرت جبروت از
که باصطلاح مشائین مسمی است بعالم عقول مجرده و مفارقات محضه و باصطلاح اشراقیین
بارباب انواع و انوار قاهره و باصطلاح عرفا مسمی است بعالم مثال مطلق و باصطلاح
شرع مسمی است بملائکه مقربین مرتب در مقامات طولیه و عرضیه میشود و حکما مراتب
طولیه آنرا منحصر در ده مرتبه دانسته اند از عقول عشره خوانند نه مرتبه بازای افلاک
تسعه و مرتبه دهم که عقل فعال است بازای عالم عنصری و مراتب عرضیه را جمهور آن
نموده ممکن است که در مرتبه عقل دوم که بازای فلک البروج است بازای هر کوکبی از کواکب
ثابته نوری قاهر و جوهری مفارق باشد و در مرتبه عقل دهم مثلا که بازای عالم عنصری
است بازای هر نوع از انواع اجسام عنصریه و بسیطه و مرکبه رب النوعی باشد و مجموع

این مراتب طولیه و عرضیه مع تکثرها و تعددها بفرط تجرد و بساطت و قرب بمقام وحدت بمنزله
عقل واحد اند پس حضرت حق سبحانه خبیر واهب العقل و مبدع القلم در کلام خود عبارت
از خلقتین فرموده بجهة رعایت حیثیت اول ضمیر را جمع و بجهة رعایت حیثیت ثانی مرجع را
مفرد ادا فرموده تا کلام اعجاز نظام مفید هر یک از دو فایده باشد و اما تذکیر ضمیر
وجهش آنست که عقول مجرده جبروتیه موثرند در نفس ناطقه ملکوتیه و نفس ناطقه ملکوتیه متاثر
است از عقول مجرده جبروتیه پس میان ایشان نسبت مزاوجت و معنی ذکورت و انوثت متحقق باشد
و عقول فعاله بمنزله اشخاص ذکران باشند و نفوس منفعله بمثابه افراد اناث بلکه این ذکورت
و انوثت که در میان افراد بنی آدم و حیوانات و بعضی نباتات متحقق شده ظل آن ذکورت
و انوثت است که در مابین عقول مجرده و نفوس ناطقه است و فی الحقیقه عقل کل آدم معنوی
و نفس کلیه حوای معنویه است و چون مرجع ضمیر ما یسطرون قلم است و قلم عبارت از عقل است مقارن
مذکر معنوی مناسب آنست که ضمیر مذکر باشد و اما جمع بواو و نون که جمع ذوی العقول است
وجهش آنست که هرگاه ضمیر ذوی العقول باید برای وجه باشد ضمیر عقول المحضه بالطریق
اولی باید چنین باشد این است بیان حقیقت کلام خدا و کتاب خدا که در لطیفه رابعه
مطمح نظر ما بود و الحمد لله که بآسانی وجهی از خبر قوه بدرجه فعلیت رسید حضرت
جامع که حضرت انسان کامل است چون جامع جمیع مراتب اسمائی و اعیانی و منتج مجموع عوالم
غیبی و شهادتی است پس هم کلام خدا باشد و هم کتاب خدا و چون کلام خدا است

بناء عظیم

بناء عظیم باشد و چون کتاب خدا است آیه کبری باشد کلام خدا بناء عظیم باشد
باعتبار استجماع جمیع صفات ذاتیه و فعلیه و جامعیت مجموع اسمای الهی و ربوبی و کتاب
خدای و آیه کبری باشد باعتبار استجماع جمیع مراتب اعیان ثبوتی و وجودی و جامعیت مجموع
مقامات اکوان غیبی و شهادتی و باعتبار اول حضرت شاه اولیا علی المرتضی علیه صلوات
الله العلی الاعلی فرموده انا کلام الله الناطق و باعتبار ثانی فرموده انا ذلک الکتاب لا ریب
فیه و چون انسان کامل نبأ عظیم و آیه کبری باشد انسان الکمل که اعظم افراد و اجمع ایشان است
در وجود فائض الجود او مندرج باشد و هو الحقیقة المحمدیة العلویة المصطفویة المرتضویة
صلوات الله علی سره الذی هو سر الاسرار و نوره الذی هو نور الانوار و علی من آل الیه احکامه
نبأ العظیم مبنی و الائمه آیه هی الکبری مبنی و چون اطلاق نبأ بر وجود مطلق باعتبار تعینات
حقایق الهیه و اطلاق آیه باعتبار تعینات کونیه است اول را بعظمت و ثانی را بکبریا
وصف فرموده پس باید ازار عظمت نیز عبارت از حضرت اسماء و رداء کبریا
نیز عبارت از حضرت اعیان باشد و وجه اطلاق ازار بر اول و رداء بر ثانی
باین اعتبار تواند بود که ازار لباسی است که ببدن لابس الصق و اقرب است
از رداء که لباسی است که در میان آن و بدن لباسی واسطه است پس ازار مستعار
اول از برای حضرت اسما که متصل است بحضرت ذات و مستعار
ثانی از برای حضرت اعیان که حضرت اسما واسطه میان ایشان و ذات مطلق است

توالی اشارت نموده شد پس حضرت وجود مطلق و هویت مطلقه را تعالت ذاته باعتبار اطلاق
ولا بشرطیت و تعالی از همه عبارات اسم العلی مناسب است و باعتبار تلبس بلباس اسمای حسنی
و غیر آن از صفات علیا اسم الاعظم موافق است و باعتبار التباس بکسوت حقایق اسمی
و تردی بردای اشتمال علی اسم الکبیر لایق است و درین مقام اسرار بسیار از تحقیقات
یاد شده است که خوض در بعضی ازان اسرار و تحقیقات با وجود آنکه رخصت در قرات
آن نیست خروج از موضوع این کتابست و خوض در بعضی دیگر بجهت فرط غموض و کمال دقت
آن حجر از افراز اذهان است لهذا سلسله لطایف وارده را بهمین لطیفه خاتمه
ختم نموده عنان خامه شکین ختامه را بصوب مقاصد کتاب منعطف گردانیدیم والتکلان
علی فیاض الخیر والجود الذی هو بغفرانه رحیم و دود   چون از تحقیقات مقدمه
محقق شد که بحر الاحدیه را از دو شعبه بحر الاحدیه قابل انشعاب و انقسام نیست پس
باقی ماند که مجموع بحور وجودی از انها همه از البحر الواحدیه منشعب میشود به بحر الاسماء
و بحر الاکوان چرا که بروجهی که در مقدمه تعیین شد تعینات مرتبه واحدیه که مقام
ثبوتیه است یعنی تعینات لبرزخیه است یا تعینات الهیه است یا تعینات کونیه از انضمام
وجود مطلق بتعینات الهیه بحر الاسما متحقق میشود و از انضمام وی بتعینات کونیه بحر
الاکوان و بحر الاسما منشعب میشود به بحر الالوهیه و بحر الربوبیه چرا که تعینات الهیه که ماخذ
اشتقاق اسمائیه حسنی است یا تعینات ذاتیه است که ماخذ اشتقاق اسماء ذاتیه است

بالتعینات

یا تعینات فعلیه که ماخذ اشتقاق اسما فعلیه است و اسماء ذاتیه اسمائیست که
تحقق حقایق آنها مشروط بوجود اعیان نیست چون اسم القادر و اسم العالم و اسم الحی
و امثال اینها و اسماء فعلیه اسمائیست که تحقق مفهومات آنها مشروط است بوجود اعیان چون
اسم الخالق و اسم الرزاق و نظایر اینها از انضمام وجود مطلق بقسم اول بحر الالوهیه و از انضمام
وی بقسم ثانی بحر الربوبیه متحقق میگردد و وجه تسمیه بحرین مذکورین باسمین مخصوصین آنست
که اسماء ذاتیه همه در تحت اسم الله اند بلکه اسم الله رئیس و سلطان همه اسماست و ملک اسما
بوی تقرب اند و لهذا از آنها بحقایق الوهیت گویند و اسماء فعلیه در تحت اسم الرب
اند و وی رئیس و سلطان همه است و لهذا از آنها بحقایق ربوبیت گویند
بحر الربوبیه از دو قسم بحر الاسما منشعب میشود بدو بحر بحر الفضل و بحر العدل چرا که معامله حضرت ربوبیت
با اعیان خصوص حضرت جامع عین انسان یا بعنوان تفضل و مزید است چنانکه میفرماید
جل ذکره و یزیدهم من فضله و در جای دیگر میفرماید عم طوله و لدینا مزید یا بعنوان توفیه
حقوق و افاضه باندازه است بدون افراط و تفریط چنانکه میفرماید تعالی شأنه حکایه
عن هود النبی ع ان ربی علی صراط مستقیم و در جای دیگر میفرماید تعالت اسمائه و وفیت کل
نفس ما کسبت و هم لا یظلمون از اعتبار قسم اول بحر الفضل متحقق میشود و از اعتبار قسم ثانی
بحر العدل و بحر الفضل از دو قسم بحر الربوبیه منشعب میشود بدو شعبه بحر الرحمانیه و بحر الرحیمیه
چرا که معامله بعنوان تفضل و احسان یا شامل مؤمنین و کفار و ابرار و فجار است چنانکه

میفرماید وسعت رحمته وجمیعی رسعت کل شیء و در جائی دیگر میفرماید عظمت نعمته حکایة عن
الملائکه ربنا وسعت کل شیء رحمة وعلما یا مخصّص اهل ایمان وهدایت وصاحب توفیق
وعنایت است چنانکه میفرماید جل شانه در تتمه آیه اولی فاکتبها للذین یتقون و در تتمه
آیه ثانیه فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک و در جائی میفرماید عظمت آلائه کتب ربکم علی
نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوء بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحیم و در جای
دیگر میفرماید عز شانه وکان بالمؤمنین رحیما از اعتبار قسم اول بحر الرحمانیه محقق میشود واز
اعتبار قسم دویم بحر الرحیمیه   بحر الاکوان که عبارتست از وجود مطلق بشرط
انضمام بتعینات کونیه منشعب میشود به بحر المبدء وبحر المعاد چرا که تعینات اعیانیه اکوانیه
یا تعینات است که در قوس نزول وجود اعتبار میشود یا تعینات است که در قوس عروج وجود
اعتبار میشود وقوس نزول عبارتست از سلسله طولی از دو سلسله دایره وجود که مبدء آن است
از حق تعالی شانه ومنتهاء آن بموجودی که ازاد بعد از نسبت بحق و انقص در کمالات است
وجود ممکن است وقوس عروج عبارتست از سلسله ثانیه از دو سلسله دایره وجود که ابتداء
آن از آن موجود انقص و منتهاء آن است بحق جل شانه وقوس اول چون اول اعتبار شده
وابتداء در خارج تحقق بهم رسانیده لهذا مسمی است به بحر المبدء وقوس ثانی چون ثانیا اعتبار
شده وجود در آن عود بمبدء خود میکند مسمی است به بحر المعاد چنانکه فرموده سبحانه وتعالی
وهو الذی یبدء الخلق ثم یعیده و در جای دیگر فرموده عز سلطانه کما بدءنا اول خلق
نعیده

نعیده و در موضع دیگر فرموده تعالی ذکره کما بدءکم تعودون و چون در قوس نزول وجود
وکمالات وجود مرتبه بمرتبه تنزل میکند و نور وجود غارب و قلیل میشود تعبیر از آن بلیله میشود یا آنکه
حقیقت لیلة القدر تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر و چون در قوس عروج
وجود وکمالات وجود مرتبه بمرتبه ترقی میکند و نور وجود بارز میشود تعبیر از آن بیوم میشود
است و این حقیقت یوم القیمة تعرج الملائکة والروح فی یوم کان مقداره خمسین الف
سنه و از این بیانات معلوم میشود که مجموع بحور غیر امهات که از بحر الواحد از چهار بحر
امهات منشعب میشود منحصر است در ده بحر یعنی بحر الاسماء و بحر الاکوان و بحر الالوهیه
و بحر الربوبیة و بحر الفضل و بحر العدل و بحر الرحمانیه و بحر الرحیمیه و بحر المبدء و بحر المعاد و از
انضمام این ده بحر به بحور امهات حاصل میشود چهارده بحر وجودی که مراتب کلیه
وجود منحصر در آنست و چون از تحقیق و تقسیم بحور چهارده گانه فارغ شدیم هنگام آنست
که شروع کنیم در بیان کیفیت استنباط این بحور از الفاظ اول سوره فاتحة الکتاب والله
هو المفیض الوهاب   در بیان کیفیت استنباط بحور چهارده گانه امهات
و غیر امهات از الفاظ اول سوره ام الکتاب یعنی الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک
یوم الدین   بدان وفقک الله تعالی که در باب سابق بوضوح پیوسته که بحور
السابعه از جمله چهارده گانه غیر امهات اعنی بحوری که در تحت بحر الاسماء مندرج اند
منحصر اند در شش بحر اول بحر الالوهیه و این بحر مستفاد است از اسم الله در الحمد لله چرا که رئیس

وسلطان بحر الالوهیه که در مقام اسمای ذاتیه است اسم الله است و اسم الله جز اسم الله است
چرا که اصل الله آله بوده همزه را حذف کردند و الف و لام عوض همزه محذوفه آوردند و لام را
در لام ادغام کردند الله شد   بحر الربوبیه و این بحر مستفاد است از اسم
رب العالمین که رئیس و سلطان بحر الربوبیه که مقام اسمای فعلیه است اسم رب است و چون
در مقام مرتبه حضرت ربوبیت که عبارت از تجلیات اسمای فعلیه است اضافه بغیر معتبر است لهذا
این لطیفه را در سوره شریفه رعایت فرموده اسم شریف رب را بعالمین اضافه فرموده بلکه
در اغلب مواضع کلمات فرقانی و احادیث معصومین علیهم رعایت این دقیقه اسم رب را با
مضاف الیه مذکور است   بحر الفضل و این بحر مستفاد است از مجموع
الرحمن الرحیم چرا که ما به الاشتراک رحمانیت و رحیمیت تفضل است که دلالت هر یک
از دو اسم الرحمن الرحیم بر بحر الفضل از مقوله دلالت نوع است بر جنس و این دلالت را
دلالت تضمن گویند چنانکه در فن منطق مبین شده   بحر العدل و این بحر مستفاد
است از اسم مالک یوم الدین چرا که یوم الدین بمعنی یوم الجزاست و جزا عبارت است
مقابله حسنه بثواب و سیئه بعقاب چنانکه فرموده جل قدسه یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا
اعمالهم فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره و ذات معنی عدل در
بعض قراءات ملک یوم الدین است و این معنی نیز با بحر العدل شدید المناسبه است چرا که ملک بکسر
لام بمعنی پادشاه است و عدالت از لوازم پادشاهیست   بحر الرحمانیه

والبحر

و این بحر مستفاد است از اسم الرحمن فقط چرا که اسمای ربوبیه که دال اند بر افاضه عامه بر
مؤمن و کافر و بر و فاجر مثل اسم الخالق و اسم الرزاق و اسم الباسط و غیرها رئیس و سلطان
همه اسم الرحمن است و لهذا این فیض را فیض رحمانی گویند و بجهت زیادت عظمت این اسم
و جامعیت وی در بحر الربوبیت است و این اسم را معادل اسم جامع الله که رئیس مطلق
در بحر الالهیه بلکه در جمیع بحار ذاتیه و فعلیه است مذکور فرموده آنجا که فرموده جل اسمه
قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی   بحر الرحیمیه و این بحر
مستفاد است از اسم الرحیم فقط چرا که اسمای ربوبیه که دال اند بر افاضه خاصه مؤمنین و موحدین
چون اسم التواب و الغفار و الهادی و غیرها رئیس و سلطان همه اسم الرحیم است و لهذا
این فیض را فیض رحیمی گویند   بدان هداک الله که در وجه تسمیه در باب سابق
بوضوح پیوست بحر الاکوان از جمله بحار ده گانه غیر از جهات منحصر است در دو بحر
بحر المبدأ که عبارت است از قوس نزول و این بحر مستنبط است از کلمه العالمین مضاف که
الیه اسم رب واقع شده چرا که عالمین جمع عالم است و عالم ما سوی الله است که عبارت
از تعینات اعیان ثابته و اعیان موجوده باشد پس عالمین که جمع عالم است اشاره
بمجموع حضرات خمسه است چرا که مبدء است از اول مراتب اعیان ثابته که علم اول
باشد یعنی عین ثابت عقل کل که صورت علمیه حقیقت محمدیه است و منتهی است بانقص
مراتب که ادنی مراتب اشباح و شهادت مطلقه باشد یعنی مراتب عناصر اربعه

بحر المعاد که عبارت از قوس عروج است و این بحر مستنبط است از کلمه یوم الدین که
مضاف الیه اسم مالک یا ملک واقع شده چرا که یوم الدین و یوم القیمة بحسب باطن و تاویل
عبارت از قوس عروج است که محل عروج و قیام نور وجود است چنانکه فرموده جل سلطانه
یوم یقوم الروح والملائکة صفا و قوس عروج نیز همان حضرت اسمائی است شؤونا و درجا
ولیکن باعتبار تدرج من الانقص الی الاکمل چنانکه قوس نزول عبارت از حضرت
اسمائی است و باعتبار تدرج من الاکمل الی الانقص و مادام که رسید کلمه العالمین اشاره
بمجموع بحر المبدء و بحر المعاد است و یوم الدین بعد از ذکر العالمین از مقوله ذکر خاص است
بعد از عام و این احتمال اقرب بتحقیق است   بدان الهمک الله تعالی که بر وجهی که
در باب سابق بوضوح پیوست بحر الواحدیة از بحور امهات منحصر است در دو بحر
بحر الاسمائیة که عبارت از وجود مطلق است بانضمام تعینات الهیه و این بحر مستفاد است
از مجموع اسماء خمسه الله و رب العالمین والرحمن الرحیم و مالک یوم الدین چرا که مجموع
اسماء خمسه در حقیقت اسمیت یکدیگر مشترکند و دلالت هر یک از اسماء خمسه بر بحر الاسماء
از مقوله دلالت نوع است بر جنس بدلالت تضمن   بحر الاکوان که عبارت
از وجود مطلق است بانضمام تعینات کونیه و این بحر مستفاد است از مجموع کلمتین العالمین
و یوم الدین و هر یک از کلمتین مذکورتین دال است بر بحر الاکوان از مقوله دلالت
نوع بر جنس بدلالت تضمن باستفاده است از کلمه العالمین فقط بدلالت مطابقی و از کلمه

یوم الدین

یوم الدین فقط بدلالت تضمنی و این دو احتمال مبنی است بر دو احتمالیکه در کلمه
العالمین مذکور شده یعنی تخصیص بر قوس نزول یا تعمیم بر وجهیکه شامل قوس النزول
والعروج باشد   بدان نورک الله تعالی بر وجهیکه در مقدمه بوضوح پیوست
امهات بحور وجودیه منحصر بند در چهار بحر   بحر الاحدیه که عبارت است
از وجود مطلق بشرط تعین اول مسمی بام الکتاب که جامع جمیع تعینات اطلاقیه
و تقییدیه والهیه و کونیه است و این بحر مستنبط است از اسم الله در الحمد لله چرا که مدلول
این اسم ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه است و تحقیق این معنی ممکن نیست مگر در حضرت جامع تعین
اول و مقام این اسم نیست مگر آن حضرت و لهذا بحر الاحدیه را مسمی کردیم به بحر الله
و بحر الجامع   کلمه الحمد در الحمد لله نیز دال است بر بحر الاحدیه چرا که
حمد ماخذ اشتقاق اسم احمد صلعم است و این مقام است مقام محمود که حضرت خاتم را صلعم
در انجام عروج الی الله بمقتضای وعده صادقه عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا
و استقرار در وی محقق است و اسم محمد صلعم که بحکم هذا محمد و انا الحمید المحمود فی فعاله
شققت له اسما من اسمی مشتق از اسم الحمید المحمود از اسماء جمالیه ذات است جل نعمته
اشاره بحیثیه ظهور این مقام است همچنانکه اسم علی ع که بحکم هذا علی و انا العلی العظیم شققت
له اسما من اسمی مشتق از اسم العلی العظیم از اسماء جلالیه ذات است عظمت قدرته
اشاره بحیثیه بطون این مقام است و باعتبار حیثیه ظهور مستوجب تحمیدات حامدین است

همچنانکه باعتبار جنبه بطون مستأهل تسبیحات مسبحین و در دعاء سیمی بخروش کبریا مأثور
از اهل البیت علیهم السلام این کلمه بلیغه را با اعلی محامد حمد جمع نمود دلالتی بر این تحقیق
لطیف متحقق است در احادیث اهل بیت عصمت سلام الله علیهم آمده است
که چون آیه وافی هدایه فسبح باسم ربک العظیم از آسمان نازل شد معلم قرآن یعنی
ارشاد و هدایت حضرت رسالت صلعم فرمود اجعلوها فی رکوعکم لهذا کلمه سبحان ربی
العظیم و بحمده مقرر شد در رکوع و چون آیه کریمه عظیمه سبح اسم ربک الاعلی از آسمان علو
صفت نزول گرفت موسس اساس تعلیم و تربیت حضرت خاتمیت صلعم و سلم فرموده
اجعلوها فی سجودکم لهذا کلمه سبحان ربی الاعلی و بحمده در سجود موظف گردید چنانکه
وضع این دو کلمه شریفه وضعی لطیف در ترتیب کلمات اربع بر این نهج تمیزی تعالی
انیق است که بمیزان قویم و قسطاس مستقیم فطرت عقل احمدی صلعم سنجیده شد چرا که
دو فعل تسبیح و تحمید را الکلم تحرجه من الحدین حد التعطیل و حد التشبیه دافع از حدین
و محدد وجهتین مقرر فرموده کلمه سبحان حدیست که بمای ابصار مشبهین است
و کلمه و بحمده حدی دیگر است که بجای عقول معطلین است هر کس از حد اول بیرون
رود در مهلکه تشبیه افتد و هر کس از حد ثانی تعدی کند خود را در مهلکه تعطیل القا
کند پس صراط مستقیم در اعتقاد صفات توسط در میان افراط تشبیه و تفریط تعطیل است
و این صراط مستقیم اگرچه بوجهی خروج از طرفین است و بوجهی دیگر جمع بین الطرفین

واین است

واین است حاصل تجسیم توسطات محسوسه و معقوله اما در محسوسات مانند آنکه
طعم متوسط سکنجبین اگرچه بوجهی خروج از حموضت محضه سرکه و حلاوت صرفه انگبین است
بوجهی دیگر جمع میان حموضت و حلاوت است و لهذا در مقام تعبیر از آن کیفیت
متوسطه میگویند سکنجبین ترش و شیرین است غایتش آنکه حموضت سرکه بحلاوت انگبین
تعدیل یافته و صرافت حلاوت انگبین بحموضت سرکه معدل گردیده و اما
در معقولات مانند آنکه خلق متوسط سخاوت اگرچه بوجهی خروج از قبض محض بخل و بسط
صرف اسراف است بوجهی دیگر جمع بین القبض والبسط است لهذا در مقامی
که حضرت خداوند کریم بصاحب خلق عظیم علیه و آله الصلوة والتسلیم تخلق بخلق سخاوت
تعلیم و تفهیم میفرماید که ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط و چون
جمله اولی در مقابل جمله ثانیه واقع شده پس گویا چنین فرموده که ولا تقبض یدک
کل القبض ولا تبسطها کل البسط و چون نهی از خاص مستلزم نهی از عام نیست چنانکه
در فن شریف منطق مقرر است که نفی اخص مستلزم نفی اعم نیست چرا که کل القبض اخص
است و القبض اعم پس نهی از قبض محض و بسط صرف شبیه به امر بجمع بین القبض
والبسط است غایتش آنکه صرافت قبض تفریطی مسمی ببخل و صرافت بسط افراطی
مسمی باسراف نقص امساکی تعدیل یافته و همچنین توسط در اعتقاد صفات
اگرچه بوجهی خروج از اثبات محض افراطی مسمی بتشبیه و نفی صرف تفریطی مسمی

بتعطیل است که تحرز جز در الحد بین حدّ التعطیل وحدّ التشبیه ولکن نوعی دیگر جمع بین الاثبات
والنفی است غایتش اینکه محوضت اثبات افراطی مسمی بتشبیه که منجر باثبات صفات
نقص از برای صفات کامل علی الاطلاق میگردد بنفی منزهی تسبیح معدل گردیده
وصرافت نفی تفریطی مسمی بتعطیل که منجر بنفی کمالات ذاتیه حقیقیه از کامل علی
الاطلاق میگردد باثبات تمثلی تحمید تعدیل یافته وآن اثبات معدل را تشبیه
نمیگویند بلکه تحمید وتمثیل بر آن اطلاق میکنند وهمچنین این نفی معدل را تعطیل
اطلاق نمیکنند بلکه تسبیح وتنزیه میگویند وچون امر در این مقام محقق گشت باشد اگر
برین نوع اثبات معدّل بنفی اطلاق تشبیه کنند چنانکه در کلمات حقایق آیات
شیخ عارف محقق شیخ محی الدین اعرابی در فتوحات وفصوص قدس سره
واقع گردیده که انجناب جمع بین التشبیه والتنزیه را مذهب عرفان شمرده بحکم لا مشاحة
فی الاصطلاح ضرری ندارد وما نیز در مقصد اول از باب اول از مقصد اول
ازین کتاب اشاره باین اصطلاح نموده ایم ودر ماده خامسه معدل الحرکت را
در کف جذبه الهیه استرسال فرموده ایم وچون این مقدمه دقیقه را که ریزه از خوان
لطف نعم الهیه است دانستی الکنون تتمه تحقیق را بشنو وبدانکه مقتضی قواعد اعتدال
نام حضرت سید الانام صلی الله علیه واله العظام الکرام در کلمات تطبیق فی الرکوع والسجود
تسبیح را معلق بر دو صفت ربوبیت وعظمت در اولی وربوبیت وعلو در ثانیه فرموده

لیکن

لیکن لا مطلقا بلکه با نضمام تحمید زیرا که واو در وبحمده واو حالیه ومرجع ضمیر ربی
العظیم یا ربی الاعلی است در ترجمه آن اینست که تسبیح میکنم رب عظیم خود یا رب اعلی خود را
در حالتی که بحمد او مشغول میباشم پس فی الحقیقه جمع بین التسبیح والتحمید کرده از جهت خروج
التشبیه والتعطیل است وصفتین ربوبیت وعظمت یا علو معلق گردیده چون ربوبیت
را طرف اثبات مناسب است وعلو وعظمت را طرف نفی مراد اصل است فی
الحقیقه تسبیح معلق بر عظمت یا علو است وتحمید معلق بر ربوبیت ولیکن جهة رعایت
این دقیقه که نفی تسبیحی منجر بتفریط تعطیل واثبات تحمیدی بافراط تشبیه منجر نشود
ترتیب کلمات اربع بر نهجی وارد شد که کلمه سبحان ربی وکلمه العظیم یا الاعلی بکلمه وبحمده
ملصق گردیده تا معدل هر یک معانی قرینه شد ومیزان اعتدال وقسطاس استقامت از افراط
واعوجاج ایمن گردد وهذا من عجایب دقایق اسرار الشریعة المطهرة المصطفویة صلوات
الله علیه واله الصادعین بها والحمد لله علی التوفیق والهام التحقیق
هر کس از اخوان ما که بر حقیقت ذکر وفکر خاص طریقه نعمة اللهیه رضویه صلوات الله علیه آگاهی یا بحال اطلاع داشته
باشد بیقین داند که لب لباب وصمیم حقیقت در این طریقه مندرج است چرا که حقیقه
ذکر خاص را با جنبه تسبیح مناسبت تام وحقیقت فکر مخصوص را با جنبه تحمید مر انطباق تمام
وجمع منهما فی الحقیقه جمع بین معانی التسبیح والتحمید است که الهیه مشتمل جمع بین حقیقتی الولایة
العلویه والنبوة المحمدیه صلوات الله علیهما والهما ومعانی الجذب والسلوک

دقیقه

الفصل

و مبنی الجمع والفرق خواهد بود والحمد لله تعالی

بحر دوم و سیم از بحور اربعه امهات بحر الاحدیة و بحر الواحدیة است و اول مسمی است به بحر التسبیح و ثانی به بحر التحمید همچنانکه بحر الالوهیة مسمی است ببحر التهلیل و این دو بحر نیز مستفاد از اسم الله اند چرا که اسم الله که مدلول وی فی الحقیقة ذات است باعتبار تعین اول که جامع جمیع تعینات است بطونی است که عبارت از تعین اوست بصفت اطلاق و ظهوری است که عبارت است از تعین اوست بصفت تقیید قسم اول بحر الاحدیة است و قسم دوم بحر الواحدیة پس اسم الله دال باشد بر هر یکی از این دو بحر نیز غایتش آنکه دلالتش بر بحر الاحدیة دلالت مطابقی است و بر هر یکی از بحر الاحدیة و بحر الواحدیة دلالت تضمنی

چهارم بحر الهویة است که مسمی است به بحر الذات و بحر العلو و بحر التکبیر و عبارت است از وجود مطلق از همه قیود حتی قید اطلاق متعالی از جمیع شروط حتی شرط عدم شرط منزه از همه صفات حتی صفت احدیت که الله اکبر من ان یوصف حضرت شاه اولیا علی مرتضی علیه صلوات الله العلی الاعلی در خطبه شریفه میفرماید که اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه در حین تحریر چنین بر قلب القا میشود العلم

عند الله

عند الله که معرفت اول بین است که عبارت از شهود وجود مطلق است در کثرت تعینات کونیه در دو حضرت اعیان ثابته و اعیان موجوده و تصدیق که کمال معرفت است ترقی از این مقام است بحضرت ربوبیت که مقام تجلیات اسماء فعلیه است و توحید که کمال تصدیق است ترقی از این مقام است بحضرت الوهیت که مقام تجلیات اسماء ذاتیه است و این سه مرتبه از شعب بحر الواحدیة است چرا که اول اول الدین است باصطلاح اخوان التهیین ما نیز مسمی است بمنزل معرفت اشاره است ببحر الاکوان و ثانی که منزل التصدیق است و باصطلاح اخوان ما مسمی است بمنزل حقیقت اشاره به بحر الربوبیه و ثالث که منزل توحید است و اخوان ما امروز این منزل را منزل توحید گویند اشاره است به بحر الالوهیة و این سه بحر اعنی بحر الاکوان و بحر الربوبیه و بحر الالوهیة از شعب بحر الواحدیة است و اخلاص که کمال توحید است ترقی از مقام واحدیت بمقام احدیت است و باصطلاح اخوان ما این منزل را منزل فنا فی الشیخ خوانند و شیخ حقیقی تعین اول است که ظاهر آن رسالت و باطن آن ولایت و حق وسط آن نبوت است ظاهرش محمدی است و باطنش که مقام ولایت و قهر احدیت است مقتضی اضمحلال تعینات و تقیدات است لهذا تعین سالک در وی فانی میشود و لهذا این مقام را منزل فنا فی الشیخ میگویند و نفی صفات که کمال اخلاص است ترقی است از مقام احدیت بمقام هویت چرا که در مقام اخلاص اگرچه تعینات همه مضمحل است

ولکن تعین اطلاق هنوز برقرار است والمخلصون فی خطر عظیم پس ترقی دیگر باید تا ازاین خطر تعین
اطلاق هم رهائی یابد و این مقام باصطلاح لسان الالهیین با کله دور است نعمة الله ظهور آن ذکر عماء است
تا واید هم مسمی است بمنزله قرآن فی الله از سیاق سخن چون فارغ شدیم رجوع کنیم بسلسله کلام
و گوئیم این بحر که بحر الهویه مسمی است نیز از اسم الله مستفاد است چه از که بحر الهویه ذات مطلق است
و دانستی که در مدلول اسم الله ذات مطلق با خود نیست بلکه در مجموع اسماء حسنای الهیه بلکه در
مجموع اسماء الکونیه بحر الهویه ملحوظ است چه از که الله ذات است باعتبار جامعیت جمیع صفات کمالیه والرحمن ذات است
باعتبار جامعیت اسماء فعلیه والرحمن ذات است باعتبار جامعیت اسماء ذاتیه و رب العالمین ذات است باعتبار
جامعیت اسماء فعلیه والرحمن ذات است باعتبار جامعیت صفات عامه والرحیم ذات است باعتبار
جامعیت صفات خاصه و مالک یوم الدین ذات است باعتبار جامعیت صفات عدلیه تقویمیه و کذا
سایر اسماء الله الحسنی و مجلین عالم عیان ثانیه وجود مطلق است بنظام تعینات غیریه وجودیه پس مفهوم
ذات و وجود مطلق در تمام مجاری اسمائی و اکوان معتبر باشد و بحر الهویه نیست مگر مفهوم ذات
و وجود مطلق تعالی شانه   تحقیق فقیر اینجا مقتضی است که الف و لام نیز در اسم جامع الله
دال است بر بحر الهویه چه از که مذکور شد تحقیق اقتضا میکند که این الف و لام حرف تعریف نباشد بلکه نفسها از اجزا
معرفه باشد اعنی الف و لام موصوله بمعنی الذی چه محقق است که الف و لام در مثل العلیم و القدیر
و الحی الف و لام موصول است بلا اشتباه بمعنی الذی هو علیم و الذی هو قدیر و الذی هو حی بنا بر تصریح
ائمه نحو پس آنکه الف و لامی که صفات را بآن مصدر می شود الف و لام موصول است پس چه مانع است

ازانکه

۱۷

از آنکه الف و لام اسم جامع الله نیز چنین باشد بلکه واجب است چنین باشد چه از که اسم الله
اگرچه صیغه مصدر است از مقوله صفات نیست ولیکن چون مصدر بمعنی مفعول و مألوه است
پس باید که الف و لام نیز موصول باشد و معنی الله الذی هو مألوه یعنی معبود باشد و این مسئله که الف
و لام داخل بر صفات الف و لام موصول است چون مسئله نحوی است لهذا باید که صفت در این
مقام صفت باصطلاح نحات باشد یعنی اسمی که دلالت کند بر ذات مبهم که مأخوذ باشد با بعضی
از احوال وی و صفت باصطلاح ایشان مرادف است با اسم باصطلاح الهیین و مصدر
باصطلاح ایشان مرادف است با صفت باصطلاح الهیین مثل در علم نحو العالم را
صفت گویند و علم را مصدر و در الهیات العالم را اسم گویند و علم را صفت و مؤید
این مسئله اعنی موصول بودن الف و لام اسم جامع الله است ظاهر کلام امام همام
مولینا ابی محمد الحسن الزکی العسکری علیه الصلوة و السلام در تفسیر بسم الله انشا فرموده
بسم الله ای استعین علی اموری کلها بالله الذی لا یحق العبادة الا له یعنی استعانت
میجویم در همه امور خود بآن خدائیکه سزاوار نیست پرستش مگر از برای او چه از که آن امام
علیه الصلوة و السلام تفسیر فرموده الله را بالذی لا یحق العبادة الا له و این کلام اعجاز
نظام مشیر بموصولیت الف و لام تواند بود و مجمل دلالت اسم الله بر بحر الهویه متحقق است
بوجه واحد یا بوجهین بلکه از اسماء ثلثه اسم جمیع الف و لام اعنی الله و الرحمن و الرحیم
که همین بعینها در بسمله نیز مذکور است از دو وجه دلالت بر بحر الهویه دارد دو قسم کلیه

اعنی رب العالمین و مالک یوم الدین از یک وجه فقط و کلمه تشدید این مطلب تحقیقات
متقدمه را که در خصوص فرق بین المقامین اسم الله که محلی بالف و لام و اسم
علی غیر محلی بالف و لام از حدیث قدسی یا عبادی انا العلی العظیم استنباط شده بود
متذکر شو با احکام شریعت متقید و بمقام حقیقت متحقق باش و تا مقام عقد فرق
فرقانی که حکم ما به الامتیاز در وی بر حکم ما به الاتحاد غالب است مقام داری حفظ مراتب
بر تو لازم است چنانکه عارف گفته   هر مرتبه از وجود حکمی دارد / گر حفظ مراتب
نکنی زندیقی و چون بمقام عشق جمعی قرآنی که بحکم کریمه ان علینا جمعه و قرآنه حکم
ما به الاتحاد در وی بر حکم ما به الامتیاز غالب است رسیدی چه حاجت که من تو گویم
چه کس عشق خود بتو گوید چه کن چنانکه فرموده عز حمده فاذا قرأناه فاتبع قرآنه و چگونه
ازین مقام با مقامات تحریر یا تقریر تفسیر نمود [illegible] قلم اعلی که حقیقت عقل کل است
بقصور ما عرفناک حق معرفتک معترف است قلم قصیر حیرانی [illegible] عصمی لمحاتی الی الازل
خلیفه ثانی و ثانی خلیفه عقل جزئی هیولانی است چگونه از عهده بیان این سر نهانی
تواند بر آید   گرچه تفسیر زبان روشن گر است / لیک عشق بی زبان روشن
تر است   چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت / چون بعشق آمد قلم بر خود شکافت
عقل در شرحش چو خر در گل بخفت / شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت   چنانکه فرموده
جل اسمه ان علینا بیانه   قلم قصیر حیرانی را چه حد تحریر این مرد قبول [illegible]

عصمی لمحات

عصمی لمحاتی چه یارای تقریر این سر عمیق خرد هیولانی را چه قدرت تفسیر این راز
رفیق ازین مرتبه بگذر و قلم اصلی را نگر که چگونه از ضعف قدم خود میگوید و حکایت
میکند که ما عبدناک حق عبادتک لسان و حیرانی را بشنو که چگونه از عجز نفس خود دم میزند
و حکایت میکند که لا احصی ثناء علیک عقل کل را نظر کن که چگونه از قصر بصر خود سخن میراند
و روایت میکند که ما عرفناک حق معرفتک   کرسی وصف او ز من نرسد
پادل از ایشان چگوید باز عاشقان کشته کان معشوقند برنیاید ز کشتگان آواز
اما بحکم العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة چه قوتها که در ضعف قدم ما عبدناک نهان است
و چه قدرتها که در عجز نفس لا احصی ثناء علیک نهان است و چه علمها که از قصر بصر
ما عرفناک در میان جان است   از بیانات متقدمه من اول الکتاب
الی ههنا معلوم شد که بحور وجودیه امهات و غیر امهات منحصر در چهارده بحر است
چهار امهات و ده غیر امهات و مجموع این چهارده بحر از نقطه اول سوره سبع المثانی
مستنبط است و این بود مقصود از عقد مقصد اول و چون [illegible] از ادای مقصد
کردیم هنگام آنست که شروع کنیم در مقصد ثانی و المستعان علی التوفیق از غیر رفیق
در تقسیم بحر الاکوان که از اعظم بحور است بحر کون الشئی و بحر کون
اجمالی و بیان کیفیت انشعاب بحور شش گانه اکوانی واقعه در ازل از بحور شش گانه
اسمائی از بحر کون اجمالی و کیفیت استنباط بحور شش گانه اجمالیه از نقطه ثانی

سوره فاتحه الکتاب عن ایاک نعبد وایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط
الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین واین مقصد نیز منحصر است در دو

باب — در تقسیم بحر الاکوان که اخری است به بحر کون تفصیلی
و بحر کون اجمالی و بیان کیفیت انشعاب بحر شش گانه اکوانی واقعه در ازای
بحور شش گانه اسمائی از بحر کون اجمالی

بدان حققک الله تعالی که
بحر الاکوان را بعلاوه انقسام و انشعاب بحر المبدء و بحر المعاد تقسیم و تفصیلی دیگر
است و آن این است که بحر الاکوان که عبارت از وجود مطلق است بشرط تعینات
کونیه ثبوتیا او وجودیا منقسم میشود به بحر کون تفصیلی که عالم عبارت از آن است و بحر
کون اجمالی که آدم عبارت از آن است و همچنانکه بحر الاسما منشعب میشد به شش
شعبه همچنین بحر الاکوان نیز که واقع است بازای بحر الاسما باعتبار کون اجمالی
که جامع جمیع اکوان و مظهر جمیع اسماء است منشعب میشود بشش شعبه که هر شعبه از آن
مسمی به بحری است و هر بحری از آن در ازای بحری از بحور شش گانه اسمائیه واقع
است باین تفصیل

همچنانکه بحر الاسم حقانی اولا منشعب میگردید به شعبه
بحر الالوهیه و بحر الربوبیه همچنین بحر الکون انسانی منشعب میگردد به بحر العبودیه
و بحر الدعا چرا که معامله حضرت انسان کامل که خلیفه حق است بعبودیت با حضرت
ذات حق و وجود مطلق عظم شانه با معامله ایست مقدس از همه مطالب و اغراض
و منزه

و منزه از همه منافع و اغراض و مبرا از همه مثوبات و اعواض و این است
عبودیه حقیقیه چنانکه حضرت شاه اولیا علی مرتضی علیه صلوات الله الملک الاعلی که
بکلم کلمه شریفه انا آدم الاول آدم صفی برکت انوار او منصب خلافت عظمی
در آدمیت از او آموخت میفرماید الهی ما عبدتک خوفا من نارک ولا طمعا فی
جنتک ولکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک و این صفت آنحضرت جامع انسانی
در ازای صفت الوهیت آنحضرت ذات جل قدسه که در مفهوم آن افاضه بغیر
معتبر نیست واقع است لهذا بحر العبودیه در آنحضرت موازی بحر الالوهیه است
در آنحضرت جل سلطانه با معامله حضرت جامع آدم با حضرت ذات اقدم
تعالی و تکرم معامله ایست مقرون بطلب و سؤال و التماس و اقتضای این حقیقت
دعا و این صفت آنحضرت جامع آدم در ازای صفت ربوبیت آنحضرت وجود
اعظم تبارک و تعاظم واقع است و لهذا فرموده عظمت نعمته ادعونی استجب لکم و صفت
دعا را که شأن از شئون آدم است بصفت ربوبیت متعلق ساخته چرا که در صفت
ربوبیت افاضه و اضافه بغیر معتبر است لهذا از اینجانب نیز دعا و طلب خیر از او تعالی
مناسب است و چون مقام دعا از مقامات انسانی در ازای مقام ربوبیت از
مقامات حقانی است اعلی ادعیه انبیا سلام الله علیهم مصدر باسم شریف رب است
مانند دعای حضرت صفی الله آدم ربنا ظلمنا انفسنا و دعای حضرت نجی الله

نوح علیه السلام که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و دعای حضرت خلیل الله ابراهیم علیه السلام
رب اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی و دعای حضرت کلیم الله موسی علیه السلام که رب اشرح لی
صدری و دعای حضرت روح الله عیسی علیه السلام که ربنا انزل علینا مائدة من السماء و دعای
حضرت حبیب الله محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و سایر جمیع الانبیاء والاولیاء که ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا
او اخطأنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا
فانصرنا علی القوم الکافرین و چون نماز فی الحقیقة قسمی از اقسام دعاست در سجود و رکوع
که دو رکن اعظم اند کلمه سبحان ربی واقع شده و ذکر فقط که بکلمه کریمه اقم الصلوة
لذکری علت غائی صلوة است و لهذا اکبر است از صلوة چنانکه فرموده عظم آیاته
ولذکر الله اکبر الآیة که غایت اشرف است از ذی الغایة عبودیة حقیقة فی الحقیقة
اوست و درازای صفت الوهیت واقع است همچنانکه صلوة درازای صفت ربوبیت
واقع تواند بود و چون ذکر حقیقی که یاد معبود حقیقی است بی دون قصد اغراض
زایده عبودیة حقیقة و درازای صفت الوهیت است لهذا اغلب اهل الله که اصحاب
اجازت اند رخصت ذکر کردن علی الدوام میدهند بحاذاته الوهیة نه لهما فعلیة ربوبیة
چنانکه این معنی از اهل طریقت ظاهر است اگرچه اهل ظاهر از این معنی بیخبر اند و از این تحقیقات
محقق شد که بحر الدعا از بحور سته که از آن درازای بحر الربوبیة واقع بود
از جانب شیخ الطریقة الالهیة مولانا و امامنا المعصوم المظلوم انیس الغربا

ومعین

ومعین الضعفاء ابو الحسن الثانی علی ابن موسی الرضا علیه و علی آبائه و ابنائه الصلوة
والسلام والتحیة والثناء مأثور است که انجناب در شرح بسم الله فرموده اند یعنی که اسم
نفسی بسمة من سمات الله وهی العبادة قیل وما السمة قال العلامة ترجمه حدیث شریف
این است که بسم الله که حضرت منزل الفرقان عز من قائل فرموده ازان این معنی را
قصد میکند که موسوم میگردانم من خود را بسمتی از سمات الوهیت و آن سمه عبارت
از عبادت است یعنی بسم الله بجهة این نازل شده که بندگان در افتتاح کارهای خود
بآن تیمن جویند بنده که به بسم الله تنطق میکند باید این معنی را قصد کند
از انجناب پرسیدند که سمه بمعنی علامت است و از این حدیث شریف که لمعه شمس نبوت و شجره
ولایت است ظاهر میشود که عبودیت سمتی از سمات و علامتی از علامات الوهیت است
و در طی این عبارت لطیفه اشاره دقیقه است که اصحاب وصول الی الله را قاطع است
بر حجیت مراتب عالیه که بجهة غلبه بر خصمان تمسک میتوانند نمود و اهل سلوک را از آن توفیق
کامل است که صعوبت راه را بآن آسان میتوانند نمود حقا که این حدیث بر حسن تمامیت
اصطلاح این قصیر اعنی ایقاع بحر العبودیة درازای بحر الالوهیة دلالت تمام دارد
فصل والحمد لله علی تمام نعمته همچنانکه بحر الربوبیة منشعب میگردد به بحر الفضل
و بحر العدل همچنین بحر الدعا منشعب میگردد به بحر الرغبة و بحر الرهبة چرا که دعا
که عبارت از عبادت مقرون بطلب است یا طلب ایصال منفعت است یا طلب دفع

مفرت قسم اول مسمی است برغبت و قسم ثانی برهبت چنانچه فرموده جل سلطانه
ویدعوننا رغباً و رهباً و بحر الرغبة از شئن بحر الکونست و در ازای بحر الفقر از شئن بحر
الاسماء واقع است از آنجا که حضرت ربوبیت را عظمت الالیه چون نسبت با اعیان
ممکنات و اشخاص کاینات خصوص عینی جامع دکون مستجمع آن نا صفت تفضل
متحقق است پس از اینجا نیز طلب نعمت وی بید که رغبت عبارت از آن است مناسب
و لایق است چنانچه میفرماید جل طوله و اسئلوا الله من فضله و چون حضرت ربوبیت را
تعالی ذاته نسبت بمخلوقات در ذوات موجودات خصوص مخلوق نوع جهتین
و ذات جنبتین که مواد تکالیف ربوبیه و مخاطب اوامر و نواهی ربانیه و صدوع
بطاعات و عبادات و معاتب بمعاصی و سیئات و مثاب بمثوبات در درجات و معاقب
بعقوبات در درکات است صفت عدالت متحقق و در اجرای این صفت
و امضای این معاملت بیم مضرات عاجله و آجله و خوف عقوبات دنیویه
و اخرویه متحقق و عشاق را خوف قطیعت و وحشت فراق اعظم مخاوف و اکبر اهوال است
چنانکه عارف للرب حضرت ابن الغیب قدس سره فرموده حدیث هول
قیامت که گفت واعظ شهر کنایتی است که از روزگار هجران گفت لهذا از این
جانب صفت رهبت که عبارت از طلب دفع مضرات لایق و مناسب است و بدانکه
در دو مفهوم رغبت و رهبت نه همین طلب فقط معتبر است بلکه در مفهوم اول مقارنت

مقارنت شوق و در مفهوم ثانی مقارنت خوف نیز ضمیمه طلب مذکور است و لهذا رغب
الیه و رهب منه اول متعدی بالی است و ثانی متعدی بمن بتضمین معنی شوق در اول
و خوف در ثانی مستعمل لغة عرب است و از اینجاست که جناب ولایت مآب صلوات الله
علیه در صفت اولیا فرموده لولا الآجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم
فی اجسادهم شوقاً الی الثواب و خوفاً من العقاب و چون این کلمات اعجاز سمات در صفت
اولیا است باید مراد از ثواب لذت وصال و از عقاب الم فراق باشد چنانکه حضرت
شاه اولیا علی مرتضی علیه صلوات الله العلی الاعلی در دعائی که بشیخ کامل پیر
مکمل کمیل ابن زیاد قدس سره تعلیم فرموده فرموده که فهبنی صبرت علی عذابک
فکیف اصبر علی فراقک و هبنی صبرت علی حر نارک فکیف اصبر عن النظر الی کرامتک
و در کلمات اهل البیت علیهم السلام تعبیر از رغبت بمسئلت و از رهبت باستعاذه مکرر وارد است
چنانکه در دعای تعقیب فرموده اند اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک
و در قنوت صلوات عید فرموده اند که اللهم انا نسئلک خیر ما سئلک به عبادک الصالحون
و اعوذ بک مما استعاذ منه عبادک المخلصون و چنانکه بحر الفقر از بحور اسمائی
منشعب میشود به بحر الرحمانیه و بحر الرحیمیه و همچنان بحر الرغبة از بحور اکوان منشعب میشود
به بحر الاستعانة و بحر الاسترشاد چرا که رغبت که عبارت از طلب ایصال منفعت است
یا طلب ایصال منافع عامه است یعنی افاضه وجود که لاقید است که فیض رحمانی

عبارت از آن است و این فیض است که شامل مؤمن و کافر و شقی و سعید است و در ازای
این صفت از صفات ربوبیت یعنی صفت رحمانیت صفت استعانت که عبارت
از طلب عون و نصرت و حوائج است عبد را باضافه ما یحتاج الیه فی کمال مرتبه وجود
از حضرت جامع الاسماء مناسب است و این لطیفه شریفه اصحاب قریحه مستقیمه را از آیه کریمه
و ربنا الرحمن المستعان علی ما تصفون که رحمانیت را با مقام اسم المستعان که از این
جانب مستعین اقتضا میکند حمل فرموده ربوبیت را حسن وجهی مستفاد میشود و الحمد لله
علی ما الهمنا و الکمال با طلب الصال منافع خاصه است که عبارت از افاضه تصدیق و ایمان
و توحید و عرفان و تحقیق و ایقان و توفیق و هدایت و تسدید و عنایت و امثال آن فیض
رحیمی که مخصوص مؤمنین است و در ازای این صفت از حضرت ربوبیت یعنی صفت رحیمیت
از جانب عبد صفت استرشاد مناسب است چرا که استرشاد بمعنی طلب رشد است
و رشد مرادف هدایت است و در مقابل آن غی است که مرادف ضلالت است چنانکه
فرموده جل اسمه لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی و از این تحقیقات
ظاهر شد وقوع بحر الاستعانه در ازای بحر الرحمانیه و بحر الاسترشاد در ازای بحر
الرحیمیه و از این تقریرات ظاهر شد انحصار بحر الکون الانسانی در شش قسم بحر العبودیه و بحر
الدعاء و بحر الرغبه و بحر الرهبه و بحر الاستعانه و بحر الاسترشاد و این شش واقع شد
در ازای شش بحر مذکوره در باب اول از مقصد اول که بحر الاسم حقانی منحصر

در انها

در انها بود یعنی بحر الالوهیه و بحر الربوبیه و بحر الفضل و بحر العدل و بحر الرحمانیه
و بحر الرحیمیه کل بنظیره و النشر علی ترتیب اللف و چون از این تحقیق و تقسیم فارغ شد
هنگام آنست که شروع کنیم در بیان کیفیت استنباط بحور شش گانه اکوان انسانی
از نصف ثانی سبع المثانی و الله سبحانه هو المفیض للحقایق و للمعانی

در بیان کیفیت استنباط بحور شش گانه اکوانیه اجمالیه از نصف ثانی سوره فاتحة الکتاب یعنی
ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین

بدان ثبتک الله تعالی که بر وجهی که در باب
اول از این مقصد محقق شد بحر الکون الانسانی منحصر است در شش بحر بحر العبودیه و بحر
الدعا و بحر الرغبه و بحر الرهبه و بحر الاستعانه و بحر الاسترشاد همچنانکه بحر الاسم
حقانی منحصر بود در شش قسم بحر الالوهیه و بحر الربوبیه و بحر الفضل و بحر العدل و بحر
الرحمانیه و بحر الرحیمیه و چنانکه آن شش بحر مستفاد بود از نصف اول سوره فاتحة الکتاب
این شش بحر هم مستفاد است از نصف ثانی سوره فاتحة الکتاب و مجمل بیان موضع
استنباط در آنجا این بود که بحر الالوهیه از اسم الله مستنبط بود و بحر الربوبیه
از اسم رب العالمین و بحر الفضل از مجموع الرحمن الرحیم و بحر العدل از مالک
یوم الدین و بحر الرحمانیه از الرحمن فقط و بحر الرحیمیه از الرحیم فقط و مجمل بیان
موضع استنباط در اینجا این است که بحر العبودیه مستفاد است از ایاک نعبد

فقط و بحر الدعا از مجموع ایاک نستعین و اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت
علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین و بحر الرغبه از وایاک نستعین اهدنا الصراط
المستقیم صراط الذین انعمت علیهم فقط و بحر الرهبه از غیر المغضوب علیهم ولا الضالین
و بحر الاستعانه از ایاک نستعین فقط و بحر الاسترشاد از اهدنا الصراط المستقیم
صراط الذین انعمت علیهم فقط و تفصیل این اجمال در فصلی مذکور میگردد بعون
الله تعالی و حسن توفیقه   همچنانکه تقسیم اول در اینجا تقسیم بحر الاسم حقانی
بود به بحر الالوهیه و بحر الربوبیه تقسیم اول در اینجا تقسیم بحر الکون انسانی است به بحر
العبودیه و بحر الدعا و قسم اول ازین تقسیم در ازای قسم اول از آن تقسیم
و قسم ثانی در ازای قسم ثانی واقع است و بحر العبودیه مستفاد است از ایاک
نعبد فقط و قاری و تالی فاتحة الکتاب در هنگام نطق بخطاب مستطاب ایاک
نعبد حضرت الوهیت را تقدست اسمائه مخاطب ساخته گویا چنین میگوید که خداوندا
تو موصوف بصفت الوهیتی و اسمی از اسمای حسنای تو اسم جامع الله است
والله از اله ماخوذ و اله یعنی مالوه مرادف معبود است پس تو مالوه
علی الاطلاق و معبود باستحقاقی لهذا ما تو را عبادت میکنیم و پس و پشت بندگی
خود را منحصر بحضرت کریم تو میسازیم و بسوی وجه کریم تو استقبال میکنیم نه غیر تو
و در حضور تو ایستاده ایم نه سوای تو و بحر الدعا مستفاد است از مجموع ایاک

نستعین

نستعین تا آخر سوره چرا که این مجموع مشتمل است بر سه مطلب که هر مطلبی نوعی
است از انواع دعا و طلب مطلب اول استعانت است بمعنی طلب عون و نصرت و
این مطلب مستفاد است از ایاک نستعین فقط مطلب دویم استرشاد است که
بمعنی طلب رشد و هدایت است و این مطلب مستفاد است از اهدنا الصراط المستقیم
صراط الذین انعمت علیهم مطلب سیم استعاذه است که بمعنی طلب پناه دادن از غضب
و ضلالت است و این مطلب مستفاد است از غیر المغضوب علیهم ولا الضالین و چون
این جمل ثلث دال اند بر مطالب ثلثه و مجموع مطالب ثلثه در حقیقت طلب باید که
مشترک اند پس مفهوم طلب بمنزله جنس شد و هر یک از استعانت و استرشاد و استعاذه
نوعی از وی پس هر یک دال باشند بر حقیقت دعا و طلب بدلالتی که از مقوله
دلالت نوع باشد بر جنس مانند دلالت انسان بر حیوان فقط و این دلالت را
منطقیین دلالت تضمنی گویند و قاری و تالی فاتحة الکتاب در هنگام قرائت و تلاوت
ایاک نستعین الی آخر سوره حضرت ربوبیت را مخاطب ساخته گویا چنین میگوید
چون تو رب العالمینی و ما بنی نوع انسان نیز عالمی از عوالم مربوبه توایم و مقتضای
ربوبیت رب حقیقی این است که عون و نصرت خود را در افاضه لمن یحتاج الیه
فی کمالاته الوجودیه دار از مراتب خود دریغ نفرماید و هدایت و عنایت خود را که موجب
سعادت ابدیه است بر مربوب ضعیف خویش مبذول دارد و از آنچه موجب

دلالت و شقاوت سرمد است او را پناه و محافظت فرما لهذا کمال اعتماد از
حضرت تو میجوئیم کس و هدایت بسوی صراط مستقیم و طریق سعادت دلالت طریق
سلوک صفیا از تو است از تو طلب میکنیم و از آنچه موجب غضب و بعد و ضلالت
و غربت است بپناه رحمت تو میگریزیم فاماک یا ربنا استعان فصل علی محمد و آله و عنا
و ایاک یا ربنا استرشد فصل علی محمد و آله و اهدنا و لک یا ربنا نستجیر فصل علی محمد و آله
و اجرنا بعملک و جودک و کرمک یا ارحم الراحمین و اجود الاجودین و اکرم الاکرمین
و از این تحقیق ظاهر شد که ایاک نستعین اگرچه بصورت خبر است بمعنی
طلب انشا است نسبت دادن عبد عبادت را بنفس خود و اثبات
حول و قوت از برای نفس و بنفس موهم ادعاء اختیار بالاستقلال است که مذهب
قدریه است و این را مذهب تفویض گویند و این مذهب بحکم القدریه مجوس هذه
الامه متضمن شرک عظیم است چنانکه عارف شبستری قدس سره در گلشن راز
فرموده چنان کان گبر یزدان اهرمن گفت مر این نادان احمق ما و من
گفت همچنانکه نسبت افعال عبد بالکلیه بحق دادن و عبد را بالمره از تصرفات
معزول ساختن و اجبار مطلق دانستن موجب ابطال شرایع و بطلان
تکالیف و این مذهب را مذهب جبر خوانند و چنانکه مذهب تفویض با اصل
اول از اصول دین منافات دارد که اصل توحید است مذهب جبر با اصل

دوم منافات دارد که اصل عدل است قدری چشم عدالت بین گشاده
و چشم وحدت بینش بسته و جبری چشم وحدت بینش گشاده و چشم عدالت بین
بسته محقق ذو العینین هر دو چشمش باز است ابلیس جبری است لهذا گوید رب بما
اغویتنی و دجال قدری است لهذا گوید ربنا ظلمنا اقرار بربوبیت حق و مربوبیت
خود کنند تا ادعاء اختیار بالاستقلال کرده باشد و اصل توحید منقطع شود و
ظلم بخود دهد تا تکلیف حق و نهی از ملک شجره و عبث نباشد و اصل عدل منقطع گردد
پس صراط مستقیم در این مقام توسط بین افراط الجبر و تفریط التفویض است چنانکه
کشاف الحقایق مولانا ابا عبد الله جعفر الصادق صلوات الله علیه بالنطق بطق فرموده
لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین و چون حق مسئله را در این مقام دانستی و اضح
شود بر تو سر وقوع ایاک نستعین بعد از ایاک نعبد تا ادعاء اختیار در ایاک نعبد
با اقرار و احتیاج و اثبات حول و قوه از برای حق معدل شود و الحمد لله
در اصول عرفانیه مقرر است که عین جامع انسانی بر طبق کریمه و علم آدم الاسما کلها
و مرویه خلق الله آدم علی صورته مظهر جمیع صفات حق است جل شانه و هیچ صفتی
از صفات کمالیه الوهیه و ربوبیه نیست که انسان را از آن نصیب نباشد و چون
یکی از صفات کمالیه حق صفت اختیار است لهذا باید در وجود
انسان نیز اختیار مودع باشد و اما تنی که بکلام اتاء عرضنا الا

[illegible]

مانه علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها
وحملها الانسان افلاک و عناصر و موالید همه از حمل آن
ابا کردند و ناله اشفاق برآوردند مگر انسان ظلوم جهول اعتبار از همین
شرار اختیارات
من ملکوتیم چرخ با این کار و بار — زین کمین فریاد
کرد از اختیار و چون ودیعه اختیار در وجود انسان ثابت شد پس حسن تکلیف
و لم اختصاص آن بانسان ثابت شد و مذهب جبر از میان برخواست و حمل
این حمل عظیم زیاده از طاقت انسان ضعیف بود لهذا فرمود کانه کان ظلوما
جهولا و چه ظلم از این بالاتر بنفس خود توان کرد که با این ضعف تحمل چنین امری
نماید و چه جهل از این زیادتر که تصور کند که چنین حملی را میتواند برداشت بنا بر علی
هذا احتیاج باشد باینکه عون حق او را معاون شود تا بحول و قوه او متحمل شود پس
لم مشروعیت دعا و سر استعانت نیز ظاهر شد و مذهب تفویض از میان برخواست
و از اینجا بوضوح پیوست سر اطلاق عبادت بر دعا در قول حق سبحانه و تعالی
ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین
پس آنکس که دعا نمیکند و از حق توفیق بر طاعت طلب نمیکند خود را در اختیار
مستقل یافته و این منافی کمال عبودیت است و الحمد لله جمعی از حکما حضرت
حق را جل شانه فاعل بالایجاب دانند یعنی توانند که افاضه کمالات نکنند تا

شمس که نتوانند افاضه نور نکنند و محققین حکما و تمام اهل اسلام بلکه مطلق ارباب
شرایع حق را انشا فاعل مختار دانند یعنی توانند که امساک فیض در موضعی که
حکمت اقتضای امساک نماید نمایند بلکه در موضع اول نیز ارسال هم توانند چنانکه
در موضع ثانی امساک هم توانند ولیکن چون مخالف حکمت باشد نکنند و این
مذهب حق است چنانکه فرموده جل سلطانه ما یفتح الله للناس من رحمة فلا
ممسک لها و ما یمسک فلا مرسل له من بعده و بر خاطر میرسد که آنکس که حق
را فاعل بالایجاب گفته نه قصد او اینست که قادر مطلق مضطر است در
فعل و صدور فعل از او مانند صدور افعال طبیعیه است از طبایع بلکه نظر او
بر فرط جود و کمال فیاضیت حق بوده تا بحدیکه نتواند کرم نکند یا آنکه در عین
اختیار کرم از او بظهور رسد و چون اینمعنی از اهل حکما بنا قصلین رسیده از قصور
تشخیص مسئله را تحریف کرده اند و بعد از تحریف چون توهم عجز و عدم قدرت
بر خصم درباره قادر مختار تعالت قدرته میشده اصحاب شرایع تصریح باختیار
و نفی ایجاب کرده اند پس چون نظر بر فرط جود و کرم و کمال فیاضیت اندازیم
گوئیم حق نتواند که جود و کرم و فیض را از خود سلب کند چنانکه نتواند که قدرت
و اختیار و علم را از خود سلب کند چرا که سلب کمالات از کامل الذات ممتنع
است پس فی الحقیقه ممتنع نظر ببطلان ذاتی نتواند که متعلق قدرت شود چرا که

قدرت بحکم ان الله علی کل شیء قدیر و بمقتضای و بالقدرة التی لا یمتنع منها شیء
تعلق بشیء نگیرد و ممتنع لاشیء محض باشد پس درست است که گوییم ممتنع که وجود هستی
محض دارد نتواند که متعلق قدرت شود نه اینکه قدرت نتواند متعلق ممتنع شود چرا که
قدرت عین کمال است لیکن نتواند در او گنجید و چون نظر در فرط قدرت و اختیار
اندازیم گوییم حق تواند که با فرط فیاضیت میان فیض کند ولیکن از فرط کرم او
نکند و الحمد لله   از جمله کلمه سابقه معلوم شد که ذات حق تعالی ذاته نظر بکمال
میان کمال فیاضیت وجود و کمال قدرت و غلبه در عین بی اختیاری مختار و بی معنی
از کمالات حق است که بعینه جمع میان متقابلات میفرمایند چنانکه از عارفی
پرسیدند که بم عرفت الله یعنی پروردگار خود را بچه شناختی در جواب فرمود که بجمعه بین
الاضداد یعنی بسبب خود در باب شناختم که در اتصاف بکمالات با کمال احدیت
ذات جمع میان اضداد فرموده پس عارف بجهت استشهاد این آیه را تلاوت
فرمود که هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و چون ان الله خلق آدم
علی صورته مخلوق بر صورت رحمن و ظل ذات حضرت سبحان است و ظل در همه
احوال بر صورت ذی ظل است لهذا باید که انسان نیز مانند صاحب خود در عین
مختاریت بی اختیار و در عین بی اختیاری مختار باشد و چون جامع میان اختیار
و بی اختیاری است بعضی از نظر بر اختیار فقط افتاده بتفویض قائل شده و جمعی از نظر

بر اختیار

بر بی اختیاری فقط افتاده بجبر قائل شده اند و لهذا العجب امری است محکم که
در اصلی که ذات رحمان است نفی شان اختلاف واقع شده حکم اصل بعینه در فرع
که عین انسان است منسحب گردیده و همان اختلاف بعینه در وی بوقوع پیوسته
و حق در این مسئله توسط بین الامرین است که لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین و چون
حکم جمع و تثلیث بوجهی خروج از طرفین و بوجهی جمع بین الطرفین است چنانکه
سابقا در مسئله تعطیل و تشبیه بیان کردیم در اینجا نیز همان حکم جاری است و توسط میان
جبر و تفویض که یکی اختیار مطلق و یکی عدم اختیار مطلق است فی الحقیقه جمع میان
اختیار و عدم اختیار است چه این اختیار را تفویض نگویند و این عدم اختیار را
جبر استعمال نکنند چرا که اختیاری است به بی اختیاری معدل کنند و بی اختیاری است که
با اختیار تعدیل یافته و چون تشخیص توسط حقیقی میان متقابلات که حقیقت صراط
بحکم الصراط المستقیم ما قصر عن الغلو و ارتفع عن التقصیر عبارت از آن است در نهایت
صعوبت است چنانکه اهل عصمت سلام الله علیهم فرموده اند که الصراط ادق
من الشعر و احد من السیف و تا کسی بمقام ولایت نرسیده خود صراط مستقیم نشود
نتواند فهمید لهذا مبتدی را قبل از وصول بمقام کاملین تفکر در این مسئله موجب وقوع
در شبهات است و حقیقت این مسئله از مقوله متشابهات است و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون
فی العلم و از این جهت است که این مسئله را سر قدر گویند و نهی از تفکر در سر قدر از امیر

البیت علیهم السلام بما رسیده چنانکه جناب ولایت مآب صلوات الله علیه فرموده اند
طریق مظلم فلا تسلکوه و بحر عمیق فلا تلجوه و سر الله فلا تتکلفوه از اینجاست که صادق
آل محمد صلوات الله علیه شق ثالث را که نه جبر و نه تفویض است باسمی معین ادا نفرموده
بلکه تعبیر از آن بلفظ امر که نکره و مبهم است فرموده تا مبتدی تعدی از مقام خود
نکنند و بهمین اکتفا کنند که امری مبهم بین الجبر و التفویض متحقق است و آن
هر دو را نظر باینکه اول آنها مسئله عدل و ثانی مسئله توحید منافات دارد باطل دانند
و این امر متوسط مجمل را علی سبیل الانقیاد و التسلیم قبول کنند تا خود بعنایت
ولایت اهل البیت علیهم السلام بآنمقام برسد که بر سر قدر تواند واقف گردید
و چون این مقدمات دانستی پس بدان که ایاک نعبد اشاره بجنبه اختیار است
فلا جبر و ایاک نستعین اشاره بجنبه اختیار نیست فلا تفویض بل امر بین
الامرین کما قال الامام بحر الحقایق و کنز الدقایق مولانا الصادق
صلوات الله علیه   سیر الی الله بر دو قسم است سیر محبّی و سیر محبوبی
سیر محبی عبارت از آن است که منشأ حرکت معنوی عبد الی الله محبت عبد
برب باشد و بواسطه این محبت عبد باختیار خود بجنبش آید و متوجه درگاه حق
گردد و سیر محبوبی عبارت از آن است که منشأ این حرکت محبت رب باشد
عبد را یعنی رب عبد خود را دوست دارد و او را بجاذبه خود بجنبش در آورد

قسم اول

قسم اول را سلوک گویند و سایر آن سیر را سالک نامند و قسم دوم را
جذبه خوانند و سایر آن سیر را مجذوب اطلاق کنند و بفارسی سلوک را
کوشش و جذبه را کشش خوانند و یحبهم و یحبونه در آیه شریفه اول عبارت از جذب
و ثانی عبارت از سلوک است و کاملین بر دو طبقه اند طبقه سالک مجذوبند که
اول سیر ایشان بطریق کوشش بود و بعد عنایت مدد کرده و کشش در رسیده
و صعوبت سلوک ایشان بسهولت مبدل گردیده و طبقه مجذوب سالکند که اول
بواسطه عنایت ازلی علت جذبه الهیه ایشان را در یافته و از رسوم و تقیدات
مطلقا عاری نموده باز بواسطه حکمت معاشرت و مصلحت تربیت ایشان را از جذب
بسلوک آورده مجملا سالک فقط ناتمام است چه قوه محبت عبد ناتمام
که این راه را بآسانی بتواند قطع کرد چنانکه عارف گفته یحبهم تمام است و یحبونه
کدام است و سالک را چون باختیار خود باید رفت و اختیار او باختیاری
ضعیف است تا مدد جذبه نرسد از خطرات راه ایمن نتواند بود و مجذوب فقط
نیز ناتمام است چرا که حفظ ارکان شریعت و آداب طریقت او را ممکن نیست
پس تربیت غیر نتواند کرد چنانکه عارف گفته   صاحبدلی بمدرسه آمد ز خانقاه
بگذاشت شرط صحبت اهل طریق را   گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود   تا اختیار
کردی از آن این فریق را   گفت آن گلیم خویش بدر میکشد ز موج   وین جهد

میکنند که بکیرد غزلی را مراد از مدرسه در اینجا مقام سلوک و از عالم سالک است
و مراد از خانقاه مقام جذب و از عابد مجذوب است و بدانکه سالک هرگاه خواهد
صعوبت راه را بسهولت مبدل گرداند و سلوک را بجذبه منتقل شود راهی بسوی اینمعنی
نیست مگر اتباع پیغمبر صلعم چنانکه فرموده عز سلطانه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله یعنی بگو یا محمد صلعم که اگر میباشید که دوست میدارید خدا را پس مرا
متابعت کنید تا خدا شما را دوست دارد تحبون الله اشاره بسلوک است و یحببکم
الله اشاره بجذبه و مراد از اتباع پیغمبر صلعم نه مطالعه آیات و احادیث برای
خود و ظن بنفس معنی از آن استخراج کردن و عمل نمودن است چرا که اینمعنی
فی الحقیقه متابعت آرای خود است و بتجربه اکثر طالبین صادق بلکه اکثر منکرین
نیز رسیده که این نوع عمل منتج رفع بعضی اخلاق ذمیمه هم نیست تا بجذبه چه رسد
بلکه مراد از متابعت پیغمبر صلعم متابعت اهل صاحب باطن کامل نفس است که از مقام
نفس گذشته و بمقام قلب رسیده و متخلق باخلاق حضرت خاتم صلعم گردیده
اینمعنی اگرچه بسبب اکثر اهل زمان که ائمن مسلک اول دارند غریب می‌آید
اما بحمد الله تعالی نهایت وضوح دارد و همچنانکه عدم انتاج مسلک اول
فایده معتدبه را بتجربه رسیده اینمعنی نیز بتجربه رسیده که متابعت پیر
نمودن و خود را بالمره از رای و هوا خارج ساختن بسیار شدید الاثر است

در خصوص

در خصوص جذبه تا بجذبه که توسعه در رخص اذن پیر بمراتب در حصول
مقامات و احوال ادخل است از تجرد ریاضات شاقه و ورع من عندی
بخواهش نفس بل تا که بخدمت کاملی نرسیده تورع و تقوی سعی شرعی بقصد توفیق
یافتن خدمت کاملی واجب و موجب حصول این توفیق است و اگر با وجود
ورع و تقوای من عندی بقصد مذکور فرضاً توفیق خدمت پیر نیافت بحکم
ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله
ماجور و مثاب است اما بعد از وصول بخدمت پیر تقوائیست مگر تقوی از
نافرمانی او و طاعتی نیست مگر طاعت او دیگر همه راه‌ها بگذار راست و همه فکرها
خیال محال ربنا الهنا و مولانا همچنانکه ما را توفیق دادی تا این مسئله را
فهمیدیم الاکرام بالاتمام توفیق بده که بهمین مسئله عمل نمائیم بحرمة اولیائک یا کریم
و چون اینمقدمات دانستی پس بدانکه آیات نعبد اشاره بپیر مجتبی است
که سلوک عبارت از آن است و آیات نستعین ظاهر بمقام محبوبی است که جذبه
عبارت از آن است والحمد لله علی فهم اللطایف همچنانکه تقسیم دویم
در بحر البسم حقائق بحر التوبه بحر الفضل و بحر العدل است تقسیم دویم در بحر
الکون ان نیز تقسیم بحر الدعا است به بحر الرغبة و بحر الرهبة و قسم اول از این
تقسیم در ازای قسم اول از آن تقسیم و قسم ثانی در ازای قسم ثانی واقع است

و ذکر الرغبه مستفاد است از مجموع دو جمله از جمل ثلث مذکوره در ذکر الثناء اعنی ایاک
نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم چرا که ایاک نستعین
طلب ایصال منفعت عامه است و اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم
طلب ایصال منفعت خاصه و منفعت عامه فیض رحمانی است چنانکه منفعت خاصه
فیض رحیمی است پس هر دو در معنی طلب ایصال منفعت مشترک باشند و معنی
رغبت نیست مگر طلب ایصال منفعت لهذا جملتین مذکورتین دال باشند بر ذکر
الرغبه بدلالت تضمنی از مقوله دلالت نوع بر جنس قریب بلکه مجموع جمل ثلث
دال بودند بر ذکر الطلب و ذکر الدعا نیز بدلالت تضمنی و لکن از مقوله دلالة
نوع بر جنس بعید و ذکر الرهبه مستفاد میشود از غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
چرا که این جمله اخیره استعاذه است از صراط مغضوب علیهم که اصحاب تفریط اند
و صراط ضالین که اصحاب افراط اند همچنانکه اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین
انعمت علیهم رغبت بود در صراط منعم علیهم که اصحاب استقامت و توسط بین الافراط
والتفریط اند و معنی رهبت نیست مگر این استعاذه چرا که رهبت بمعنی طلب
دفع مضرت است و کدام مضرت عظیم تر از غضب خدا و ضلالت از طریق
اصفیای او خواهد بود و دلالت این جمله اخیره بر ذکر الرهبه دلالت صریح
مطابقی است همچنانکه تقسیم ثالث در بحار ستة اسمائیه بتقسیم بحر الفضل لدی

به بحر الرحمانیه و بحر الرحیمیه تقسیم ثالث در بحار ستة الکوانیه تقسیم بحر
الرغبت است به بحر الاستعانه و بحر الاسترشاد و قسم اول از این تقسیم در ازای
قسم اول از آن تقسیم است و قسم ثانی در ازای قسم ثانی واقع است و ایاک
نستعین دال است بر بحر الاستعانه بدلالت مطابقی صریح و اهدنا الصراط
المستقیم صراط الذین انعمت علیهم دال است بر بحر الاسترشاد بهمین دلالت و چون
استرشاد طلب ارشاد است و مرشد حقیقی اگرچه حق است تعالی شانه و لکن صفت
ارشاد از مظهر انسان کامل ظاهر میشود خواه نبی باشد یا امامی یا ولیی و بدون
راه نمائی انسانی شخص و تولای او و محبت و متابعت او این معنی میسر نتواند
شد چنانکه صادق آل محمد صلوات الله علیه و علیهم فرموده یخرج احدکم فراسخ
فیطلب لنفسه دلیلا و انت بطرق السماء اجهل منک بطرق الارض فاطلب
لنفسک دلیلا لهذا الجهة تاکید این معنی و تصریح باین حجت با اهدنا الصراط
المستقیم اکتفا ننموده بصراط منعم علیهم که انبیاء یا اوصیاء انبیا یا علماء ورثه
انبیا اند چرا که بعد از فرق ثلث احدی دیگر را اهلیت ارشاد و راه نمائی
نیست و مراد از علما که ورثه انبیاء اند نه فقهای ظاهر اند چرا که اهل ظاهر
خود مقر و معترف اند با آنکه جاهل اند بطرق سما و مدار اعمال ایشان مظنون و
استحسانات است و عجب همه امور آنکه بعضی راه ظاهر را فنا و طریق باطن را مسدود

میدانند که هرگاه کسی بگوید که فلانی فقیر صاحب معارج و مقامات است طعن میزنند
و میگویند فلانی کس بدعت در دین گذاشته ادعای عروج دارد و چون مریدان
احمق خود صحبت میدارند بر سبیل استهزا میگویند که فلانی کس هر شب بمعراج
میرود با وجود آنکه صریح کلام امام ع شاهد است بر اینکه همه مکلفیم که طریق
شما را سلوک نمائیم و در معراج سموات عروج کنیم مگر آنکه عروج بر سماوات را تأویل
کنند و باصطلاحات سخیفه خود گویند یعنی مخصوص بعد از موت است که روح
مؤمن را عروج بر ملکوت میسر میشود با این مخصوص بعد از موت است و لیکن موت
دو موت است موت طبیعی چنانکه فرموده جل سلطانه کل نفس ذائقة الموت
و موت ارادی چنانکه فرموده موتوا قبل ان تموتوا و این موت خود را از تسلیم و تصرفات
بر کردن است و در دست او کالمیت بین یدی الغسال شدن
و تا این موت ارادی اتفاق نیفتد بعد از موت طبیعی عروج بر ملکوت میسر
نشود اینکه یعنی تأویل صریح دارد لکن تعقلات مخص ع جاهل سلیقه
و عادت بمزخرفات متکلمین و اصولیین و اعراض از طلب اهل البیت ع که معرفت
مستراست و طریق نمائید مگر مقامات و منازل و معارج و مراتب که عرفان محققین
و اولیاء موحدین به برکت متابعت معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بان واصل
شده اند و در بیان حدود و خواص آن مقامات مجلدات و رسائل پرداخته اند

و بیچاره عالم اسمی چون از همه بیخبر است چنان میداند که مقدار ادراک
امام جعفر الصادق ع بمقدار فهم و درایت اوست لهذا آنها و بیان حدیث را
بر طبق فهمیده خود واجب میداند ان هذا الشیء عجاب و چون معلوم شد که عالم اسمی
جاهل است بطریق شما تا کسی که تصور مفهوم آن درست نکرده و علوم انبیاء
و ائمه علم بطریق شماست پس باید علمای ورثه انبیاء و علما باشند که عالم بطریق
شما باشند و ایشان باید در هر زمان موجود باشند و الا انسداد طریق شما لازم
آید و بحمد الله تعالی و ببرکت آل رسول ص در هر زمان موجود بوده اند و هستند و خواهند
بود و ایشانند اصحاب طریقت و ارباب کشف و شهود قدس الله اسرارهم و اما
مجتهدین علوم شرعیه و فقهای حافظین آثار نبویه ص وجود ایشان نیز در نظام
عالم فواید کلی دارد چنانکه در محاکمه اینه بعرض برادران دینی خواهد رسید
بعد از عرض تفصیل مذاهب در الکلام علی التوفیق   اقوال متعدده در
جمهور علمای ورثه انبیا منحصر در سه قول است قول مجتهدین و قول اخباریین و قید
صوفیه اصحاب قول اول گویند عالم وارث نبی ص مجتهد جامع الشرائط است
یعنی کسی که بعد از تحصیل و تکمیل علوم موقوف علیه اجتهاد از کلام و عربیه
و منطق و اصول و فقه و غیرها او را ملکه استنباط فروع در اصول بهم رسیده
و عادل هم باشد یعنی ما را بمعاشرت و شهادت عدلین که انهم ثابت میشود

بمعاشرت یا شهادت عدلین و بجهت دفع تسلسل بالاخره منتهی میشود بمعاشرت معلوم
شده باشد که آن شخص ظاهراً مجتنب از کبائر و غیر مصر بر صغایر است هرگاه چنین
کسی یافت شود متابعت و موالات و تمسک باو مانند متابعت و موالات و تمسک
به پیغمبر و ائمه صلوات الله علیه و علیهم اجمعین واجب است و مخالف او حرام است
و در این مجال نیست که متابعت چنین شخص و اصحاب قد ثنا گویند چون اصول
مقرره مجتهدین قواعدی چند است که بمقتضای ظنون مقرر شده و کلام الله کریمه
ان الظن لا یغنی من الحق شیئا نتواند بود که دین الله منوط بظنون خلق الله باشد
بار ارنسد بلکه نهایت [illegible] ادب بود که از برای استنباط مذهب قواعد
وضع کنیم و عمل و تقریر [illegible] مبنی بر آن قواعد دانیم بلکه متمسک ما در این زمان
اخبار اهل البیت علیهم السلام بود فقط و اصولی که از ایشان علیهم السلام
رسیده کقوله علینا القاء الاصول و علیکم ان تفرعوا اما را اجازت تفریع بر آن
اصول و مرجح رسیده باشد معلوم است که حکم شارع تعلق بتشابه و ابهام آن گرفته
چنانچه فرموده اند انما الامور ثلثه امر بین رشده فیتبع و امر بین غیه فیجتنب و شبهات
بین ذالک الحدیث و در جای دیگر فرموده اند حلال بین و حرام بین و شبهات
بین ذالک الحدیث و چون شارع را اراده تشابه و ابهام آن تعلق گرفته
مجتهد را نرسد که سعی در اظهار آن نماید بلکه هر قدر سعی بیشتر کند بر تشابه آن

خواهد افزود

خواهد افزود پس در متشابهات عمل باحوط باید کرد و شعار ظهور امام باید
کشید مجتهدین را اعتقاد آنست که مجتهد هرگاه خطا کند او را یک اجر است و هرگاه
صواب گوید او را دو اجر است و مستند ایشان حدیثی است که از پیغمبر ذکر
کرده اند که من اجتهد و اصاب فله اجران و من اجتهد و اخطا فله اجر و هر دو این
حدیث بطریق عامه مرویست و مجتهدین خاصه از ایشان تقلید قبول کرده اند و اخباریین
گویند هر کسی حکمی از احکام الله را استنباط از ضوابط اصول او مقرره در علم
مسمی باصول فقه که از آن اصول در احادیث اثری نباشد اگر آن حکم
نفس الامر حکم الله باشد او را هیچ اجر نباشد نه آنکه مستحق دو اجر باشد و هرگاه
حکم الله نباشد داخل کاذبین علی الله شود و معاقب باشد نه آنکه مستحق یک
اجر باشد و مستند ایشان حدیثی است که حضرت صادق ع روایت کرده اند
که سائلی از آنجناب پرسید که ترد علینا اشیاء لا نعرفها فی کتاب و لا سنة فننظر فیها امام
فرمودند که اما انک ان اصبت لم توجر و ان اخطات کذبت علی الله
در سوله [illegible] الخ و مجتهدین گویند دلیل شرعی منحصر در چهار چیز است
کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل و اخباریین گویند دلیل شرعی منحصر در کتاب
و سنت است و اجماع و دلیل عقل اعتماد نشاید و مجتهدین متمسک اند در
حجیت اجماع بقول رسول الله ص لا تجتمع امتی علی الخطا و بقول صادق آل محمد

صلوات الله علیه و علیهم خذ بالمجمع علیه بین اصحابک فان المجمع علیه لا ریب فیه و از این
حدیث اول را از موضوعات دانسته‌اند و در حدیث ثانی گفته‌اند مراد از مجمع علیه حدیثی است
که ثقات رواة اهل البیت علیهم السلام اتفاق کرده باشند در نقل آن و عمل بمضمون
آن نه قولی غیر منصوص که اتفاق کرده باشند بر صحت آن چرا که عادت قدما نبوده
که بغیر منصوص عمل کنند و شاهد بر اینکه مراد از مجمع علیه آن نیست که مجتهدین تصور
کرده‌اند آنست که این حدیث در مقامی وارد شده که بسیاری از وجوه ترجیح مذکور
میکرده و بعضی از وجوه ترجیح است این هذا من الاجماع المصطلح علیه لیس عقاید
اخبار من عالم وارث نبی شخص معتقد بامام راوی حدیث ایشان در حلال و حرام
عارف باحکام باشد چنانکه در مقبوله عمر بن حنظله از امام علیه السلام ماثور است که انظروا الی من کان
منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فارضوا به حکما فانی قد
جعلته علیکم حاکما الحدیث و مجتهدین گویند که این شخص راوی حدیث ایشان در حلال و حرام
عارف باحکام عبارت از مجتهدین جامع الشرائط است و اصحاب قول ثانی گویند
که عالم وارث نبی مرشد طریقت است که بنفس امام یا بوساطت کسی که از طریقه او
رسیده و عالم ربانی در حدیث کمیل که الناس ثلاثة عالم ربانی و متعلم علی سبیل النجاة
و همج رعاع عبارت از او است عالم ربانی این شخص است که از مقام نفس گذشته و بمقام قلب رسیده
چنانکه فرموده عز شانه ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو

شهید

شهید و متعلم علی سبیل النجاة در حدیث شریف و من القی السمع در آیه شریفه عبارت
از مرید معتقد صاحب تسلیم باشد که بالمره از رای و هوای خود خارج شده است که بحکم مرویه
نبویه موتوا قبل ان تموتوا خود را در دست مرشد چون میت در ید غسال نموده
چرا که شخص که تولی و متابعت او با تولی و متابعت امام باشد و امام علیه السلام او را عالم
بطرق سما خوانده باشد نتواند بود که شخص عالم رسمی بیخبر از منازل و مقامات متمسک
بظنون و تخمینات باشد اگرچه در فنون رسمیه طال تبحر بهم رسیده باشد چنانکه
محقق ربانی قدس سره فرموده علم نبود غیر علم عاشقی ما بقی تلبیس ابلیس شقی
علم رسمی سر بسر قیل است و قال نه ازو کیفیتی حاصل نه حال و همچنین بشخص اخبار
ضعیف التمیز که اگر حدیث معروض او شود مشتمل بر مسئله از مسائل حقیقت الهیه باشد
در فهم آن عاجز شود بسا باشد که طالب که باید متابعت او کند مرید باشد بفطرت
سلیمه و سلیقه مستقیمه و صفای ذهن و لطافت فکر و فقیه اخبار و بعضی از احادیث را
آن موصوف نباشد و اگر او را امری کامل النفس دو چار خورده سالها متردد در نفس
او هم بعلاوه و استقامت فطرت باشد باندک زمانی صاحب معارج و مقامات
گردد چگونه در حکمت خدا جایز باشد که چنین با ده مستعدی را متابعت چنین ضعیف
التمیزی واجب باشد اگرچه مجموع الفاظ احادیث چهار کتاب را از طریق الی المحفوظ
داشته باشد و در کتاب معانی الاخبار شیخ صدوق طاب ثراه از اهل البیت

علیهم السلام با ثور است که حدیث تدارسه خیر من الف روایه
محققان
مجتهدین در استنباط فروع از اصول و محققان اخباریین در استنباط احکام
نصوص قوه قدسیه را شرط میدانند و این سخن باعتقاد حقیر حق است و حقیقت
این مذهب نیز از اتباع متشابه است کما یاتی ان شاء الله و امر تحصیل رسوخ چرا که ائمه ما را
فرموده باکثار دعای ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة
انک انت الوهاب و بمقتضای نص آیه شریفه این دعا دعای راسخین فی العلم است
و خلاص از زیغ میسر نیست مگر راسخین را و همچنانکه صفت رسوخ حاصل شد متشابه
محکم میشود و توهم اختصاص رسوخ با امام علیه السلام استنادا الی قولهم علیهم السلام نحن
الراسخون فی العلم و نحن نعلم تاویله مندفع است اما عقلا بانکه صفت رسوخ
کسائر مقول بتشکیک است و صدقش بر افراد علی السویه نیست لیکن چه مانع از آنکه
فرد کامل مختص امام علیه السلام باشد و از این کمال شیعیان خاص را علی تفاوت
درجاتهم نصیب باشد بلکه مرا عقیده آنست که جمیع کمالات امام علیه السلام چنین است
مثل کونهم نعمة الله و کونهم باب الله و کونهم عین الله و کونهم وجه الله و غیر ذلک
یعنی همه از قبیل مفهومات کلیه است و صدقش بر افراد لا علی السویه است
و فرد کاملش مختص امام علیه السلام و هر یک از شیعیان خاص را از آن نصیبیست بدین معنی
اطلاق اهل البیت است بر سلمان فارسی رضی الله عنه و اطلاق اولیاء الله و احبائه

و صفاء الله و اوداء الله بر شهدای کربلا سلام الله علیهم و از ائمه
علیهم السلام انا خلقنا انوارا و خلق شیعتنا من شعاع ذلک النور فلذلک
سمیت شیعة فاذا کان یوم القیمة التحق السفلی بالعلیا و همچنین احادیث
که باین مضمون وارد شده که قلوب شیعیان ما فقط مخلوق از طینت
علیین است و قلوب و ابدان ما معا مخلوق از طینت علیین چه هر صاحب
تمیز را بعض واضح است که اشتراک در طینت اشتراک در کمالات را لازم دارد
اگر چه مراتب متفاوت باشد و اما نقلا فلکلام شاه اولیاء علی مرتضی علیه صلوات
الله العلی الاعلی که و اعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم الله عن
اقتحام السدد المضروبة دون الغیوب فلزموا الاقرار بجملة ما جهلوا تفسیره
من الغیب المحجوب فمدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا به علما
و سمی ترکهم التعمق فیما لم یکلفهم البحث عن کنهه رسوخا چرا که این کلام در
لفظ صریح است در سریان رسوخ در مراتب حتی مرتبه مؤمن صاحب تسلیم
معترف بجمله جاهل بتفسیر بعض از آنکه علم اجمالی دارد و علم تفصیلی را تسلیما از کامل
قبول میکند و امنا به کل من عند ربنا میگوید و مانند اصحاب طغوان اقتحام
سدد مضروبه نمیکند و در کتاب مستطاب مصباح الشریعه از حضرت مولانا
الصادق صلوات الله علیه منقول است لا تکل القائلین لا یستغنی من الله بصفا

و صفیاء الله

سرّه شیخ داین کلام شریف صریح است در اشتراط قوه قدسیه در معنی تجزی
در این است که راه تحصیل قوهٔ قدسیه کدام است اعتقاد فریقین مذکورین
اینست که راه تحصیل قوهٔ قدسیه تمسک باعمال صالحه شرعیه و اجتناب از ملاهی
و تقوی از معاصی بلکه از مشتبهات است هر چند مستند این تمسک و اجتناب و تقوی و بالجمله
مستند اعمال اجتناب از کتب باشد خواه بطریق اجتهاد باشد خواه بطریق استنباط
از اخبار و فقیر را در اینمعنی نظر است اما اولا بجهة آنکه این کلام مستلزم دور است
چرا که بحث در اینست که صحت اعمال و تقوی از معاصی موقوف بر وجود صاحب نفس
قدسیه است تا بتقوی از او آن اعمال و تقوی بتوان قیام نمود پس هرگاه
راه تحصیل قوه قدسیه مداومت اعمال بر این وجه باشد وجود صاحب قوه قدسیه
موقوف بر صحت اعمال خواهد بود و هذا دور ظاهر و اما ثانیا بجهة آنکه عمل
بر این وجه امری است که اکثر هر چند تا خود از صریح بیک نوع عمل برای آن
و عمل بحدیث الحنیفه عدالت بعقیده خود از صریح اعتماد بر فهم نامهذب
از کی است در تفسیر امامنا و مولانا ابی محمد الزکی العسکری علیه السلام مرویست
از مولانا ابی عبدالله جعفر الصادق ع که آنجناب در تفسیر اهدنا الصراط المستقیم
فرموده ارشدنا الطریق المؤدی الی محبتک والمبلغ الی جنتک المانع من
ان نتبع اهوائنا فنعطب او نأخذ بآرائنا فنهلک الی این حدیث شریف نص است

در آنکه

در آنکه اخذ برای مطلقا مذموم است و اتباع هوی مطلقا غیر مرضی است
و طریق مستقیم راه مؤدی بمحبت است و هرگاه کسی انصاف داشته باشد حکم میکند
بر آنکه خروج از رای مطلقا و تحصیل رابطه عشق و محبت منحصر است در روش اهل
طریقت قدس الله اسرارهم چرا که در آن روش قاعده کلیه بالمرّه از رای خود
بیرون رفتن است و تسلیم بر روش صرف شدن چنانکه عارف لاریب حافظ لسان
الغیب قدس سره فرموده   فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست کفر است
در این مذهب خودبینی و خودرائی   و در هیچ مسلکی از مسالک متداوله بغیر از این مسلک
خروج از رای بالمره متحقق نیست اگر چه مسلک اخباریین باشد که بسیار
اهتمام میکنند در آنکه برای عمل نکرده باشند چون مذاهب متنوعه را در خصوص
تعیین علمای ورثه انبیا شنیدی مرکوز مرام آنست که می‌کنم موعوده بین مذاهب الفرق را
آماده استماع باشی و اگر همچنانکه مذاهب متداوله در خصوص مستند اعتقادات بتفصیل
دهیم و بعد از آن شروع بمجادله کنیم شاید تحقیق مسئله تمامتر و بصیرت ناظرین این
کتاب کامل تر شود و لهذا انفصیل دیگر را آماده باش و بر ملهم حقایق و مفیض معارف
اعتماد کن   چون مذاهب متداوله را در خصوص تعیین مسائل عملیه
شنیدی مشارب مشهوره در این خصوص منحصر در چهار مشرب است اول مشرب علمای متکلمین
دوم مشرب حکمای مشائیان سیم مشرب حکمای اشراقیین چهارم مشرب صوفی

موحدین و وجه حصر آنست که در تحصیل عقاید حقه یا فکر و نظر معتبر است یا تصفیه یا تجلیه
و در هر یک از قسمین یا تطبیق با شریعت در مفهومش معتبر است یا نه قسم اول اعنی
اعتبار فکر و نظر با انضمام اعتبار تطبیق با شریعت مشرب علمای متکلمین است و قسم
دویم اعتبار فکر و نظر با عدم اعتبار تطبیق با شریعت مشرب حکمای مشائین است
و قسم سیم اعنی اعتبار تصفیه و تجلیه با اعتبار تطبیق با شریعت مشرب عرفای موحدین
است و قسم چهارم اعنی اعتبار تصفیه و تجلیه با عدم اعتبار تطبیق با شریعت
مشرب حکمای اشراقیین است و مراد از اعتبار تطبیق با شریعت در مشرب اول
آنست که قضایائی چند از مسلمات اهل شرع فراهم میکنند و ادله خود را از آن قضایا
تالیف میکنند و هرگاه در خصوص مسئله از مسائل اعتقادیه تصریحی از صاحب شریعت
نرسیده باشد توقف میکنند و اگر حکم عقل صرف با قضیه شرعیه منافات بهم رساند
تکذیب عقل میکنند و مراد از عدم اعتبار تطبیق با شریعت در مشرب ثانی نه اعتبار
مخالفت با شرع مطهر است نعوذ بالله بلکه مراد اینست که اولا شرایط صحت
استدلال را بصرف عقل مبرا از شایبه وهم بواسطه آلهٔ قانونیه مسمی
بمنطق تحصیل میکنند و برهان خود را از مقدمات عقلیه صرفه منتهی به بدیهیات
ترکیب میکنند و چنین حکمی که بمقتضای برهان صحیح استخراج شده باشد هرگاه
با ظواهر شرعیه منافات بهم رساند تکذیب صرف عقل نمیکنند بلکه تاویل ظواهر شرع را بحسب

مقتضای

مقتضای عقل صریح واجب میدانند و چنین میدانند که چون شریعت بر طبق
همه افهام از خواص و عوام وارد شده حقایق اشیاء را صاحب شریعت مطهره
بعنوان تمثیل ادا فرموده لهذا حکمای محققین را تاویل آن جایز است و مراد از اعتبار
تطبیق شریعت در مشرب ثالث اعنی مشرب عرفای موحدین که تصفیه باید بر وجهی
باشد که از صاحب شریعت مطهره رسیده باشد و جمعی از متاخرین بلکه معاصرین
چنین تصور کرده اند که طریق تصفیه که از شریعت مطهره رسیده عبارت از عمل نمودن
اعمال است بفتوای مجتهدین یا تجویز اخباریین تا شخص خود شخص تصفیه فرماید از قرار
احادیث بمشرب اجتهاد یا اخبار و تحقیق فقیر چنین اقتضا میکند که این اشتباهی
عظیم باشد چرا که در این نوع چون شایبه غیر رای متحقق است خواه رای عالم یا رای
صاحب رأی دیگر نتیجه تصفیه که مقبول صاحب شریعت مطهره باشد نیست چرا که مناط
در این طریق تسخیر نفس اماره و نفی خواطر و رفع تعلقات امکانی و عوض دیگر فنا
و عروج بر معارج بقاء و حصول وصول بقاست و حصول انتعاشات عظیمه بمجرد اینکه
مجتهد فتوائی داد یا اخباری تشخیص کرد حکم الله در این مسئله چنین است اندک
صاحب تمیزی میداند که ممکن نیست دغشوات نفس کافر فرعون صفت باین تدبیرات
مرتفع نشود ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی امر با صاحب نفس باید که اصلاح
جلال نفس کافر را مسلمان کنند و بر دست لیت وجود تجمع در ارادت بحر ارت

عشق بگدازد و چون حرارت فقط موجب احتراق است باید جلال او بجمال او معدل شود
جمال فقط نسبت به بیداران قیدست که نهال را با آب فقط بدون آفتاب تربیت کنند
یا با آفتاب بدون آب که البته محترق میشود مجملا مربی شخص معین میخواهد مانند مریض
که طبیب معین میخواهد و عمل بعمومات و استصحابات و اجماع و اطلاق و تقیید
و اجمال و تفصیل مریدرا از مقام فرق بمقام جمع نمیرساند و از ظلمات بمقام
نور رهائی نمیکشاند هیهات هیهات   هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر   دامن آن
نفس کش را سخت گیر زنهار زنهار که در خصوص فهم این مسئله بقاعد نوریه نصیحت
این فقیر خیرخواه را بشنوی که بسیاری از اذکیاء مستعدین در این مسئله خطر دیده
اند و از مراتب عالیه محروم مانده اند پس عبارت تطبیق با شریعت مطهره در طریقه
عرفاء باین معنی است که طریق تصفیه و تجلیه باید طریقی باشد که مرشد معنوی معین
فرموده باشد و چون مفروض اینست که مرشد طریقت بواسطه مشایخ سلسله و از جانب
امام ع مأمور بارشاد است پس طریق تصفیه او طبق شریعت باشد و حقیقت شریعت
نیست مگر افعال او و حقیقت نیست مگر احوال او چنانکه رسول الله ص الشریعة اقوالی
والطریقة افعالی والحقیقة احوالی و مراد ما از این مسئله نه تحدید فرائض و در آداب
موظفه شرعیه است چرا که معلوم است که تحدید این مراتب بر وجهی است که اهل
اجتهاد یا اخبار را از آیات و احادیث استنباط فرموده اند و جمیع مکلفین در آن

در الحدود

در این خصوص با یکدیگر مشترکند و انتظام عالم موقوف بر اقامه این وظایف است
و تحقیق این مسائل بتفصیل شغل که فن عارف نیست بلکه فن فقیه است بلکه مراد تحدید تکالیف
شخصیه متنوعه است که هر شخصی چه نوع باید در حرکات و سکنات قلبی و قالبی
با حق معامله کند و تعیین مراتب ریاضات و حدود و رخص و عزیمات و اعداد
اوراد و کیفیت اذکار و آداب معاشرت و عزلت و ارکان صحبت و خدمت
و تعیین اوقات برای موظفات تجب لکل فرد من افراد الطالبین و اعظم از همه
تعیین ذکر خفی قلبی که عمده اسباب تصفیه باطن است کما قال مولانا امیرالمؤمنین ع
ان الله جعل الذکر جلاء للقلوب تسمع به بعد الوقرة و تبصر به بعد العشوة و تنقاد به
بعد المعاندة الحدیث رواه فی نهج البلاغة مجملا چنانکه طبیب تعیین میفرماید مقدار
و ازدیاد غذا و قانون ماکول و مشروب و نوم و تیقظ و حرکت و سکون و هر یک از اخلاط
مرشد طریقت خصوصیات اعمال را معین میفرماید چنانکه در معالجه امراض بدنیه بعمومات
کتب طب عمل کردن و بتکالیف مشترکه نوعیه جنسیه اکتفا نمودن منشأ صحت
روحانی نمیگردد که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و همچنانکه کتاب الله
و عترت رسول الله ص خلیفه رسول الله اند کتب صحیفه عرفا خلیفه عترت
رسول الله ص علیه و آله اند و مدعی خلافت در اینجا مانند مدعی خلافت در آنجا ملزم اینجا
بیعت است و مراد از عدم تطبیق با شریعت در مشرب ابیع که مشرب

حکمای اشراقیین است این که تصفیه بروجهی باید که عقل صرف حکم بقبح آن
کند و آن تضعیف جهت شهوت و غضب و تقویت جانب عقل است بنوعی که
معهود و مقرر حکمات در علم تهذیب اخلاق که حکما بعقل صرف تدوین
کرده اند و طریقه تصفیه که مذکور شد که جمعی از متأخرین بلکه معاصرین
تصور کرده اند که طریقه عرفان است اعنی عرفان من عندی و تصفیه
کما ینبغی بدون شرع شد بمسلک اشراق نزدیکتر است تا بمشرب عرفان و در انتحال
نیز مشرب خاصی نیز هست و آن مشرب اخباریین است در تحصیل عقاید
یعنی همچنانکه عملیات باید ماخوذ از نصوص احادیث باشد اعتقادیات نیز
باید ماخوذ از کلام اهل عصمت باشد من غیر تصرف فیها بالعقل الناقص و این مشرب
فاضل متبحر مولانا محمد امین استرابادی طاب ثراه است و این مذهب اگرچه در
بادی النظر بسیار دور از کار مینماید و جهه اول آنکه متفق علیه همه علماست
که در اعتقادات تقلید جایز نیست و اعتقاد باید ماخوذ از دلیل باشد و عمل بحدیث
در اعتقاد یعنی اخذ اعتقاد از حدیث بدون تصرف عقل رجوع بتقلید محض است
وجه دوم آنکه این مشرب مستلزم دور است چرا که علم بصدق نبی صلوات الله و امام
علیه موقوف است بر علم بوجود باری تعالی شانه که موقوف است بر علم بحدوث عالم
یا امکان ما سوی الله و همچنین موقوف است بر اثبات صفات کمالیه حق جل و علا

عقلیه

عقلیه صرفه پس اگر مسئله از مسائل موقوف علیها باید از حدیث اثبات نمود علم
بآن مسئله موقوف خواهد بود بر علم بصدق نبی یا صدق امام و هذا دور ظاهر لکن
چنان دور از کار که مینماید نیست بلکه بسیار نزدیک بعبارات عالم ربانی مولانا
محمد محسن کاشانی طیب الله مضجعه نیز این مذهب از تصانیف شریفه خود بتقریب فرموده
و چنین فرموده که طالب حق مبتدی را خلاص از زیغ و شبهه ممکن نیست
مگر بالتزام این مشرب تا بجهه محققین برسد و در مقدمات کتاب مسمی بوافی چنین
فرموده الا انه لابد ان یکون احد رجلین اما محققا صاحب کشف و یقین
او مقلدا صاحب تصدیق و تسلیم و اما الثالث فهالک و الی الضلال سالک کما
هو مستند الی آیه شریفه ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو
شهید و مستندی قوی است و حدیث شریف الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم علی
سبیل النجاة و همج رعاع و کلام اعجاز نظام نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون و سایر
الناس غثاء و عبارت فصیح است کن عالما او متعلما و لا تکن الثالث فتهلک
و غیر ذلک از احادیث و کلمات و عبارات که همه از اهل بیت علیهم السلام رسیده
شواهد قاطعه بر این مشرب مبتنی اند بود بلکه آیات شریفه مشتمله بر تقسیم ثلثه از قبیل
و کنتم ازواجا ثلثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة
والسابقون السابقون اولئک الآیه و کریمه عظیمه هل یستوی الذین یعلمون

و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب مجملی دلالت صریح بر این مطلب دارند
و این مشرب بهترین مشربها و صحیح ترین آراء است و تسلیم کامل شدن ایشان میباشد و اندکی فرق
با مشرب عرفان دارد و آن این است که ایشان میگویند اعتقادات را از کلام
اهل عصمت تسلیما قبول باید کرد و بمداومت اعمال و مواظبت تقوی بر طریق مستفاد
از حدیث نیز بدون تصرف عقل ناقص قیام باید نمود تا تنویر قلب حاصل شود و حقایق
شرع که در کلمات ائمه مختفی است جلوه گر گردد و عرفا میگویند اعتقادات را از پیر
طریقت که تعیین کرده اهل عصمت است و لا محاله کلام او با حدیث مطابق است
تسلیما قبول باید کرد و اعمال و اذکار قلبی و قالبی را حسب الاجازه او که لا محاله به
اراده امام علیه السلام مطابق استعداد است باید نمود که البته موجب صفای باطن و عروج
بر معارج خواهد بود و عنقریب تنقید این مسئله خواهیم نمود منتظر باش و رجوع
بهمین تحقیق نما اخبار ربانی کن و بدانکه اشکالی که در عنوان از دو وجه
بر این مشرب وارد آوردیم مندفع است بجهت آنکه اتفاق علما بر آنکه تقلید
در اعتقادات جایز نیست مستثنای است بکلی لزوم دور پس دو وجه اشکال بیک
وجه راجع شود و جواب ایشان اعنی فاضل استرابادی و محقق کاشانی قدس سرهما
و اتباع ایشان اینست که آنقدر از مسائل الهیات که موقوف علیه ثبوت نبوت است
از جمله بدیهیات و قضایای مناسبه الی المنتهیات است و چنین میدانند که مسئله

اثبات

اثبات واجب و توحید و غیر ذالک از آنچه موقوف علیه صدق انبیاء
علیهم السلام است مجموع مکلفین مفطورند بر تصدیق بآن و لهذا همه کفار
و منکرین مبدء در حین اضطرار بلا اختیار متوسل بر خدا میشوند و بعقاید او اقرار
میکنند و بعلم و قدرت و حکمت و فضل و لطف او اعتماد مینمایند پس اگر اینها معتقدات
فطری نبودی چگونه این اعتراف در حال اضطرار من غیر اختیار بظهور رسیدی
بلکه حیوانات غیر ناطق نیز بر فطرت توحید مفطورند بلکه همه ذرات از نباتات و جمادات
نیز مالک و رب و صاحب خود را عز سلطانه میشناسند پس چه احتیاج بدلیل چنانکه
از عارفی پرسیدند ما الدلیل علی اثبات الصانع در جواب فرمود لقد اغنی الصباح
عن المصباح و آیات شریفه قرآنی و احادیث صحیحه معصومین علیهم السلام اینمسئله را تقویت
عظیم میکنند اما آیات مثل قوله سبحانه فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل
لخلق الله و مثل قوله تعالی و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض و مثل قوله جل جلاله
و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا
بلی و اما احادیث مثل حدیث شریف کل مولود یولد علی الفطرة و ابواه یهودانه
و ینصرانه و یمجسانه و مثل حدیثی از امام جعفر الصادق علیه السلام مروی در تفسیر امام
الحسن الزکی العسکری علیه السلام که سائلی بآنجناب عرض کرد که دلنی علی الله ما هو فقد اکثر
علی المجادلات و حیرونی آنجناب علیه السلام در جواب فرمود هل رکبت سفینة قط سائل

عرض کرد بلی آن حضرت فرمود هل کسر بك حين لا سفينة تنجيك و لا سباحة
تغنيك سائل عرض کرد بلی آن حضرت ع فرمود که فهل تعلق قلبك هنالك ان شيئا
من الاشياء قادر ان يخلصك من ورطتك سائل عرض کرد بلی آن حضرت فرمود که
فذلك الشيء هو الله القادر على الانجاء حين لا منجي و على الاغاثة حين لا مغيث
پس هرگاه قدر موقوف علیه نبوت از مسائل الهی فطری و در عداد بدیهیات
داخل باشد تفصیل سایر اعتقادات را تماما از کلام معصوم ع توان اخذ نمود
و اگر کسی را شوق استدلال هم باشد چون اکثر احادیث بطریق استدلال
نیز وارد شده بهمان استدلالات معصومین که روائح تجرد للذات و لوامع شمس نبوت
است اکتفا باید نمود از مقالات متفلسفین و خرافات متکلمین برکنار باید بود
حقا که فاضلین مذکورین شکر الله سعیهما در تحقیق این مسئله نهایت استقصای سعیه
بکار برده اند و اکثر متعکفین و طالبین حق را از صدمات شبهات و شکوک مختلفه
طبقات علما رهانیده اند و قانون تسلیم را که بحکم حدیث شیعتنا المسلمون الخ
قانون معامله قدمای شیعه با اهل البیت ع است بسیار نیکو رعایت فرموده
لیکن چون در اساس هر مایه باید مذهب حق را تجدیدی دیگر حاصل شود این
فقیر خاک ریزه خوار خوان لطیف لغة الله لی فی سره العلی ابن تمیم
ازبرای این حقیر بخاطر میرسد لازم است که بعرض برادران دین و طالبان

بعض

تفهیم

بعض رسانم فاستمع و لا تكونن من الغافلين عالم ربانی مولانا محمد محسن
کاشانی قدس سره السبحانی در مقدمات تفسیر ملکوتی تسطیر صافی تحقیق فرموده
که در فهم کلمات الهی حکمای وسیع الفهم قویم النظر مستقیم الفکر را مطمح بصر و مطرح
نظر همواره بر حقایق کلیه محیطه بر افراد غیر متناهیه و مفاهیم غیر حاصره مشتمله بر اشخاص
غیر محصوره است بجهت آنکه آیتی از آیات در مدح یا ذم احدی از نیکان یا فردی از بدان
نازل شده باشد یا معنی تمثیلی آنه اختصاص بمفهوم شخصی داشته باشد آن آیه را
در حد اختصاص محدود در مضیق انحصار محصور نمی فرمایند بلکه تا توانند در تعمیم
مفهوم فی کل ما یحتمل الاحاطة و العموم مرا فرمایند همچنانکه حضرت مولانا و امامنا
ابو عبدالله جعفر الصادق علیه الصلوة و السلام آیه را که در خصوص صله رحم آل محمد
صلوات الله علیه و علیهم نازل شده تعمیم فرموده اند در صله ارحام کل مؤمنان و چون
توهم میشد که محققان اصحاب نظر را در مثل این تعمیم در مواضع دیگر رخصت نباشد
و امثال این تعمیم مخصوص امام ع باشد آن حضرت ع او را مخاطب ساخته فرموده فرمودند
و لا تكونن ممن يقول في الشيء انه في شيء واحد بعض مباحث البته از جمله کسانیکه
چون چیزی از آیه یا حدیث بر آن وارد میشود که ظاهر آن اختصاص بشیء
واحد است میگویند که آن شیء که عبارت از آیه یا حدیث باشد مخصوص آن شیء
واحد است بلکه تا توانی در تعمیم و توسیع دایره مفهوم آن کوشش نما محقق مذکور

قدس سره فرموده که و هذا نهی عن التخصیص فضلا عن الاذن فی التعمیم یعنی این کلام

اعجاز نظام نه همین اذن و رخصت در تعمیم است بلکه نهی و منع از تخصیص است

راقم حروف گوید سلیقه مستقیمه حکم میکند که الف و لام در فی الشیء الف و لام شعر

عهد ذهنی است از قبیل الف و لام اللئیم فی قول امیر المؤمنین ع   و لقد امر

علی اللئیم یسبنی فمضیت ثمة قلت لا یعنینی و مدخول این الف و لام بحسب معنی

نکره است و لفظ شیء نیز بعلاوه ابهام مستفاد از الف و لام مبهم است و لفظ مبهم

در سیاق نفی مفید عموم بنا علی هذا کلام اعجاز نظام اذن در تعمیم بلکه نهی از تخصیص

در جمیع موارد و اینمسئله که از کلام امام علیه السلام مستفاد است مطابق است

با آنچه حکمای الهیین گفته اند که نظر حکیم هرگز تعلق بمفهومات شخصیه و مقامات

جزئیه نمیگیرد بلکه همواره متعلق است بحقایق کلیه نوعیه و جنسیه محیط بافراد غیر

متناهیه است و این بجهة آنست که شرف انسان بر سایر حیوانات بادراک کلیات

است و علوم مدونه حکمیه و شرعیه و عرفیه و ادبیه مجموع مبنی بر این قاعده است

حتی علم اصول فقه که مبنی بر ظنون است مبتنی بر ظنیات کلیه است و تا پای کلیت

اطلاق در میان نیاید هیچ علمی مضبوط نمیشود و هیچ فنی باصطلاح نمی آید چنانکه

قاعده کلیه کل فاعل مرفوع و کل مفعول منصوب و کل مضاف الیه مجرور و

از مصدر ولایت صادر نگردیده فن نحو خطابی کلام عرب باصطلاح مبدل نگردیده

وحدیثی

وحدیثی که در شرح کلام اعجاز نظام علی قسیم الجنة و النار بروایت مفضل ابن

عمر از حضرت صادق صلوات الله علیه در کتاب علل الشرایع شیخ صدوق طاب

ثراه مرویست مبتنی بر این قاعده است و حدیث مذکور در مقدمه ثانیه تفسیر

صافی مذکور است و هر قدر تجرد انسان زیاد تر میشود و قربش بحضرت مجردات

قدسیه بیشتر میگردد علوم او کلی تر و محیط تر و کثیر الافراد تر و وسیع الدایره تر میشود چنانکه

جناب ولایت مآب صلوات الله علیه فرموده اند علمنی رسول الله ص الف باب من

العلم ففتح لی من کل باب و مرتبه الف باب بمفهومه بسوا النبی لیس مع انکه محقق دوانی در بعض

از رسائل خود فرموده که آل رسول الله ص بر دو قسم اند آل صوری و آل

معنوی آل صوری آنجماعت اند که بواسطه ولادت صوریه نسبت بآنحضرت میرسانند

و ایشان سادات اند ذریه علی و فاطمه اند و آل معنوی آنجماعت اند که بواسطه

ولادت معنویه نسبت بآنجناب میرسانند و ایشانند اولیاء و فقراء و عرفای امت

احمدی ص و همچنانکه بر آل صوری صدقه حرام است بر آل معنوی نیز صدقه معنوی

که تقلید غیر باشد در علوم حرام است بعد از آن فرموده که هرگاه نسبتین صوری

و معنوی در ما صدقی جمع شوند چنانکه در ائمه مشهورین از اهل البیت علیهم

السلام هر دو نسبت متحقق بوده نور علی نور میشود اینست خلاصه کلام محقق دوانی

ما اندک تفاوتی و شیخ محقق مقبول الکل فی الکل بهاء الدین محمد العاملی طیب الله

رحمه در کتاب اربعین این تحقیق انیق را تحسین فرموده و مولوی معنوی قدس سره الصفی
در مثنوی بر طبق این تحقیق در ضمن مدح حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده صد هزاران
آفرین بر جان او بر قدوم و دور فرزندان او آن خلیفه زادگان مقبلش
زاده‌اند از عنصر جان و دلش گر ز بغداد و هری یا از ری‌اند بی مزاج آب و گل
نسل وی‌اند شاخ گل هر جا که روید هم گل است خم مل هر جا که جوشد هم مل است
گر ز مغرب بر زند خورشید سر عین خورشید است نه چیز دگر و احادیثی که تایید این
مطلب میکنند بسیار است مثل قول صادق ع ولدنی رسول الله و انا اعلم کتاب الله یعنی
ولدنی بالولادة المعنویة و از این جهت فرموده و انا اعلم کتاب الله و مثل قول سجاد زین
العابدین صلوات الله علیه انما کان سلمان من العلماء لانه امرء منا اهل البیت فلذلک
نسبه الی العلماء او لفظ هذا معناه و چون حقیقت آل و اهل البیت ع التی هی منه
اولی نیز در نظر داری پس بدانکه ابتغاء آثار اهل البیت علیهم السلام متواتر المقدور
آنکه طریقه مرضیه اهل البیت علیهم السلام اینست که شیعیان ایشان در جمیع
اعتقادات و احوال و اعمال تسلیم امام خود باشند و هر چه از امام معصوم که ع بظهور
رسد از معارف مبدأ و معاد و تکالیف قلبی و قالبی همه را تسلیما قبول کنند
و هیچ گونه اعتراض و بحثی وارد نیاورند هر چند در مسائل اعتقادیه حکمی باشد
که نفس ایشان کراهتی داشته باشد و آیه شریفه فلا و ربک لا یؤمنون حتی

ظاهرا

یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما ماخذ
این اصل است و احادیث باین مضمون بسیار است و محمد بن یعقوب کلینی طاب
ثراه در کتاب کافی بابی علیحده باین خصوص عقد کرده و آن را باب التسلیم و فضل
المسلمین نام نهاده و چون فاضلین متبحرین استرابادی و کاشانی قدس سرهما ملاحظه
فرموده‌اند که قانون تکلم در اصول و اجتهاد در فروع با قاعده کلیه تسلیم محض و
انقیاد الجب چندان تصالحی ندارد بلکه با آنکه متعدی بحد تنافر و تخالف شده
از آنجا که آیه کریمه عظیمه ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و آیه و اما الذین
فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه و با مرویه اسکتوا عما سکت الله عنه که گاهی معارض
میشوند لهذا طریقه اخبار را در اصول و فروع و اعتقاد و عمل رجحان داده‌اند چرا
که طریقه اخبار با انقیاد اقرب و بتسلیم الصق و بافاده یقین اوثق است و مراجعان
بر قلب محبت طینت القا میشود که چون امام ع مربی کل و حقیقة الله حقیقت است
و در علوم عرفانیه مقرر است که حجاب بین العبد و الرب تعالی شانه نیست مگر انانیت عبد
چنانکه عارف لاریب حافظ لسان الغیب قدس سره بر طبق حدیث شریف ماثور از اهل
البیت علیهم الصلوة و السلام که لیس بین الله و بین خلقه حجاب غیر خلقه فرموده
میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
و در احادیث قدسیه ماثوره است که حضرت محبوب ازل و معشوق لم یزل یکی از انبیا

الله صلعم خطاب فرموده که دع نفسک و تعال الی و مرویه نبویه موتوا قبل ان تموتوا و حدیث قدسی من عشقنی قتلته و سایر کلمات الهیه ربانیه خصوص مناجات الجنبیه حضرت قبلة العارفین امام العاشقین امام زین العابدین و نور الساجدین صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین و ابنائه الطیبین بر صحت این معنی شواهد محکمه قاطعه و براهین متقنه ساطعات و اذواق اولیا موحدین و مشارب حکمای الهیین مکرر بر این معنی شهادت داده لهذا الجهة دفع تعین عبد بمرشد حقیقی که امام ۴ است قوانین چند باذن الهی و وحی ربانی در فتوای آسمانی مقرر فرموده که شیعیان این زمان که مریدان حقیقی اند برعایت آن قوانین مستعد رفع تعینات و سلب تشخصات گردیده بواطن فیض مواطنشان محل تجلی نور امام ۴ و مرات جلوه کبری حق علام گردد و اعظم آن قواعد که ام المقامات و الاحوال و اب المنازل و المعارج للرجال است قانون محبت است که اولا بر طبق کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی که بواسطه روح الامین صادق الکلام بر قلب خاتم النبیین علی المقام علیه و آله الصلوة و السلام نازل گردیده و بر همه امت واجب گردیده که ذوی القربی رسول الله صلعم که فرزندان قلبی و قالبی و ولدان روحی و سری و جسمی آنحضرت اند یعنی فرزندان علی و فاطمه صلوات الله علیهما که بحکم انفسنا و انفسکم نفس رسول الله ۳ و بمقتضی انا و علی من نور واحد عین حقیقت کلیه محمدیه است

ودا

و بحکم فاطمة بضعة منی پاره تن و بضعه روح و فلذه کبد آنجناب است دوست دارند و باین جهت همه معصومین صلوة الله علیهم اجمعین من الخاتم الی القائم امر بلیغ و تاکید شدید در خصوص محبت خود فرموده اند تا بحدی که حب علی حسنة لا تضر معها سیئة و امثال آن از آن بزرگواران بظهور رسیده و قاعده عظمی دیگر که متفرع بر قاعده محبت او است مجموع قواعد دیگر بران منوط قاعده ولایت است و مرا چنانش خوش مراید که مجملا که اعتقادات را اصول دین و اعمال را فروع دین میگویند و ولایت را ثمره دین نام گذارند چرا که شجره که اصل و فرع داشته باشد مادامی که ثمر ندارد ناقص و ناتمام است و بر طبق این اصطلاح احادیث است که در عنوانات کتاب مفاتیح القلوب مذکور است باین عبارات ان هذا الدین کشجرة طیبة الایمان اصلها و الصلوة جذعها و الزکوة فرعها و الصیام لحائها و فی روایة فروعها و الحج اعضائها و اوراقها و الولایة اهل البیت ثمارها و مراد ما از ولایت در اینمقام بر طبق حدیث شریف مذکور نه اعتقاد بامامت امام ۴ است چرا که اینمعنی در ایمان که اصل است مندرج و مشخص است که مراد از ایمان اصول خمسه است که یکی از آن اعتقاد بامامت است بلکه مراد از ولایت معنی اولویت در تصرف است که صفت ایست و رسول الله و امام ۴ است کما فی قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون چرا که اینمعنی صفت

حدیث

متبوع و مقتدا است و باید مراد از ولایت در اینجا معنی باشد که صفت تابع و متعدی
باشد مانند اخوات وی اعنی ایمان و صلوة و زکوة و صیام و حج و نه بمعنی محبت
فقط معنی لیست که قبل از صلوة و زکوة و صیام و حج بعد از حصول اعتقادات
باید متحقق باشد بلکه مراد از ولایت در این مقام معنی لطیف دقیقی است که بالحال
بنظر فقیر رسیده که احدی از علمای رسوم متوجه تعیین مفهوم آن بنوعی که مقبول
سلیقه مستقیمه شده باشد و ببرکت اهل البیت علیهم السلام فقیر بفهم آن فائز
گردیده و آن اینست که ولایت در اینجا معنیی است مضایف معنی اولی بتصرف
که معنی امام است یعنی خود را بتصرف آن کسی که بنص خدا و رسول معلوم شده که اولی
بتصرفات دادن چرا که موالات اهل البیت علیهم السلام لغة اند
و مقابله صیغه مشترکه بین الطرفین است پس همچنانکه بحکم انما ولیکم الله الآیه امام
اولی بتصرفات در نفس ماست زیرا که النبی اولی بالمومنین من انفسهم و همچنین است اولی
بکم من انفسکم و چون خدا فرموده که او اولی بتصرفات لهذا امام باید ما را
تصرف کند مانند کسی که عبد خود را بتصرف دیگری دهد آن شخص باید البته
آن عبد را تصرف کند رب حقیقی که خداست ما را که عبد حقیقی اوییم بتصرف
خلیفه خود که امام ع باشد داده که ما عبودیت او را بجا آوریم که من اصغی الی
ناطق فقد عبده همچنین چون خدا ما را بتصرف امام ع داد در حینی که امام ما را

باذن خود تصرف نمود و حلقه عبد خویش بگوش ما کشید ما نیز از تکلیفاتی که
با هم خود را بتصرف او بدهیم و او را مالک گردانیم که هر تصرف که خواهد در ما بظهور رساند
و تعبیر از این تصرف دادن که تکلیف ماست در لسان شرع به بیعت نماید و بیعت
بمعنی فروختن است و حق تعالی بحکم ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم مشتری
و نبی و امام علیهم السلام بحکم ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله در اشترا خلیفه
خداوندند و ما بحکم فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به بایعیم و این است معنی ولایت در آیه
و الی من والاه و من یتول الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون و کلام
اعجاز نظام اللهم وال من والاه که اول بعد از آیه انما و ثانی بعد از کلمه من کنت
مولاه واقع شده چرا که این معنی صفت تابع است و مضایف آن معنی است که صفت
متبوع است لهذا باید بعد از آن واقع باشد و این ولایت ثمره شجره دین چرا که
رسول الله ص بعد از فرض صلوة و زکوة و صیام و حج این فریضه را فرموده و این فریضه
اساس الفرایض و این فریضه از عملیات است نه از اعتقادیات زنهار که هیچ
نفهمی اگر تشکیک داری درین که از عملیات است بشنو که عرض کنم که امام ع فرموده
بنی الاسلام علی خمس علی الصلوة والزکوة والصیام والحج والولایة و ما نودی
بشیء کما نودی بالولایة چه ظاهر است که مراد از ولایت در این حدیث شریف
اعتقاد با امامت نیست بلکه مراد از ولایت عملی از اعمال است مانند اخوات اربع

اعنی مبایعت و معاهدت با امام ع و امام ع خود نیز باین تکلیف مکلف است که این
معامله را با نبی ص یا امام سابق بنحو تعاهد آورد چنانکه در حدیث شریف وارد
شده که رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه در آیهٔ شریفه من المؤمنین رجال صدقوا
ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا مراد از آنحضرت
شاه اولیا ع مرتضی علیه صلوات الله الملک الاعلی و جناب حمزه سید الشهدا
و حضرت جعفر الطیار رضی الله عنهما است و آنحضرت صلوات الله علیه میفرماید که
من قضی نحبه عبارت از حمزه و جعفر است و منهم من ینتظر دار نعمتی احادیث
ظاهر میشود که مراد از مؤمنین در قول حق جل جلاله لقد رضی الله عن المؤمنین اذ
یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم و انزل السکینة علیهم و اثابهم فتحا قریبا
جناب ولایت مآب صلوات الله علیه است و فتح قریب عبارت از فتح خیبر است و جمع
جمع تعظیم است مانند الذین امنوا در آیهٔ انما ولیکم و نبی ص نیز مکلف است که این معامله را
با ید البته بجا آورد کما قال سبحانه و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم و اخذنا منهم میثاقا غلیظا و قد ورد فی الحدیث
ان المراد بهذا المیثاق هو ولایة ع مجملا و ولایت معتبر است مانند صلوة
و زکوة و صیام و حج از معانی تکلیفیه عملیه و ما هو الا التسلیم للامام ع و التعهد معه
کما ورد فی الدعا اللهم انی اجدد له فی هذا الیوم و فی کل یوم عهدا و عقدا و بیعة

له فی عنقی و اگرچه سلیقه مستقیمه حکم میکند که مراد از ولایت در اینجا عمل است
بعنوان استدلال نیز گوئیم که عبارت بنی الاسلام علی خمس را بعبارت
فهمیده اند که در مقام حصر است پس مراد از اسلام که مقسم این تقسیم تحلیلی است
چیست اما اعتقادات که مقسم اصول خمسه است یا عملیات که مقسم اصول ستة
است یا مجموع اعتقاد و عمل است و شق رابع احتمال ندارد اگر اعتقاد فقط مقسم
است ذکر صلوة و اخوات ثلثه وی جایز نیست و ذکر ولایت بمعنی اعتقاد
امامت بنابر سلیقه تو بدون ذکر توحید و نبوت و عدل و معاد غیر کافی است
و اگر عمل فقط مقسم است ذکر اعمال اربعه بدون خمس و جهاد غیر کافی و
ذکر ولایت بر طبق سلیقه تو غیر جایز است و اگر مجموع مراد است بنی الاسلام
علی احد عشر باید خمس من الاصول و ستة من الفروع و مغزی از این اشکال
نیست مگر بتوجیه ما چرا که از شقوق ثلثه شق ثانی را اختیار میکنیم و میگوئیم
مراد از اسلام عمل فقط است و وجه این ترتیب آنست که بهمین ترتیب در ایض خمس را
رسول الله ص واجب فرمود و اگر باور نمیکنی بکتاب الحجه کافی رجوع کن و عدم ذکر خمس
و جهاد بتقریب اندراج آن هر دو است در ولایت بتوجیه ما و چون
ولایت در اینمقام تکلیفی از تکالیف عملیه است موافق مشرب تو باید از فروع
دین باشد ولیکن هر اخوش نمی آید که اطلاق فروع بر اینمعنی شریف نمایم

اگرچه لا مشاحة فی الاصطلاح بلکه بر طبق حدیث شریف نبوی لوربا لقای این عبد
مخصوص را ثمره شجره طیبه دین که اصول خمسه اصول اصلیه او و فروع ستّه فروع شجره
او قرار میدهیم و چون قاعده این که علت غائی و مقصد اصلی از جمیع عقاید و اعمال
ولایت خواهد بود و ولایت باین معنی اگرچه نسبت بشجره طیبه شریعت بمنزله ثمره است
نسبت بشجره طیبه طریقت بمنزله تخم است و از این تخم شجره دیگر بظهور میرسد که معرفت
اصل او و حقیقت فرع او و توحید ثمره اوست و العجب که بتلو اطلاع حرکت
نقش نقش امقرر شجر اگه توحید آنجا نسبت بشجره شریعت بمنزله تخم بود و اول
الفکر بود و اینجا نسبت بشجره طریقت ثمره شده آخر العمل آمد و سرّ هو الاول
والآخر بظهور رسید و حقیقت اول الفکر آخر العمل برقع از رخ گشود این علت
غائی در ذهن مقدم است و در وجود خارجی مؤخر اول لذا چون توحید از مقوله
اعتقادات است وجود ذهنی دارد و آخر چون از مقوله احوال و مقامات شده
وجود خارجی هم رسانیده والحمد لله علی فهم اللطایف و این قانون کلی که ولایت
قانونی که هرگاه شیعه امام که مرید حقیقی است با آن عمل مداومت نماید منتج آن
که وجود و تعیّن ضعیف وی در وجود قاهر امام ع که غالب کل غالب است
فانی شود و اینمقام را باصطلاح محققین عرفا منزل فنای فی الشیخ گویند
و چون ذات حق سرّ امام است لا محاله این منزل فنای بمنزل الله شود

کم منزل

که منزل فنای فی الله عبارت از آنست و تا کسی باینمقام حاضر نرسد از شر نفس
توجه نمود
و خطرات آن ایمن نتواند بود بدانکه چون رسول خدا ص از عالم غرور بعالم نور
کتاب خدا را در میان امت خلیفه خود فرمود و چون کتاب مشتمل بر محکم و متشابه
و ناسخ و منسوخ و عام و خواص و مطلق و مقید و مجمل و مفصل و رخص و عزائم و سایر
علوم غامضه و اشکالات عظیمه بود و بنوعی نازل شده بود که همه مذاهب و فرق
بآن تمسک میتوانستند نمود و اینمعنی موجب اختلاف شبهه و شکوک بود عنایت
ربانی امام را با کتاب ضم نمود ثقلین را بالاشتراک خلیفه رسول خود فرموده که اگر مردم
بهر دو متمسک شوند از اختلاف و شبهه ایمن باشند و امام شاهد حقیقت کتاب و کتاب
شاهد حقیقت امام باشد و لهذا رسول الله ص فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله
و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض و چون ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین را بعلم ربانی معلوم بود که زمانی خواهد آمد که امام را غیبت واقع شود
از برای رفع ابهام مشکلات کتاب احادیث را در میان شیعه خود خلیفه فرمودند
و اصحاب ثقات خود را امر بتحریر و تسطیر احادیث و تدوین کتب فرمودند و بمضمون
احادیث نسبت براث که بنظر متتبعین کتب حدیث رسیده و نسبت کتب احادیث
بامام همان نسبت کتاب الله است بنبی ص یعنی همچنانکه کتاب الله خلیفه رسول الله است
کتب حدیث خلیفه اهل البیت علیهم السلام اند همچنانکه نبی ص امر بجمع قران فرمودند

ائمه علیهم السلام نیز امر بجمع احادیث فرموده‌اند چنانکه کتاب بر محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و سایر
انواع متقابله مشتمل است حدیث نیز بر محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و سایر انواع مشتمل
است و اینمعنی نیز از احادیث مستفاد است و علمای فن حدیث همه باینمعنی قایل‌اند
و چون احادیث مانند کتاب بحدیث فهم احتیاج دارد لهذا اهل البیت علیهم
السلام مانند رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث فهم را نیز بما نشان داده‌اند ان حدیثنا صعب
مستصعب لا یحتمله ملک مقرب او نبی مرسل او عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان لهذا
در اینجا نیز مؤمن ممتحن در حدیث خلیفتین امامند و همچنانکه حدیث شهادت بر حقیقت
مؤمن ممتحن میدهد مؤمن ممتحن شهادت بر حقیقت حدیث میدهد و اینمعنی بعنایت الله
الله تعالی را صاحب فهم قویم و سلیقه مستقیم حکم بصحت آن میکند باقی ماند که تشخیص کنیم
که مؤمن ممتحن کیست اینقدر محقق شد که وجود مؤمن ممتحن در زمان غیبت امام علیه السلام واجب است
اما آیا مؤمن ممتحن آن شخص است که آنرا مجتهد میگویند یا آنکس است که او را فقیه اخباری
میگویند یا آنکس است که او را حکیم مشائی میگویند یا آنکس است که او را حکیم اشراقی
میگویند یا آنکس است که او را عارف میگویند چرا که بغیر از این فرق شخص صاحب
مشرب دیگر در این امت نمیباشد و اگر کسی انصاف داشته باشد تصدیق میکند که مؤمن
ممتحن که ثالث نبی مرسل و ملک مقرب واقع شده باید کسی باشد که باطن فیض
مواطنش مانند اخوین او محل فیض و الهام و کشف و تجلی باشد و اینمعنی را

بر عارف

بر عارف میتوان اطلاق نمود استنباط فروع از اصول فقه ظنیه کجا و مقام
نبوت و رسالت و ملکیت و مقربیت کجا فهم و استنباط معنی از سطوح و ظواهر
اخبار کجا و اشتراک با اصحاب وحی و الهام و اصحاب عصمت و پیغام کجا استدلال
بقوانین منطقیه کجا و مقام مؤیدین من عند الله کجا تصفیه بطریق عقل صرف و خلافت
امام کجا و حقا که اگر نوع عارف در امت محمدی صلی الله علیه و آله نبود کلام امام علیه السلام که او مؤمن
امتحن الله قلبه للایمان ما صدق بهم نمیرسانید بلکه از این تحقیقات مؤید این تحقیق از
کلام مولی مؤمنین ممتحنین ابو الحسن علی مرتضی علیه الصلوة و السلام در خطبه
بلیغه این بزار لنشو لا یکمل المؤمن ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیة فاذا عرفنی بالنورانیة
فهو مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و صار عارفا بدینه مستبصرا و من قصر عن ذلک فهو
شاک مرتاب اکنون از تردد بالمره بیرون آمدیم و دانستیم که مؤمن ممتحن کیست
که امام علیه السلام بنورانیت شناخته باشد اکنون محتاج بدو تحقیقیم اول آنکه تصور
کنیم که معرفت امام علیه السلام بنورانیت چه معنی دارد و ثانیا اینکه کیست که عارف
بامام است بنورانیت اما مقام اول پس بدانکه آنجناب صلوات الله علیه در
همین خطبه فرموده‌اند ان معرفتی بالنورانیة معرفة الله و ان معرفة الله
و هو الدین الخالص و از این کلام اعجاز نظام و دلالت انتظام مستفاد میشود که
معرفت امام بنورانیت معنی عظیمی است که معرفة الله را بآن تعبیر میتوان کرد

جمالیه هو موجراکه تفرموده است که معرفتی یستلزم معرفة الله یا یتضمن معرفة الله یا امثال
آن بلکه فرموده که معرفتی هو عین معرفة الله و معرفة الله هو عین معرفتی و حقیقه
این کلام در علو مقام بجایی است که متکلم و مجتهد و اخباری را بمجرد متکلمیت
و اخباریت تصور مفهوم آن نهایت صعوبت دارد و یقین دارم که هرگاه
احدی از فرق ثلث منصف و متدین باشد اقرار میکند بجهل مصور مفهوم آنکه
و میگوید که این کلام از جمله متشابهات است که من از فهم آن قاصرم با اینکه آن
جناب میفرماید که کسیکه باین مقام نرسیده باشد مؤمن ممتحن نیست بلکه شک در مرتبه
است و سطوت این کلام جلالت انتظام ارکان وجود محتاطین اهل ظاهر را
متزلزل میسازد چرا که مقام قدرت مقامیست که از تصور مفهوم آن ابطال قاصر است
تا برسیدن بمقام آن چه رسد و این ضعیف را نظر بنا تمامی فهم از مولای خود شرم
میآید که از این مقام عظیم سخن کند ولیکن چون به برکت فقراء و کرم مردان خدا
فی الجمله از حقیقت کار آگاهی یافته تتمه بعرض برادران ایمانی میرساند امید آنکه
چون برادران بران وقوف یابند از منکرین محبت مستور دارند با مدعی
مگوئید اسرار عشق و مستی تا بیخبر بمیرد از درد خود پرستی و تحقیق مفهوم معرفت
امام بنورانیت موقوف بر تحقیق معنی معرفت و علم است و فرق بینهما اولا بدان
ایدک الله تعالی که بر وجهیکه محققین تحقیق کرده اند علم عبارت از ادراک کلی

اجمالیت

اجمالیت و معرفت ادراک همان معنی اجمالی کلی و ملاحظه آن در صور تفاصیل
مثلا در السن اینکه مرض مطبقه حمائی است که او تولد میکند در بدن از
عفونت دم در داخل عروق و این معنی کلی را تصور کردن طبابت دانستن و شناختن
این مفهوم کلی در صورت تفصیلی باین معنی که این تب که امروز زید دارد این
همان تب مطبقه است که ما کلیه تصور کرده بودیم معرفت طبابت است چرا که معرفت
بمعنی شناختن است و علم بمعنی دانستن و کسیکه این معنی کلی را تصور کرده میگویند فلان
کس عالم و دانا است بمعنی تب مطبقه و تا تشخیص تب مطبقه در شخص مخصوص نکند
نمیگویند فلان کس مطبقه شناس است بعد از تمهید این مقدمه گوئیم کسیکه تصدیق
کرده باشد باینکه این عالم را صانعی باید و هست قادر مختار عالم حی متصف
بجمیع صفات کمال منزه از جمیع صفات نقص میگویند فلان کس عالم است بوجود حق
و صفات کمالیه او و نمیتوان گفت که عارف و شناسا است بخدا چرا که ادراک
او بجایی نرسیده که بگوید که آن خدای کلی که من تصور کرده بودم
اینست که در اینجا جلوه کرده و در این مظهر متجلی است و چون آدمی را بصیرت دل
مفتوح گردد بنوعیکه در مظهری از مظاهر موجودات و مجلی از مجالی کائنات
که نظر کند وجود حق را در آن مظهر و مجلی بچشم سر ببیند و بداند که هر
اثری از آثار نتیجه کدام صفت از صفات حق است و این اثر اثری است که از صفت علم متولد بظهور

رسیده در اینجا ذات مطلق بعزت شانه بصفت علم تجلی نموده و این اثر است که
بر صفت قدرت مترتب گردیده و در این مظهر وجود مطلق عز شانه بکسوت قدرت
برآمده چنین کسی را گویند که عارف است بخدا و نیز هرگاه موارد استعمالات
لفظ عرفان را استقراء نمائی و اعوجاج در سلیقهات نباشد آن انصاف میدهی که معنی
معرفت همین است و از جمله موارد استعمال آن قول حق سبحانه و تعالی است الذین
آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و قول او جل جلاله و اذا سمعوا
ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق خلاصه مضمون
دو آیه شریفه اینکه اهل کتاب که بعنوان علم کلی اجمالی از کتب خود و اقوال
انبیای خود عالم و دانا شدند که پیغمبری بفلان اسم و صفت در فلان
زمان خواهد آمد و کتابی بفلان لغت و سمت خواهد آورد و چون او را دیدند
که محمد است صلی الله علیه و آله که بعنوان کلیت تصور کرده بودند و آن کتاب که بطریق اجمال
دانسته بودند آن شخص کلی را تو ما صدق و آن کتاب کلی را کتاب تو مصداق است
و چون معنی معرفة الله را تصور کردی اکنون معرفت امام را بنورانیت
تصور کن و قبل از تصور این مفهوم اولا معنی نور را تصور کن و بدان که معلوم
است که مراد از نور در این مقام نور حسی مانند نور شمس و کواکب و نار نیست بلکه
مراد نور نور عقلی مجرد از ماده جسمانیات است و اگر این قدر مدرک هم نداری

لکن

سخن ما با تو نیست و قابل مخاطب نیستی و هرگاه مراد نور حسی نباشد و نور
مجرد باشد نور در اینجا مرادف روح است و نورانیت مرادف روحانیت
چنانکه حضرت خاتم صلی الله علیه و آله تعبیر از حقیقت مجرده خویش بهر دو عبارت فرموده یک مرتبه
فرموده اول ما خلق الله نوری و مرتبه دیگر فرموده اول ما خلق الله روحی
پس مراد از مقام نورانیت امام علیه السلام مقام روحانی تجردی کلی ایشان است
که مقام اول مبدعات است یعنی آن روح اعظم و نور اکبر که تعبیر از آن حقیقه
محمدیه و قلم اعلی و ام الکتاب و عقل کل فرمانند و در این مقام محمد و علی بلکه
همه معصومین صلوات الله علیهم متحد اند چنانکه فرموده صلی الله علیه و آله انا و علی
من نور واحد و جناب ولایت مآب در همین خطبه شریفه فرموده که کلنا واحد
اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد و کلنا واحد و نحن بشئ واحد عند الله و چون در مقام دیگر
مقرر است که هر فیضی که از حق بهر ذره از ذرات ممکنات میرسد بتوسط این
حقیقت کلیه میرسد و حق در هر مقام که تجلی میفرماید بتوسط این حقیقت کلیه
تجلی میفرماید لهذا در هر مظهری از مظاهر و هر مجلی از مجالی هر جا که حق ظاهر
و جلوه گر است نور امام علیه السلام نیز ظاهر و جلوه گر است و کسیکه علم یا بحقیقت
امام و صفات او و خلافت عظمای او و نسبت بحق دارد هرگاه چشم
بصیرتش مفتوح گردیده در هر مظهری امام خود را میشناسد و صفات عالیه

او را میداند که هو هو و چون مقرر است که مظهر جامع و مجلای تمام صفات الهی انسان کامل است
لهذا شناختن خدا در مظهر انسان کامل اتم شناختن ها است و همچنین شناختن امام
در مظهر شیعه خاص اتم شناختنها است پس ظاهر شد که شناختن حق شناختن امام است
و شناختن امام شناختن حق است و بوضوح انجامید بحمد الله تعالی که تا کسی مرد حق را
در هر زمان نشناسد و نور امام خود را در او نبیند نتوان گفت عارف بحق است
و نتوان گفت هم عارف بامام است بلکه رعایت قانون ترتیب چنین اقتضا
میکند که حق را در امام بیند و امام را در شیعه خاص امام که مؤمن ممتحن عبارت از او است
پس مؤمن که المؤمن مرآت المؤمن ممتحن کبریت است که امام را بشناسد در مرآت مؤمن
ممتحن هرگاه امام ظاهر نباشد یا در مرآت امام دیگر هرگاه ظاهر باشد و این توجیه
که نمودیم اعنی تفسیر نور بروح بعنوان تنزل و مراتب با توسط این است که اهل
بشریت استدلال دارند و اما بمشرب اهل توحید و وحدت حقیقت نور نیست مگر وجود مطلق
که الله نور السموات والارض و مقام رسالت و نبوت و ولایت مشکوة و زجاجه و مصباح
نور وجوداند که الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی
زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری الایة و اگر تو را در این معنی که حقیقت نور عبارت
از وجود است تشکیک شد رجوع کن بکتاب عین الیقین عالم ربانی مولانا محمد
محسن کاشانی قدس سره السبحانی تا بر تو منکشف شود پس محقق شد که معرفت امام

نور امام

نور امام است چگونه علی معرفت خدا است و معرفت خدا چگونه علی معرفت امام
است هرگاه این معنی را تصور کردی که معرفت امام نور امام است چیست و آن کسی که
صاحب این معرفت است آیا شناختی که مؤمن ممتحن عارف است و من با تو قشری
نادان چگونه مولای تو همه جا لفظ بعرفتی و عرفنی و معرفتی و معرفة له و عارفا به
فرموده و باز در خاطر تو خطور میکند که بلکه این مؤمن ممتحن کلامی با اصلا با اخبار نرسد
بلکه در آن زمان تعبیر از معنی اجتهاد بعرفان میفرموده اند چنان بهتر که کدام منور
شوی که او نور را هدایت کند والا بر این وجه جمیع انبیاء و اولیا در دل نور را اثبات میکنند
تا هدایت خدا ایشان لیک دعوت وارد است از کردگار با قبول و تا قبول
او را چه کار و چون دانستی که خلیفه امام در هر زمان مؤمن ممتحن است با حدیث
اهل البیت علیهم السلام و قبل از این هم تحقیق محقق دوانی که مؤید آن بود بعینه شیخ بهاء
الدین محمد عاملی طاب مثواه و محدثین با ثقه از صادق و سجاد صلوات الله
علیهما و شهادت صاحب کشف الحقیقة المولوی المعنوی قدس سره که شیخ مقبول العقلاء
الدین محمد عاملی در نهایت آداب آن عارف کامل را نام میبرد و مع ذالک مطابق
بود با قاعده کلیه مقرره در عنوان کلام اعنی قاعده صادقه لا یکون حمل بعوالی
لشی انه شی واحد دانستی که اهل البیت بعمره اعظم است از اهل البیت
صوری و معنوی و دانستی که عروج بر معارج کمال و خروج از تحت تسلط نفس اماره

فرعون جهال بدون تمسک بولایت اهل البیت علیهم السلام ممکن نیست الکنون همان
قاعده کلیه صادقه را در خصوص عمل بفریضه ولایت که آخر الفرائض است رعایت فرما
و تو را چاره نیست از رعایت فریضه ولایت چرا که امام ع بحکم بنی الاسلام علی
خمس فریضه ولایت را رکن اسلام قرار داده نتوان گفت که در زمان غیبت امام
تکلیف بتحصیل رکن اسلام ساقط است و چون دانستی که معنی ولایت خود در تصرف
امام ع که بحکم آیه انما و حدیث من کنت مولاه اولی بتصرف دادن است نه تنها در
بعد از آیه انما آیه و من یتول الله نازل شده و بعد از کلام من کنت مولاه اللهم وال
من والاه وارد گردیده لیکون احد للتصرف القلبی معانقا للتصرف الفعلی لا جرم رعایت
فریضه ولایت در زمان غیبت ممکن نیست الا بانکه خود در تصرف مؤمن ممتحن باشد
و بالمره از اختیار و اراده خود بیرون روی و اراده و علم و اختیار خود را در اراده
و علم و اختیار و وجود مؤمن ممتحن در بازی و دیده پاکباز آن قمارخانه عشق را که
چنانکه شیخ عراقی قدس سره فرموده بقمارخانه رفتم همه پاکباز دیدم چو بصومعه
رسیدم همه زاهد ریائی و اگر تو را استبعاد آید و استعجاب میکنی از آنکه نسبت بمؤمن
ممتحن تولا کردن واجب باشد همچنانکه نسبت بامام ع واجب است از تنبیهات که تو از
معرفت مؤمن ممتحن فضیلت او را در نزد خدا نشناخته اعراض کردن ملاحظه کن که مسئله
امامت را بتعظیم صلوات الله علیه او را با ملک مقرب و نبی مرسل معانق و مرادف

کرده باشد

کرده باشد تا بحدی که در بعضی احادیث صحیحه تصریح فرموده اند که ملک
بر دو قسم است مقرب و غیر مقرب و نبی دو قسم است مرسل و غیر مرسل و مؤمن دو قسم
است ممتحن و غیر ممتحن و حدیث ما را از ملائکه محتمل نشوند مگر مقربین و از انبیاء محتمل
نشوند مگر مرسلین و از مؤمنین محتمل نشوند مگر ممتحنین تو را از خدا شرم می آید که
او را واجب الطاعات نمیدانی و مرا عجب می آید که شخص فقیه اخباری را مانند
امام واجب الطاعه میدانی و چنین تصور میکنی که کلام اعجاز نظام فاذا حکم
بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف الحدیث عبارت از روات با آنکه امام ع
عرف احکامنا در عنوان حدیث فرموده و اطلاق عارف شاهد بر توجیه ماست
و از تولای بعارف و مؤمن ممتحن که عارفست بامام معرفتی متعلق بنورانیت امام
استجابت میکنی و اگر با این همه شواهد و تأییدات و تنبیهات باز منور در تکمیل کلام
امام ع را نشنوی که چگونه اعجاز فرموده و این فقیر را چگونه بکرم خود حمایت فرموده
و بنص صریح موالات ولی علی را مانند موالات علی ع واجب فرموده تا چنان نپنداری که
سخنان عرفا و فقرا را که از مشکوه نبوت و ولایت مقتبس است ماخذی نیست و مانند
افکار تو مبنی بر تخیلات و توهمات است محمد بن یعقوب کلینی طاب ثراه در کتاب الحجه
کافی باسناد خود از سعد ابن طریف از حضرت مولانا محمد بن علی ع باقر علوم الانبیاء
والمرسلین صلوات الله علیه و علی آبائه و ابنائه الطاهرین روایت نموده که قال

قال رسول الله [illegible] من احب ان یحیی حیوة تشبه حیوة الانبیاء و یموت میتة تشبه الشهداء
و یسکن الجنان التی غرسها الرحمن بیده فلیتول علیا و لیوال ولیه الحدیث و ایضا
از ابان ابن تغلب از مولانا جعفر الصادق صلوات الله علیه روایت نموده قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اراد ان یحیی حیوتی و یموت میتتی و یدخل جنة عدن التی غرسها
الله بیده فلیتول علی ابن ابیطالب و لیتول ولیه و لیعاد عدوه و هرگاه این مطالب را
دانستی و این مقدمات همه را ممهد ساختی رجوع کنیم بنقد تحقیق فاضلین متبحرین استرابادی
و کاشانی و گوئیم چون بنای اصول و فروع را بر اخبار نهادن منشائی ندارد
مگر رعایت قانون ولایت که قانون محبت و متابعت و مبایعت و مشایعت و تسلیم
همه در وی مندرج است برکت اهل البیت علیهم السلام امروز متحقق است و بیعت آنست
که امروز مصطلح است بدخول در طریقت بناء علی هذا تسلیم حدیث شدن ایشان
فاضلین مذکورین منضم فرمایند بالتسلیم مؤمن ممتحن شدن چرا که این هر دو معا
خلیفه امام مند صلوات الله علیه و آله چنانکه کتاب و عترت معا خلیفه رسول الله اند
و مرا چنان مینماید که قصد فاضلین متبحرین در اثبات طریقه اخبار در اصول
و فروع هدم قوانین کلام و اجتهاد است نه ابطال طریق عرفان چرا که این
هر دو فاضل تصریح بتحقیق عرفا کرده اند تا بحدی که مولانا محمد امین استرابادی رحمه الله
با آن شدت اخباری که میداند در رساله مسمی بمائده العرفان تصریح بتحقیق عرفای

اهل طریقت فرموده و اعجب از همه آنکه مسئله وحدت وجود که منشا تکفیر عرفا
بیشتر آن مسئله است در رساله مذکوره بطریق اخبار بحث استخراج فرموده و فضلاء
المتبحرین میرزا محمد صاحب کتاب رجال که استاد فاضل استرابادی است و ده
و طیب مشیء او نیز بعینه مشرب فاضل استرابادی را دارد و اهل ظاهر این فاضل را
نمی توانند جرح نمود چرا که مدار استدلال اخباریین بر کلمات این دو بزرگوار است
و در تشخیص رجال امروز کمتر کسی از مجتهدین است که بر رجال میرزا محمد رجوع نکند
مجمل التصدیق کردن این سه فاضل مذکور حقیقت عرفا را اعنی فاضل استرابادی
و استاد صاحب ارشاد او و فاضل کاشانی قدس الله اسرارهم منکرین عرفا را
بسیار وهن در ارکان انکار می اندازد و السلام علی من اتبع الهدی
و اجتنب الغی و الردی و چون از نقد تمیمی فارغ شدیم هنگام آن است که
شروع کنیم در خاتمه موعوده بعون الله و حسن توفیقه   قوانین شریعت مطهره
را صلوات الله علی صادعها و آله همچنانکه خواص و منافعی در تکمیل معاد هست همچنان
خواص و منافعی در تنظیم معاش نیز دارد و این معنی کسی را که بصیر باشد در شرع وضوح دارد
و همچنانکه تکمیل معاد مقصود شارع است لذاته تکمیل معاش نیز مقصود شارع است
لیکن نه لذاته بل لانه مما یعین علی تکمیل المعاد و تمسک بشریعت هرگاه خواهد منتفع
متعلق بمعاد او را حاصل شود بدون تمسک بمؤمن ممتحن و تولا بوی ممکن نباشد

و امّا عالم ظاهری و فقیه نیز وجودش در عالم واجبست خواهی او را مجتهد نام کن و خواهی
اخباری و نظام عقود و معاملات و قطع خصومات و منازعات عامهٔ ناس بدون وجود
چنین کسی صورت نه بندد چرا که اهل باطن را آن پروا نیست که با عوام الناس
معاشرت توانند کرد و آن ظرفیت مخصوص بامام است که متخلق بخلق لا یشغله شان
عن شان است و اگر چنین عارفی بندرت در زمانی از ازمنه یافت شود در اکثر
ازمنه کمتر یافت شود چنانکه تتبع و استقراء بر این معنی شهادت میدهد و اگر فقهای
ظاهر خود طالب نجات در معاد باشند باید ایشان هم متمسک باهل باطن باشند
چرا که قوه قدسیه عند المحققین شرطست در اجتهاد و فتوی و اگر راه تحصیل قوه
قدسیه عملی باشد که نتیجهٔ اجتهاد است دور صریح لازم می آید پس هر گاه فقیه اهل ظاهر
بعارف اهل باطن که مؤمن ممتحن عبارت از اوست متمسک شود تا بمقام قوه قدسیه
رسیده اهلیت فتوی دادن بهم رساند یا اگر خود بمقام قوه قدسیه رسیده باشد طلب اذن
و اجازه و همت از آن عارف که صاحب نفس قدسیه است بمنصب فتوی قیام نماید
البته احوط در دین و اقرب بحصول مقتضای یقین خواهد بود چرا که انسان خود چگونه
حکم بتواند کرد که من صاحب نفس قدسیه ام و غیر عارف که صاحب نفس قدسیه است
دیگر صاحب نفس قدسیه را کی میشناسد و اگر اهل فتوی این قاعده را رعایت کنند هم
امر معیشت خلق منتظم شود و هم تقویهٔ جنبهٔ عالیه و جذبهٔ نفوس الی الله و سلوک طریق

معاد

معاد آسان گردد و اگر بالانصاف پیشه کنند و غیر از خود کسی را واجب الاتباع
ندانند و بجرح و ایذای فقرای الی الله بر آیند مصیبت عظیم در دین حق بهم رسد و خود هم
در ظلمات اخلاق ذمیمه و حجب کثیفه بمانند و هم عوام الناس بیچاره را هلاک کنند
و اگر ببرکت حرمت ظاهر شرع امر معاششان فی الجمله انتظام یابد این انتظام از مقوله
استدراج باشد که اعظم امراض است و اگر قانون محبت در میان باشد و بیان
اهل البیت علیهم السلام همه با هم سازش داشته باشند و هر یک بحکم رحم الله امرءً عرف
قدره و لم یتعد طوره از حد خود پا بیرون نگذارند این همه مفاسد که در عالم بهم رسید
بهم نرسد   محقق وسیع الحدقه عریض الفکر را قاعدهٔ کلیه و قانون جلی اندر جمیع
مطالب این است که هر مرتبه از مراتب کمالات را در حد کمال خود صحیح داند و بحکم و من یتعد حدود الله
فقد ظلم نفسه تعدی هر مطلب را از مقام و حد خود ظلم و قبیح شمرد و چون هر یک
از مشارب مختلفه در مقام خود کمالی از کمالات و مغنی از صفات عالیست حقانی
کامل جرح آن را جایز نشمرند بلکه راجع شود بنقصان هر مشربی که حد مقرر حق عدول
تعدی کنند و هر گاه عارف محقق را نظر بر تصحیح مراتب تا بکبریا باشد که حکم کند
بوجوب وجود صنعت حدادی مثلا در عالم و صنعت حدادی را از مقوله کمالات
و موقوف علیه نظام کل شمرد چگونه حکم خواهد کرد که صنعت فقه در دین که منتظم ضبط
قواعد شریعت مطهره و حفظ قوانین ملت حنیفه است صاحبش مجروح است حاشاه

عن ذالک بلکه هرگاه حدّاد مثلاً از حد خود تجاوز کند و گوید صنعت من اشرف از صنعت
اسطرلاب سازی است که موقوف است بر علوم کثیره لطیفه دقیقه از علوم ریاضی که بر براهین
هندسیه محکمه مبرهن شده تا حدی از حدّ در از حد بگذرانند و گوید علم اسطرلاب و شغل
اسطرلاب سازی باید در عالم نباشد که وجود او و رواج صنعت او بامثال صنعت
من والکز التصریح یا بمعنی شرم کند شبهه چند بر خلق القا کند که قبح صنعت اسطرلاب
و حسن صنعت خود را در نظر خلق جلوه دهد مثل آنکه گوید چون صنعت اسطرلاب
تعلق بعلم نجوم دارد و پیغمبر ص فرموده کذب المنجمون برب الکعبه و صنعت من موقوف
علیه صنعت زراعت است که عمده است در نظم معاش و امام ع او را اکسیر اعظم خوانده
و امثال این مزخرفات واهی عام فریب را در نظر عوام جلوه دهد البته متعدی
از حدود و ظالم باشد و محقق عارف را تنبیه بر ظلم او واجب بود و همچنین هرگاه
متفقه ظاهری که بر سطوح و قشور آیات و احادیث اطلاع دارد عارف صاحب
کشف و شهود را که باطن فیض مواطنش منور بتجلی و الهام منوّر گردیده و بواسطه
تربیت و امتحانات مرشدان صاف دم کامل قدم بمقام مومن ممتحن رسیده و لوام
خود را بنور ایمان شناخته و از التفات بامور ما سوی الله دل را فارغ ساخته و در قمار
خوانه عشق هستی خویش را در داد اول در باخته و اسرار اهل البیت علیهم السلام را
مؤتمن گردیده و بر شواهد مقامات و معارج علوم مراتب مدارج روحی و منازل

و مناهج

و مناهج سیری در سیر الی الله و فی الله و مع الله و من الله اطلاع بهم رسانیده جرح
کند و گوید علم من اشرف از علم تو است چرا که من وارث علوم اهل البیت علیهم السلام
و تو صوفی مبتدع در دینی یا از این حد بر تعدّی کند و گوید وجود عارف مفسد نظام
عالم است و بر دوام القا کند که فقرا را باید از بلاد اخراج کند که ایشان آن صوفیه
اند که ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین ایشان را لعنت نموده اند
و امثال این مزخرفات که کار آنها غرض و قصد او از آن معلوم است و محقق
صاحب بصیرت لازم است که تنبیه بر ظلم او نماید و تعدّی و کذب او را بر ضعفاء
طالبین حق منکشف سازد و بالله التوفیق   علوم اهل البیت علیهم السلام دو
قسم است علوم ظاهری و علوم باطنی و هر یک از این دو قسم با جمله است علوم ظاهری
علوم شریعت است اصولاً و فروعاً و حمله آن متکلمین محقق و فقهای متدین اند اصولاً و مجتهدین
و روات متورع صدوق فروعاً و علوم باطنی علوم طریقت و حقیقت است
و حمله آن عرفای ارباب کشف و شهود و محققین موحدین صاحب کرامت و وجد اند
قدس الله اسرارهم اصولاً و فروعاً و چون علوم انبیا بر دو قسم است باید علمای
ورثه انبیاء نیز دو طایفه باشند علمای شریعت که ورثه علوم ظاهرند و علمای طریقت
و حقیقت که ورثه علوم باطن اند پس چه مانع از آنکه العلماء ورثة الانبیاء را تعمیم کنیم و با تقسیم
محاکمه منازعه میان اهل ظاهر و اهل باطن امر تفع سازیم و این محاکمه لطیفه را

در تحت قاعده صادقه لا یکون ممن یقول فی الشیء انه فی شیء وجهد مندرج ایم

و عجب‌تر از همه امور عجیبه آنکه علمای حقیقت را از طرف انصاف مضایقه از معنی حدیث

که العلماء ورثة الانبیاء در تعمیم دهند تا حدیث شامل ظاهر نیز شده و ایشان

از این شرف محروم نباشند و بعضی علمای شریعت را بی انصافی تحکی در این کار شده

که از تعمیم حدیث بر جهله شامل اهل باطن باشد مضایقه کنند و ما صدق حدیث

همین خود را دهند و بس و با آنکه نسبت علم ظاهر بعلم باطن مانند نسبت آبست

بفاکهه و قشر بلب و تبن بحبست و نسبت علم باطن بعلم ظاهر چون نسبت لب

بقشر و حب به تبن و فاکهه با بست و مقرر است که قشر و تبن و از غذای انعام

و فاکهه و لب و حب غذای آدمی و اهل الاکرام قال الله سبحانه فلینظر الانسان

الی طعامه انا صببنا الماء صبا ثم شققنا الارض شقا فانبتنا فیها حبا و عنبا

و قضبا و زیتونا و نخلا و حدائق غلبا و فاکهة و ابا متاعا لکم و لانعامکم و ورد

عن الصادق ع انه جل جلاله اراد بالطعام ههنا العلم حیث قال ع فی قوله

سبحانه فلینظر الانسان الی طعامه ای علمه الذی یاخذه عمن یاخذه والحمد لله

علی فهم اللطائف و چون از بیان نکته تقیید الصراط المستقیم بصراط الذین

انعمت علیهم بالملک و جهر و حسن تحقیق و اقوم تدقیق فراغت حاصل کردیم شروع

در تحقیق معنی صراط مستقیم بعون الله العلی العظیم   حقیقت صراط

مستقیم

مستقیم توسط میان افراط و تفریط است در اعتقادات و اخلاق و احوال و

اعمال چنانکه در تفسیر مولانا و امامنا ابی محمد الزکی العسکری علیه الصلوة والسلام مذکور

است که الصراط المستقیم ما قصر عن الغلو و ارتفع عن التقصیر و در کتاب مستطاب

نهج البلاغه از حضرت شاه اولیا علی مرتضی علیه صلوات الله العلی الاعلی این عبارت

لطیف اشارت مذکور است که لا یقاس بال محمد ص من هذه الامة احد و لا یسوی

بهم من جرت نعمتهم علیه ابدا هم اساس الدین و عماد الیقین الیهم یفیئ الغالی و بهم

یلحق التالی و در کتاب الحجه اصول کافی از حضرت مولانا ابی عبد الله جعفر

الصادق صلوات الله علیه ماثور است که ان الارض لا تخلو الا و فیها امام

کیما ان زاد المومنون شیئا ردهم و ان نقصوا شیئا اتمه لهم و احادیث

باین مضمون از اهل عصمت و طهارت که خزینه اسرار وحی و حکمت اند مکرر

الورود است و آیه شریفه و کذلک جعلناکم امة وسطا بر این مطلب شاهدی عدلست

و کریمه عظیمه والسماء رفعها و وضع المیزان الا تطغوا فی المیزان و اقیموا الوزن

بالقسط و لا تخسروا المیزان این مقصد را برهانی قاطع است لا تطغوا اشاره از افراط

و غلو است و لا تخسروا اشاره از تفریط و تقصیر و اقیموا امر بتوسط و اعتدال و در دیوان

مرتضوی شان صلوات الله علیه قائمه مذکور است که نحن قوم النمط الاوسط لا

ان کمن قصر او افرط و این مسئله متفق علیه تمام حکمای الهیین و عرفای مرحله سنج

اما توسط در اعتقادات مثل توسط بين التشبيه والتعطيل در علم بصفات الله و توسط
بين الجبر والتفويض در علم بافعال الله و تحقيق اين هر دو مسأله مذكور شد و اما توسط
در اخلاق مثل توسط بين الشره والخمود كه بعفت مسمى است در تهذيب قوه شهويه
و توسط بين التهور والجبن كه بشجاعت مسمى است در تهذيب قوه غضبيه و توسط
بين الجربزة والبلاهة كه بحكمت مسمى است در تهذيب قوه عقليه و توسط بين الظلم
والانظلام كه بعدالت مسمى است در تهذيب قوه عمليه مسمى بعقل عملى و تحقيق
اين مسائل و تشخيص مفهومات آن على سبيل التفصيل موكول است بعلم تهذيب
اخلاق و از جمله كتب مصنفه در اين فن كتاب الطهارة حكيم معتدل الخلق ابو
على ابن مسكويه و كتاب اخلاق ناصرى قدوة الحكماء المحققين نصير الملة والدين
الطوسى طاب الله تربته و كتاب احياء العلوم اسوة العرفاء المحققين ابو حامد
غزالى است و كتاب محجة البيضاء و رساله مختصره مسمى بنخبه خلاصه كتاب حقايق
است و اين هر سه را از تصانيف شريفه عالم ربانى مولانا محمد محسن كاشانى
قدس فيضه السبحانى است و اما توسط در احوال مثل توسط بين الجذب والسلوك كه
در لطايف سابقه تحقيق آن مذكور شد و اما توسط در اعمال مثل توسط بين
الرخصه والعزيمه كه اول عبارت از ترخص مطلق و توسع بحيثيت است الحد بكه
منجر بتحريم حلال الله و تحليل حرام الله و تعدى از حدود الله شود كه ومن يتعد

حدود الله

حدود الله فقد ظلم نفسه و ثانى عبارت است از تضييق بر دين و تحرج در استعمال
شرع مبين بر وجهى كه منجر بفساد دماغ و تولد وسواس گردد قال الله جلت النعمه
ما يريد الله ليجعل عليكم فى الدين من حرج ولكن يريد ليطهركم وليتم نعمته عليكم وقال وسعت رحمته
يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر و قد ورد عنهم عليهم السلام ان الخوارج ضيقوا على انفسهم بجهالتهم
ان الدين اوسع من ذلك و چون حكم حرج و تطيب بوجهى خروج از طرفين و بوجهى جمع
بين الطرفين است چنانكه تحقيق اين مسأله در لطائف سابقه از همين كتاب مذكور شد
لهذا در حديث شريف وارد شده ان الله يحب ان يؤخذ برخصه كما يحب ان يؤخذ
بعزائمه بمعيار رخص و عزايم را در هر شخص شخص از مكلفين بجز مربى معنوى كه مؤمن
محض عبارت از اوست كسى نداند مولوى معنوى قدس سره در مثنوى فرموده
هست اباحت كز وزايد ضلال هست اباحت كز خدا آيد كمال عجب با آن نور
شد قبله تيمم قبله با آن نور شد عجب صنم و از كلمات اهل البيت عليهم السلام
مستفاد مى‌شود كه وسع از آيه شريفه لا يكلف الله نفسا الا وسعها مستنبط مى‌شود دون
طاقت است يعنى آن قدر تكليف كه بمقدار وسع مكلف است كمتر از آن قدر است كه بمقدار
طاقت مكلف است مثلا ما طاقت هست كه شبانه روزى پنجاه ركعت نماز
بجا آوريم و وسع نيست و حق تعالى كرم فرموده بقدر وسع ما شبانه روزى هفده ركعت
فرض فرموده پس توسعه بمقدار وسع بيشتر از توسعه در طاقت است و از اصول كليه ماخوذ

از اهل البیت علیهم السلام مستنبط میگردد که ترخص از عزایم نتیجه فرط نفسانی است که مخالف
حکم افضل الاعمال احمزها بر خود حمل میکنند و کریمه عظمه لیس علی الذین آمنوا و عملوا
الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا
ثم اتقوا و احسنوا و الله یحب المحسنین که مفسرین در تفسیر آن متحیر مانده اند
بر صدق این تحقیق حجتی بالغه است و حکایت یمین شاه اولیا علی مرتضی صلوات الله علیه
و دو نفر از صحابه در خصوص تحریم مباحات و نزول آیه یا ایها الذین آمنوا
لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین فی [illegible]
مذکور است پس بعد از این آیه شریفه این مطلب ابین است ساطع و در این مقام
اشکال عظیم است که متمسک اهل ظاهر منشعب که از عهده حل آن برآیند و آن
لا تعتدوا و نسبت القلم با مؤاخذه بیمین مر نفوس صلوات الله علیهم است و این
فقیر ضعیف ریزه خوار خوان احسان نعمة الله و المظفر علی الحلی لخواطر مرسله
مناسب چنین میداند که بعد از نقل حدیث بعض برادران روحانی رسانیده آمید که
که مقبول خواطر هر روشن ضمیر باکر دد و فیض باطن شاه اولیا این ضعیف را از درجات
نفس اماره خلاصی ارزانی فرموده در رد عشق را در تمام این ضعیف مقرر فرماید
شیخ طبرسی رحمة الله علیه در تفسیر مجمع البیان و شیخ قمی رحمة الله در تفسیر خویش
از حضرت باقر الحقایق مولانا ابی عبد الله جعفر الصادق صلوات الله علیه روایت

فرموده اند

فرموده اند که آیه مذکوره نازل شد در شان امیر المؤمنین علیه الصلوة
و السلام و بلال و عثمان بن مظعون پس اما امیر المؤمنین ع قسم یاد فرمود که
هرگز شبها خواب نکند و اما بلال پس قسم خورد که هرگز روز افطار نکند
و اما عثمان بن مظعون پس قسم خورد که هرگز با اهل خود مقاربت نکند و شیخ
قمی رحمه الله این تتمه را زیاد کرده که زوجه عثمان مذکور داخل شد بر عایشه
و حال آنکه زنی نیکو جمله بود عایشه از سبب زینت نکردن او پرسید در جواب گفت
که از برای که زینت کنم پس قسم بخدا که شوهر من از فلان روز باز کناره کرده
مرا بنیاد و شیوه رهبانان اختیار کرده و مسوح پوشیده و زاهد در دنیا گردیده
و چون رسول خدا ص داخل خانه مطهره شدند عایشه آنجناب را ص از ماجرای
زوجه عثمان خبردار کرد آنحضرت بیرون آمدند و ندای صلوة جامعه در دادند
پس مردم مجتمع شدند پس رسول ص بر منبر صعود فرمودند و بعد از حمد و ثنای خدا
فرمودند چه میشود اقوامی را که طیبات را بر نفوس خویش حرام نموده اند من
در شب خواب میکنم و با زنان نزدیکی میکنم و در روز افطار میکنم پس هر کس سنت
من را رغبت نداشته باشد از من نیست پس آن جماعت برخواستند و عرض کردند که
ما قسم خورده ایم پس نازل فرمود خداوند عالمیان این آیه را که لا یؤاخذکم الله
باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان الی آخر الآیه

در لطایف سابقه تحقیق نمودیم که کمال سیر الی الله جمع بین الجذب والسلوک است
و در اصول عرفانیه مقرر است که نشأهٔ نبوت مقتضی و منتج سلوک و رجوع از جمع
بفرق است همچنانکه نشأهٔ ولایت مقتضی و منتج جذب و توجه از فرق بجمع است
شیخ حقیقی که رسول الله است مرید حقیقی خود را که علی مرتضی است صلوات الله
علیه و کلی من شایع فی ارادة نبی الله بهر دو نشأهٔ جذب و سلوک تربیت
میفرماید چرا که شیخ چون حامل مقام نبوت و ولایت و جامع بین الکمالین است
گاهی بقوت ولایت مرید را جذب میکند و در آنحال چون تنفر و تجافی از دار
غرور میرسد مصمم ترک جمیع مشتبهات حتی مباحات میگردد و لهذا آنحضرت باید
تصمیم قسم یاد میفرماید که دیگر متعرض مباحات نگردد و چون حکمت اقتضا نمیکند
حرارت جذب برودت سلوک میکند لهذا شیخ حقیقی مرید را از مقام جذب
و جمع بمقام سلوک و فرق تنزل میفرماید و چون مقام جذب مقام وصال و مقام
سلوک مقام فراق است عاشق را از فراق بوصال آوردن نهایت صعوبت
دارد چرا که محبت غالب حال عاشق و قاهر حال او است پس اگر معشوق خواهد که
عاشق بجهة رعایت حکمت ترک حضور او کند و رو بعالم کثرت آورد بغیر از این
که بفرماید که اگر این خدمت را که سلوک و فرق است بانجام نیاوری دیگر ترا دوست
نمیدارم هیچ نوع تهدید دیگر حرارت جذب او را سرد نمیکند لهذا کلمهٔ الی الحد

المعتدی

المعتدین و اطلاق اعتداء بر ترک مباحات و تهدید لیس منی در حدیث
نبوی وارد شده این تهدید اگرچه نسبت بحال بلال و عثمان بن مظعون که ثابت دارد
ولیکن نسبت بفرط عملی حضرت شاه اولیاء علیه السلام و آنکه آنجناب صلوات الله علیه جواب
الاطلاق است مجذوب عارفین بمقام نور رفت آن سرور را اندکی تالم وارد
آید لهذا خیلی لطیفه و دقیق برحمت رفع انفعال او کرد عرض میشود بعنایت الله تعالی
در اصول عرفانیه مقرر است که تکمیل مرید را بحسب جلوه است دو پیر در کار
است که هر دو در معنی متحد اند یکی آنکه معشوق حقیقی و قبلهٔ توجه مرید و آینهٔ حق نمای
اوست و بعنوان استغنا و ناز با مرید سلوک میفرماید و جاذب و تسلیم نفس از او
و تولا و تبعیت نسبت باو است و در اینچنین شخص بمنزلهٔ آدم مسجود است که حق تعالی ملائکه را
بسجدهٔ او امر فرمود و فی الحقیقه حق مسجود است نه آدم چون بحکم انی جاعل فی الارض
خلیفه خلیفهٔ حق است لهذا سجدهٔ او سجدهٔ حق است و دویم آنکه مرید را تعلیم میفرماید
که شیخ اول که قبله و مسجود و معشوق است چگونه ادب باید ورزید و چگونه توجه باید
نمود و چگونه سجده باید کرد و چگونه با او بلطف معامله باید کرد و بالجمله آداب ارادت را
تعلیم میکند و باصطلاح درویشان شیخ اول را پیر ارشاد و شیخ ثانی را پیر دلیل
میگویند و در طریقت مرتضویه که بواسطهٔ اصحاب نقاش با رسیده چنان مقرر است
که پیر ارشاد به نشأهٔ نبوت مرید را تربیت میفرماید و از جمع بفرق و از جذب بسلوک

تحریص میفرماید و پیر دلیل نشاه ولایت تربیت میفرماید و از فرق بجمع و از سلوک
بجذب تربیت میفرماید تا مرید عدل شود و جامع بین الجذب و السلوک گردد چنانکه
دانستی بعد از تمهید این مقدمه گوییم معلوم است که حضرت حبیب الله صلعم که جامع جمیع
نشآت انبیاء و خاتم جمیع مرسلین است پیر ارشاد حقیقی است و حضرت
ولی الله صلوات الله علیه کما ایه شریفه افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه
و کریمه عظیمه قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و حدیث شریف
انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و دعای صدق انتمای
اللهم اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری در منصب
ارشاد و تربیت در ربوبیت امت شریک آنجناب و وصی اوست لهذا تربیت
مریدان حضرت رسالت صلعم و امر ایشان بسجده آن حضرت که آدم حقیقی است کما قال
سبحانه و اذ قال ربک للملائکة اسجدوا لآدم شغل آنجناب است و چون مریدان
حضرت رسالت را آنحضرت پیر دلیل است و عطا نشاه جذبه که نتیجه مقام ولایت
است از نفس و نظر آن بزرگوار بظهور میرسد و اداب عبودیت حضرت خاتمیت را
آنحضرت بخلق صحابه تعلیم میفرموده اند لهذا رسیدن بلال و عثمان مذکور بمقام جذبه
تا بحدی که مباحات را بر خود حرام کردند از قوه جذبه علویه است و ایشان فی
الحقیقه مجذوب بسوی باطن فیض مواطن حضرت شاه ولایت اند که مقام جمع حقیقی است

دعواه

و جذبات ایشان مقام ولایت کلیه است که آنجناب بآن مقام را مظهر است
و چون عبودیت را تعلیم ایشان میفرماید و ادب را نسبت بشیخ باید ادا کرد و تعلیم میفرمود چنان
وا مینماید که خود هم یکی از ایشان است و چون بقوه جذب علوی بمقام جذب
رسیدند و از آثار و لوازم عالم کثرت بالمره منخلع گردیدند ثانیا قوه سلوک
و نشاه نبوت حضرت محمدی صلعم ایشان را بمقام سلوک میکشاند و این دو نوع
تربیت اگرچه بحسب ظاهر معارض یکدیگر مینماید ولیکن معاون یکدیگرند چنانکه
آن دو نفر که در صنعت گازری در غسل ثوب باهم شارکند یکی جامه را تر نماید
و دیگر از تاب وا میکشد و این هر دو بجهة آنست که شستن جامه بدرجه کمال الظهور
رسد و ظاهرا معارضه مینماید و فی الحقیقه مشارکت و معاونت است والحکمة شتی
فهم اللطایف و بدانکه حالت تو در تشخیص این مقام از دو بیرون نیست یا حضرت
شاه اولیاء علیه السلام مرتضی علیه صلوات الله العلی الاعلی را مانند بلال و عثمان بن
مظعون در مقام ارادت میبینی و بخطاب لا تعتدوا در آیه اولی و لا تقولوا
در آیه ثانیه و لا یؤاخذکم در آیه ثالثه مخاطب با آنجناب را ص در مقام تربیت
بلال و عثمان مذکور میدانی و چنین میدانی که خود را بصورت ارادت وا
نمودن بجهة تعلیم و تربیت ایشانست هر گاه شق ثانی مختار تو باشد چنانکه
در تحقیق و حال الطف بیان کردیم ظاهر است که هیچ نقصی از برای آنجناب

لازم نمی آید و هرگاه شق اول مختار تو باشد و عروج فهم تو در خصوص معرفت
امام ع تا تمام باشد باز هم نقصی نسبت بآنجناب لازم نمی آید چرا که هرگاه
عاشق در مقام عبودیت معشوق و جدّ در خدمت او و عزم بر التزام مراسم
و بجهت ازمنه خطا از خورد و خواب و لذت و آرام را بر خود حرام کرد
و معشوق او را عتاب کند که آنچه را ما بر تو حلال کرده ایم تو بر خود حرام مکن و ظلم
بر نفس خود مکن که ما ظلم کنندگان را دوست نمیداریم و به پرهیز از مخالفت ما دارد
عاشق عذر بگوید که من بنام عظیم تو قسم خورده ام که وجهی متوجه خدمت
و حضور تو باشم که خورد و خواب و آرام را بر خود حرام کنم و حرمت اسم عظیم
تو چنان اقتضا میکند که هر کس خلاف چنین قسمی بکند تو آن را مؤاخذه نمائی
و قسم بنام تو را نتوان شکست و حضرت معشوق جلّ عزه از روی شفقت فرماید
که مراد در خصوص مخالفت کننده قسم بنام عزیز خوردم با افراط غضب ذاتم لطف
بفرط کرم و رحمتم توسعه و تخفیف چند هست اول آنکه کسی بدون عقد و نیت
بنام عظیم من قسم بخورد و این است مراد از قسم لغو او را مؤاخذه نکنم دیگر آنکه
هرگاه بعقد و نیت قسم خورد و قصد مخالفت داشته باشد اگر چه مستحق مؤاخذه
و عقوبت من هست ولیکن در اینصورت هم توسعه قرار داده ام که حرج بر بنده
ضعیفم لازم نیاید و آن توسعه اینست که کفاره سهل المؤنة که در آنهم توسعه است

مقرر فرموده ام

مقرر فرموده ایم و آن اینکه هرگاه بنده خواهد حنث قسم خود بکند یا ده نفر
از بندگان مسکین مرا که عیال منند اطعام کند از غذای متوسطی که بعیال
خود میدهد یا ایشان را بپوشاند یا یکی از بندگان مرا که بعنوان عاریه مقرر
کرده ام که بنده او باشد آن بنده را از بندگی عاریتی خود آزاد کند مختار است
و بر او موسع است هر یک از شقوق ثلثه را که خواهد اختیار کند و اگر هیچ
یک از این شقوق او را میسر نشود آن بنده که بر خود گذاشته بود که شبها
مطلق خواب نکند و روزها مطلق طعام نخورد و با اهل خود مطلقا نزدیکی
نکند او را کافی است که سه یوم را از برای رضای من و حرمت نام من
روزه بدارد و نمیدانم که در این خصوص چه نقصی بر آن عاشق صادق لازم
می آید بلکه این معاتبات همه اشاره بفرط معقولیت او و کمال عنایت
حضرت معشوق است بوده و ازینجهت حضرت سبط الرسول مولانا الحسن المجتبی
صلوات الله علیه و علی اخیه و جده و ابیه و امه و ولده و احبته در مجلس معویه
این آیه شریفه را در مقام فضیلت پدر بزرگوار خود و اینکه آنجناب علیه الصلوة
والسلام اول کسی است که طیبات را بر نفس خود حرام فرمودند و از این معلوم می شود
که حمل لطف بر جلی صحیح است و این قدر دلالت بر فضیلت مولای مولای
مؤمنان میکند که موجب اشکال نباشد اگر چه حمل لطف آشنا با کنایه

برای محبت سالکان تر است و التکلان علی التوفیق بدانکه یکی از اسمای
حق سبحانه اسم غیور است چنانکه در حدیث نبوی وارد شده که ان سعد
الغیور وانا اغیر من سعد والله اغیر منا و ابیضع در مجلس مقربان که غیرت
از لوازم محبت است در معامله محبت اما غیرت از جانب عبد محب جمیع آنست
که باعث میشود سالک را برانکه هرچه مانع راه محبوب است از نفس و شیطان
و راه زنان و بیگانگان میخواهد همه را از میان بردارد و همچنانکه از لوازم
محبت است که محب میخواهد موانع راه محبوب را از میان بردارد همچنین از لوازم
محبت است که وسایل راه محبوب را میخواهد در میان آرد و با آن وسایل بسوی
محبوب استشفاع کند لهذا اول از اهدنا الصراط المستقیم اولا استشفاع و توسل
بوسایل راه محبوب باید جست و گفت صراط الذین انعمت علیهم استشفاع است
که تو لذا نام اوست و ثانیا از موانع راه محبوب تبرا باید جست و گفت
غیر المغضوب علیهم ولا الضالین و این تبرا آنست که غیرت نام اوست پس
غیر المغضوب علیهم گفتن تخلق بخلق حق است در صفت غیرت والحمد لله
سیاق کلام مقتضی این است که عبد بعد از اهدنا الصراط المستقیم
بگوید صراط الذین هدیتهم غیر الذین غضبت علیهم و غیر الذین اضللتهم و عدول
از این سیاق بجهة آن است که چون در مقام استجلاب رحمت است کلماتی که اول

بر رحمان بر جنبه رحمت بر جنبه غضب باشد نمایان است پس انعمت علیهم
بجای هدیتهم اشعار است بانکه آن راه که تو هدایت فرموده محض
انعام و کرم تو بوده نه باستحقاق او و المغضوب علیهم بجای الذین غضبت
علیهم ایما است بانکه غضب ذاتی ذات تو نیست و ذات تو رحمت محض است
کما ورد فی الحدیث القدسی سبقت رحمتی غضبی پس بصیغه مجهول آوردن
افاده این معنی میکند که آنکس که غضب بر او وارد شده گویا فاعل غضب او مجهول است
و کسی نمیداند که کدام شخص او را غضب کرده و در حضور تو منتهای ترک ادب
است که با وجود وسعت رحمت تو ما صریحا صفت غضب را بتو نسبت دهیم و جفا
که کمال عنایت و کرم از اینجا ظاهر میشود که بندگان خود را تعلیم میفرماید که در حضور
من باین نوع با من مخاطبه و مکالمه کنید و همچنین ذکر ضالین بجای اضللتهم
با وجود آنکه یکی از اسمای حسنای او اسم مضل است اشاره است بانکه اضلال
امر است عدمی و از حق نیست بلکه خذلان او وصفت ذاتی حق نیست بلکه هدایت
پس آنکس که گمراه شده فی الحقیقه خود گمراه شده نه اینکه حق او را گمراه کرده و در این
فقره نیز رعایت کمال عنایت فرموده والحمد لله علی فهم اللطایف
الذین انعمت علیهم ایمائیست با تممت علیکم نعمتی که در آیه شریفه الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا واقع شده و چون

نعمت در آنجا ولایت علی است صلوات الله وسلامه علیه در اینجا نیز بامعنی خواهد
بود و در و پشان نعمة اللهی را اکثرهم الله تعالی درین اشاره بشارتهاست و چون
غضب در مقام رضاست وغیر المغضوب علیهم در مقابل انعمت علیهم واقع شده
لهذا در الذین انعمت علیهم الذین رضیت عنهم نیز مندرج است و چون نظر
حضرت نعمة الله ولی قدس سره العزیز بحضرت مولانا الثامن الضامن علی ابن
موسی الرضا ع مشهور میشود و در ضمن این اشاره نیز بشارتی دیگر است والحمد
لله علی فهم اللطایف حضرت شاه اولیا علی مرتضی علیه صلوات الله العلی
الاعلی فرموده لو شئت لاوقرت سبعین بعیرا من تفسیر فاتحة الکتاب یعنی اگر
بخواهم میتوانم هفتاد شتر از تفسیر فاتحة الکتاب بار کنم و تو ای برادر روحانی
که باین کلام ولایت نظام تصدیق ایمانی داری اگر خواهی که تصدیق
برهانی نیز بهم رسانی و بدانی که چگونه ممکن است هفتاد شتر بار کردن از تفسیر
سبع المثانی رجوع کن باصول کلیه که ما درین کتاب مستطاب بر کت باطن
آنجناب صلوات الله علیه و یمن انفاس فقرای طریقت آنحضرت صلوات الله
علیه مقرر نموده ایم تصدیق تحقیقی برهانی را علاوه تصدیق تسلیم الملائی نمائی
چرا که از تحقیقات و تاصیلات ما ظاهر میشود انحصار مراتب وجود در یک کار
هست کانه و اشتمال سوره فاتحة الکتاب بر این چهار و معلوم است که مجموع

علوم اولین و آخرین همه تعلق بمراتب وجود میگیرد که مشتمله محیطه است بمقادیر
احوال ظهور و بطون موجودات و مراتب تجلیات حق بجمیع جلوات بلکه ذات
عظیم الشان او در سیر مع الله با ذات حق عز شانه در جمیع مظاهر ظاهر و در کل
مجالی جلوه گر است اگر بفهمد باید که هفتاد هزار شتر در تفسیر فاتحة الکتاب بار
میکنم محقق فطن میداند که این کلام هم از آن بزرگوار بسبب تنزل و تمثیل در
کثرت یا عدم احتمال فهم مخاطب است والا معین است که علوم متعلقه بکلمات
الله التی لا تنفد و لا تحصی باشد قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر
قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا و فقیر ریزه خوار خوان لطف سید
السادات نعمة الله ولی قدس سره العزیز مظفر علی را که اگر جاروب کش آن
آستان شاه ولایتشان علیه و علی اخیه المصطفی و عترتهما صلوات الله العلی
المنان این فقیر را به بندگی قبول فرمایند سر فخار و مباهات باوج سموات
میرسد از الهام شروع بتاسیس اساس این کتاب مسمی بجامع البحار تا حال
تحریر این قصه در چهار الفاق نیفتاده که خامه مشکین ختامه را از دست
گذاشته باشد و منشا از دست گذاشتن انقطاع معنی باشد بلکه هر وقت
انامل از حرکت ساکن شده هنوز تحقیق دیگر و تتمه غیر مکرر بر کت نفس فقیر از بحر
باطن موج زن بوده و منشا ترک تحریر اعیا انامل و اعضا با حصاد کشغل

و دیگر از اشغال دنیا و عقبی بوده و چون ورود تحقیق بعد التحقیق و ظهور اللطایف
بعد اللطایف انقطاع نمی پذیرد و معراج سخن نیز بمقامی رسیده که محقق فطن را
دستور العمل از برای تحقیق لطایف غیر مکرره منقح گردیده و مع ذالک آن
شخصی که باید این رساله را حسب الامر اعلی حضرت پیر روشن ضمیر دام ظله
العالی العالی بحضور پر نور ببرد استعجال دارد مناسب آنکه مقاصد کتاب را
ختم نموده عنان خامه را بصوب تحریر خاتمه که فی الحقیقه مقصد سیم ازین کتاب
است چنانکه در مقدمه وعده نموده ایم منعطف گردانیم وفقنا الله تعالی لاتمام تحریره
باولیائه العظام واصفیائه الکرام علیهم الصلوة والسلام ... ادرکه
در شرح حدیث علوی مذکور در عنوان مقدمه کتاب چون در آن مقام
اشاره نمودیم که علت غائی از وضع این کتاب حقایق انتساب شرح و بیان
جمل خمس مذکوره در طی این حدیث شریف است یعنی اندراج تمام کتاب در
فاتحه و اندراج فاتحه در بسمله و اندراج بسمله در حرف با و اندراج حرف با
در نقطه و جمله اخیره که غایه کل غایه و منتهی کل نهایه بل مبدء کل مبدء و فاتحه
کل فتاح است یعنی جمله لطیفه انا النقطه تحت البا بحکم اول الفکر آخر العمل
رعایت وضع طبیعی چنان اقتضا میکند که خاتمه کتاب معقود بجهه غایه شریفه
مذکوره باشد   بدان اوصلک الله تعالی الیه در وجهیکه در باب اول

از مقصد

از مقصد اول و باب اول از مقصد ثانی مشروح گردید معلوم شد که مراتب وجود
منحصر اند در حضرات کانه اطلاقیه تقییدیه اسمائیه واکوانیه اجمالیه مذکوره
در باب مذکور و در وجهیکه در باب ثانی از مقصد اول و باب ثانی
از مقصد ثانی مبین گردیده محقق شد که سوره ام الکتاب متضمن است بر مجموع
حضرات کانه اجمالا و تفصیلا صریحا او ضمنا علی النحو الذی شرحنا فی البقیه اشبعناها
پس درست آمد که آنچه در جمیع قرآن است در سوره مبارکه ام الکتاب مجتمع است
چرا که مطالب قرآنیه و مقاصد فرقانیه بیرون از مراتب وجود نیست
و دانستی که این سوره وافیه کافیه که کنزی از کنوز عرش است محیط است
بر جمیع مراتب وجود اطلاقا و تقییدا و جامع است مر جمیع حقایق را الهیا
و کونیا و حاصر است مر جمیع مقامات را اسماء و اعیانا و لهذا مسمی است
بسوره الکنز و سوره الکافیه و سوره الوافیه   ... دو کتاب است
کتاب تکوینی و کتاب تدوینی و هر یک از این دو قسم منحصر در دو قسم است
اجمالی و تفصیلی کتاب تکوینی تفصیلی عالم است که بخط مستور تعین بر رق
منشور وجود مستنبط بعنوان تفصیل در وی مکتوب و مزبور است کتاب احکمت
آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر و کتاب تکوینی اجمالی آدم است که بحکم منظومه علویه
صلوات الله علی قائلها که و انت الکتاب المبین الذی باحرفه تظهر

کتابخانه آستان قدس

المضمر وتزعم انک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر نسخه مجموعه عالم اکبر است
کما قال سبحانه وتعالی وکل شیء احصیناه فی امام مبین وقال مولانا وامامنا
بحر الحقایق ابو عبد الله جعفر الصادق صلوات الله علیه بالنطق ناطق الصورة
الانسانیة هی اکبر حجة الله علی خلقه وهی الکتاب الذی کتبه الله بیده وهی
الهیکل الذی بناه بحکمته وهی مجموع صور العالمین وهی الطریق المستقیم
الی کل خیر وهی الجسر الممدود بین الجنة والنار وکتاب تدوینی تفصیلی مجموع قرآن
مجید فرقان حمید است واین کتاب منطبق بر عالم وکتاب تدوینی اجمالی
سوره فاتحة الکتاب است واین کتاب منطبق است بر آدم وهمچنانکه آدم عالمی
اجمالی وعالم آدمی است تفصیلی وهمچنین سوره ام الکتاب قرآنی است اجمالی وقرآن
ام الکتابی است تفصیلی وهمچنانکه هرچه در کتاب تکوینی تفصیلی مفصلا
موجود است در کتاب تکوینی اجمالی مجملا موجود است همچنین هرچه در کتاب
تدوینی تفصیلی مفصلا مدون است در کتاب تدوینی اجمالی مجملا مدون است
وهمچنانکه کتاب تکوینی اجمالی را که حقیقت انسانی کامل است ام الکتاب
میگویند چنانکه محققین عرفا ام الکتاب را در کریمه عظیمه یمحو الله ما یشاء ویثبت
وعنده ام الکتاب اشاره بحقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله که قلم اعلی وعقل کل نیز عبارت
از آن است جمع بین قوله اول ما خلق الله نوری وقوله علیه السلام اول ما خلق الله

قلم

القلم وقوله اول ما خلق الله العقل دانسته اند همچنین کتاب تدوینی اجمالی را نیز
که سوره فاتحة الکتاب است ام الکتاب میگویند چنانکه در محکمه کریمه وانه فی ام الکتاب
لدینا لعلی حکیم از اهل بیت علیهم السلام ماثور است که ام الکتاب در این آیه
عبارت از سوره فاتحة الکتاب است وانکه فرموده علی حکیم در ام الکتاب است
عبارت از این است که صراط مستقیم که عبارت از حضرت امیر المؤمنین وامام
المتقین صلوات الله علیه باشد در سوره فاتحة الکتاب مذکور است وهمچنانکه
کتاب تکوینی اجمالی را که ام الکتاب نام دارد باعتبار مقام جمعی وحدانی
قرآن یعنی مقام حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله که کلمه علویه سنخ یک شیء واحد عند الله عبارت
از آن است در مقام فرقی کثرات فرقان یعنی مقام ظهور اشباح چهارده کانه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین سبع المثانی میگویند چنانکه از حضرت باقر
علوم الانبیاء صلوات الله علیه در تاویل آیه ولقد آتیناک سبعا من المثانی
والقرآن العظیم وارد شده که نحن السبع المثانی التی اعطاها الله نبینا صلی الله علیه و آله اما
اطلاق سبع بجهة آنکه اسامی معصومین منحصر در هفت است واما اطلاق مثانی
بجهة آنکه تثنیه سبع چهارده است همچنین کتاب تدوینی اجمالی را که ام الکتاب
نام دارد باعتبار هیئت اجتماعی اشتمالی یعنی مشتمل بودن بر جمیع معانی قرآن
باعتبار هیئت انفصالی تحلیلی یعنی تجزیه با آیات سبع المثانی میگویند چنانکه

از حضرت صادق آل محمد ص علیه و علیهم اجمعین از تفسیر آیه و لقد آتیناک سبعا
من المثانی و القرآن العظیم پرسیدند آنجناب صلوات الله علیه فرمودند هی
سوره الحمد و هی سبع آیات منها بسم الله الرحمن الرحیم انما سمیت المثانی لانها
تثنی فی الرکعتین مجملا تا و بدین الفاظ که دال است بر کتاب تدوینی بل کتاب تکوینی
در کلمات اهل البیت علیهم السلام متکرر الورود است بلکه در جمله خاصه همین
حدیث که ما در صدد بیان آن میباشیم اعنی جمله لطیفه انا النقطة تحت الباء اشارتی
فصیح و کنایتی صریح است از آنکه همچنانکه مرتبه خامسه از مراتب خمس اعنی مرتبه
نقطه بر مرتبه از مراتب وجود منطبق است همچنین مراتب اربع متقدمه نیز اعنی
مرتبه با و مرتبه بسمله و مرتبه فاتحه و مرتبه مجموع کتاب هر یک بر مرتبه از مراتب تکوینیه
منطبق است فاستمع همچنانکه آنچه در عالم موجود است در عالم اعیان انسان
کامل موجود است همچنین آنچه در تمام قرآن مذکور و مشروح و مبسوط است در سوره
فاتحه مندرج و مندمج و مسطور است و همچنانکه هر حال که در کل کاملین افراد انسان
متحقق است من الانبیاء و الاولیاء صلوات الله علیهم اجمعین همه در وجود
شخص حضرت رحمة للعالمین و ختم النبیین صلوات الله علیه و عترته الطاهرین
مندرج است همچنین مجموع حقایق و معانی و اشارات و لطایف که در سوره
فاتحة الکتاب مجتمع است در آیه جامعه بسم الله الرحمن الرحیم که آیه رحمت

ال

است مندرج است و همچنانکه کمالات تفصیلیه شخص محمدی ص که حقیقت کلیه آنجناب
است را باعتبار عبور بر مراتب کون متحقق گردیده مجموعا در مقام وجود اجمالی محمدی ص
که ما در اصطلاح این کتاب آن مقام را ببحر الاحمدیه ص مسمی گردانیدیم مجتمع است
همچنین مجموع معانی تفصیلیه آیه رحمیه بسمله که از مقامات ثلثه الوهیت و رحمانیت
و رحیمیت مستفاد میشود مجموعا در بای بسمله مندرج است و همچنانکه کمالات مقام
احدیت ص که مسمی است ببحر النبوه و مرتبه اول از مراتب تفصیلی و برزخ اول
از برازخ وجودی است و اول فیض است که در تنق اجمال مطلق متحقق گردیده
در مقام احدیت محضه مطلقه که مسمی است ببحر الولایه و مرتبه اول از تعین است
اگرچه تعین او اطلاق از همه تعینات است مندمج است همچنین اسرار در حرف
با که اول مرتبه کثرت و برزخ اول از برازخ عددیه بلکه عند المحققین مرتبه
اولی از مراتب عددیه است ملاد در نقطه تحت باء که تعین اول التعینات
خطی است اگرچه حقیقت او ما لا ینقسم است طولا و لا عرضا و لا عمقا منطوی است
و لهذا جناب ولایت مآب صلوات الله علیه فرموده که انا النقطة تحت الباء
و بدان که مجموع آنچه درین فصل مسمی بتطبیق مذکور نمودیم اجمال مسائل ثمانیه
است که خاتمه کتاب را بجهة آن تفصیل عقد نمودیم و تفصیل مسئله اولی از آن
مسائل خمس در فصل مسمی باصل که در عنوان خاتمه وضع نمودیم مذکور شد

اکنون تفصیل اربع باقیه را در چهار فصل دیگر که هر فصلی مسمی بوصلی است
بشنو والتکلان علی التوفیق   اما اشتمال بسمله رحیمیه بر مجموع مقاصد
مندرجه در فاتحة الکتاب پس از آنست که بر وجهیکه از تقریرات سابقه معلوم
شد مقاصد فاتحة الکتاب منحصرات در مراتب چهار ربیه که آنها وجودی امهات
و غیر امهات اسمائیا و اکوانیا حقانیا و اینها در بسمله متضمن این جمیع
این مراتب اجمالا و تفصیلا اما اجمالا بجهت آنکه اسم جامع الله است و بهذا
بحر الاحدیه را هم نیز بحر الله مسمی کرده ایم و دلالتش بر بحر الاحدیه و بحر الواحدیه
دلالتی است تضمنی چرا که این دو بحر دو شعبه بحر الاحدیه اند و دو جزء او
و بر بحر الهویه نیز دال است بدلالت تضمنی چرا که معنی چرا که بحر الهویه ذات مطلق است
و سر هویت ذات در مجموع اسماء ملحوظات چنانکه در باب دویم از مقصد اول
سلسله کلام با آن منجر شد چون الف و لام اسم است مدلول آن نتواند بود
مگر بحر الهویه و هرگاه الف و لام الله چنین باشد الف و لام الرحمن الرحیم که
صریح اند در صفت بطریق اولی دال خواهند بود بر بحر الهویه و هرگاه
بحر الهویه مدلول الف و لام باشد دلالت الله بر بحر الهویه نیز دلالت مطابقی خواهد
بود چرا که بر این تقدیر کلمه الله لفظ مرکب باشد و دلالت هر یک از اجزای
مفرده الفاظ مرکبه بر معانی مقصوده از اینها لا محاله دلالت مطابقی خواهد
بود

خواهد بود و هرگاه اسم جامع الله دال باشد بر مجموع بحور اربعه امهات لا محاله
بر بحور غیر امهات همه در ضمن بحر الواحدیه مندرج اند بنا بر تقریری که سبقت
گرفت دال است اما تفصیلا بجهت آنکه بحر الواحدیه از امهات اربعه او دو شعبه است
بحر الاسماء و بحر الاکوان و لفظ اسم در بسم الله الرحمن الرحیم دال است بر
بحر الاسماء بدلالت مطابقی صریح بلکه این عظیمه بسمله فی الحقیقه صورت حقیقت
بحر الاسمائیات که از حضرت تجرد و اطلاق تنزل فرموده در کسوت صوت
و حرف در عالم تعلق و تقید جلوه نموده بعلاوه این معنی اسمائیه مرتبه چون
هر سه در حقیقت اسمیت با یکدیگر مشترک اند پس دال خواهند بود بر بحر الاسماء
بدلالت تضمن چنانکه اسمای خمسه مذکوره در فاتحة الکتاب نیز از این طریق
بر بحر الاسماء دلالت مینمودند بر وجهی که در مقاصد کتاب مذکور شد و اما
دلالت بسمله بر بحر الاکوان و اقسام و در این دلالت نتواند بود مگر بطریق التزام چرا
که کلمه دلالت بر تعینی از تعینات کونیه کند صریحا در بسمله مذکور نیست و لیکن چون
تعینات کونیه لوازم تعینات الهیه اند و ظلال و عکوس آنها چنانکه حضرت
نعمة الله ولی قدس سره العالی فرموده   باز اعیان ظل اسمای حقند
باز اسما ظل ذات مطلقند   پس هر چه دلالت کند بر تعینات اسمائیه الهیه
مطابقه یا تضمنا البته دلالت خواهد کرد بر تعینات کونیه التزاما

در حین نقل این مسئله از منتسخ سواد بخواطر میرسد که چون بسم الله جار و مجرور است
لامحاله متعلقی بخواهد و متعلق جار و مجرور در اینجا ابتدا یا افتتح یا اقرء یا امثال
آن خواهد بود پس بسمله دال بر بحر الکون اجمالا یعنی بحر الکون است که مقسم
بحور سته مذکوره در مقصد ثالث است یعنی بحر العبودیه و بحر الدعاء و بحر
الرغبه و بحر الرهبه و بحر الاستعانه و بحر الارشاد خواهد بود بدلالت مطابقی
صریح بلکه تلفظ کننده به بسم الله هرگاه متعلقی از برای جار و مجرور تقدیر
کند که اشاره بیکی از بحور سته باشد مثل اعبد بسم الله او ادعو بسم الله او
ارغب بسم الله او ارهب بسم الله او استعین بسم الله او ارشد بسم الله
تقدیری لطیف خواهد بود و همچنانکه استخراج بحور بترتیبی کاینه باین وضع بترتیب
دقیق انیق که سبقه مستقیمه البیان شهادت باستقامت آن میدهد
از مختصات این کتاب و از جمله اسراریست که این فقیر بعنایت شاه
اولیا علی المرتضی صلوات الله علیه العلی الاعلی بفهم آن مخصوص گردیده همچنین
استنباط متعلق بسم الله باین نوع دقیق لطیف از خصایص این کتاب
خواهد بود و مؤید این تحقیق است آنچه در تفسیر مولانا الزکی العسکری
صلوات الله علیه واقع گردیده که آنحضرت متعلق بسم الله را استعین مقرر
فرموده حیث قال صلوات الله علیه بسم الله ای استعین علی اموری کلها

بالله

بالله الذی لا یحق العبادة الا له و تواند بود که اکتفا بذکر استعین فقط بعنوان
تمثیل باشد و مراد این باشد که هر یک را از متعلقات سته که یکی از آن استعین است
میتوان تقدیر نمود اگر بسم الله را ترجمه کنیم بترجمه شریفه مذکوره در مقالات تفسیر
ماثوره از امام ابو الحسن الرضا یعنی اسم بنفس نسبه فرموده سمة الله و هی العبادة و توهم
مراد از عبادت معنی کلی است که شامل عبودیت و دعا و رغبه و رهبه و استعانت
و ارشاد هر شش میباشد این تحقیق نیز از فرط لطافت بجا میرسد که در دبستان
خاندان عصمت و طهارت درباره صلوات الله علیهم افاده وجدا و ذوقهای عظیمه میکند
بدانکه برو جهیکه در مقاصد تحقیق شد بحر الاسماء منشعب میگردد به بحر
الوهیه و بحر الربوبیه و اسم جامع الله دال است بر بحر الوهیه بنحوی که در باب نهم
از مقصد اول تحقیق شده و دو اسم الرحمن الرحیم دال اند بر بحر الربوبیه بدلالت تضمن
چرا که رحمانیت و رحیمیت هر یک قسمی از ربوبیت و فردی از او میباشد و دلالت قسم
بر مقسم و فرد بر کلی دلالت تضمن است و همچنین در مقاصد کتاب مذکور شد که بحر الربوبیه
منقسم میشود به بحر الفضل و بحر العدل و دلالت دو اسم الرحمن الرحیم بر بحر الفضل بدلالت
تضمن است که دلالة النوع علی الجنس و فرقی که هست اینکه دلالت الرحمن الرحیم
بر بحر الفضل از مقوله دلالت نوع است بر جنس قریب و بر بحر الربوبیه از مقوله دلالت
نوع بر جنس بعید چرا که رحمانیت و رحیمیت دو نوع فضل اند و فضل و عدل دو نوع

ربوبیت است که ناله هست و در کیفیت استنباط بحر العدل است از بحور اسمائیه از آیه
عظیمه بسمله و حاصلش آن است که چون حقیقت فیض رحیمی فیضی است که اختصاص
باهل سعادت دارد و اشقیا از آن نصیب نیست محقق است که اگرچه وصول آن
لسعداء مقتضیات تفضل حق است جل طوله وصول آن باشقیا از مقتضیات
عدل حق جل جلاله خواهد بود و چون در مفهوم فیض رحیمی اختصاص بسعدا
افضلا و عدم وصول باشقیا عدلا معتبر است پس بحر العدل جزو مفهوم رحیمیت
خواهد بود پس اسم الرحیم دال خواهد بود بر بحر العدل بدلالت تضمن و الحمد لله علی
فهم الدقائق   چون سوره مبارکه فاتحة الکتاب مقام انسان کامل است
و در مقام انسان کامل بحر الکون تفصیلی وجود تفصیلی ندارد بلکه وجود
اجمالی دارد و لهذا کلمه که دلالت میکند بر بحر الکون تفصیلی که بحر العالم است
بقسمیها اعنی بحر المبدء و بحر المعاد در فاتحة الکتاب بعنوان اصالت مذکور نشده
بلکه آنچه بعنوان اصالت مذکور شده بحار اسمائیه است که در سلک واحد منتظم
و بترتیب نفس الامری بطریق تعقیب مجمل بمفصل و عطف مفصل بر مجمل واقع
شده اند چنانکه ملاحظه میشود که بعد از اسم لله اسم رب العالمین و بعد از آن
دو اسم الرحمن الرحیم و قسیم این دو اسم اعنی مالک یوم الدین واقع شده چراکه
ربوبیت تفصیل الوهیت و تفضل و عدل تفصیل ربوبیت و رحمانیت و رحیمیت

تفصیل

تفصیل تفضل است و همچنین بحر الکون اجمالی که بحر الانسان است بعنوان اصالت
بترتیب طبیعی واقع شده چنانکه در ایاک نعبد و ایاک نستعین الی آخر السوره
محقق فطن را واضح است و در مقاصد کتاب نیز بابلغ تحقیق محقق شده
دیگر در اینجا نیز احتیاج باعاده ندارد و بحر الکون تفصیلی اگرچه صریحا
در سوره فاتحة الکتاب مذکور است اما بعنوان تبعیت مذکور است نه بعنوان
اصالت چراکه العالمین که اشاره به بحر المبدء است و یوم الدین که اشاره به بحر
المعاد است در سلک متعاطفات مثنا منتظم نیستند بلکه اول مضاف الیه
متعاطف ثانی و ثانی متعاطف خامس واقع شده و چون مقام بسمله مقام
انسان اجمالی است که مقام حضرت خاتمیت ص باشد و در آنمقام تعینات کون
تفصیلی عالمی بالمره زاهق و تعین کون اجمالی آدمی فانی در تعینات اسمائی است
لهذا از تعین کون تفصیلی مطلقا اثری در بسمله موجود نیست تا اشاره باشد بشروق
و بطلان او در آنمقام چنانکه حضرت انسان اکمل ص ماثور است که فرمود
اصدق کلمة قالها العرب قول لبید   الا کل شیء ما خلا الله باطل و کل
نعیم لا محالة زائل   و از تعین کون اجمالی اگرچه در لفظ اثری نیست ولیکن
چون بای بسمله متعلق میخواهد معلوم است که در بطون کلام موجود است و از
عدم ظهور در ظاهر و بطون در باطن اشاره است بفنای تعین در آن مقام

نه بطلان او چرا که بطلان تعین کون اجمالی اعنی تعین انسانی مطلقا موجب بطلان
نبوت و شریعت و ما یتعلق بهما میگردد و لهذا فرموده کل شیء هالک الا وجهه نفرموده
الا ذاته تا اشاره باشد بآنکه وجه الله که تعین انسانی کاملی است هلاک و بطلان
راه نمییابد اگرچه الله در ذات الله فانی میشود ولیکن فناء غیر بطلان است
مثلا هرگاه شمس طالع شود نور مصباح باطل نمیشود بلکه در نور او فانی میشود
و مستغرق میگردد و فی الحقیقه وجود دارد و نمود ندارد و ازین تقریرات
که کردیم ظاهر شد که بحار وجودیه منحصر در بیست و دو بحر است باین تفصیل چهار بحر
امهات است که بحر الهویه و بحر الاحمدیه و بحر الاحدیه و بحر الواحدیه باشد و دو قسم بحر
الواحدیه که بحر الاسم و بحر الکون باشد منظم میشود باین شش قسم بحر الاسم که بحر
الالوهیه و بحر الربوبیه و بحر الفضل و بحر العدل و بحر الرحمانیه و بحر الرحیمیه
باشد منظم میشود باین دوازده قسم دو قسم بحر الکون که بحر کون تفصیلی اعنی
بحر عالم و بحر کون اجمالی اعنی بحر آدم باشد منظم میشود باین چهارده قسم
دو قسم بحر عالم که بحر مبدأ و بحر المعاد باشد منتظم میشود باین شانزده قسم
شش قسم بحر آدم که بحر العبودیه و بحر الدعاء و بحر الرغبه و بحر الرهبه و بحر
الاستعانه و بحر الاسترشاد باشد تا بیست و دو قسم کامل حاصل شود و الحمد لله
علی تمام نعمه   اما بیان جمله تا لله اعنی بیان آنکه هر حرفی در بسمله رحیمیه

مندرج است در حرف با بسمله مندمج است پس بدانکه با بسمله دال است بمعنی استعانت
چنانکه محققین مفسرین تحقیق کرده اند و تفسیر مولانا ابی محمد الزکی العسکری علیه السلام فرموده
بسم الله ای استعین علی اموری کلها بالله الذی لا تحق العباده الا له شهادت استعانت بر
تحقیق محققین مفسرین میدهد و حقیقت استعانت متحقق نتواند شد مگر بتحقق مستعین
و مستعان و اول مرتبه تحقق این معنی مرتبه تعین اول است چه در آن مرتبه تعین
وجود و صفت از موصوف و اسم از مسمی و مخلوق از خالق و عبد از رب و مستعین
از مستعان متمیز میگردد پس با استعانت باین تحقیق دال است بر تعین اول که حقیقت
محمدیه است صلعم و باصطلاح ما مسمی است ببحر الاحمدیه و بحر الله و بحر الجامع و بحر النبوه و بحر
الهیلات و همچنانکه مجموع تعینات اسمائی و اکوانی بلکه مجموع مراتب وجودیه کان
احدیه او واحدیه در تعین اول مندرج است همچنین مجموع آنچه در بسمله مذکور است
در حرف با مندمج است و باعتبار دیگر حرف با در ابجدی دال است بمرتبه دوم از
مرتبه عددی بنابر قولی که واحد را عدد دانیم یا دال است بر مرتبه اول از مراتب
عددی بنابر قولی که واحد را عدد ندانیم و بر هر تقدیر بر دال است بر عدد
اثنین که در کون عددی در ازای تعین اول در کون وجود واقع شده
پس بهر یک از اعتبارین بای بسمله اشاره بمرتبه تعین اول شد که حقیقت محمدیه است صلعم
و فی الحقیقه نسبت بسم الله الرحمن الرحیم بباء بسمله که حرف اول از حروف وی است

همچون نسبت صوری تفصیلی محمدیت است بحقیقت وی که مبدا دایره وجود آنجناب است

بلکه مبدا دایره وجود عالم است اما بیان جمله رابعه یعنی بیان آنکه هرچه در باء

بسمله مندرج است در نقطه تحت با مندرج است پس بدانکه بر وجهی که در مقدمه کتاب

تحقیق شد حقیقت محمدیه را صلی الله علیه و آله که تعین اول عبارت از آنست دو جهت است

وجهی باطن و آن جهت انتساب نسبت بحق تعالی شانه و وجهی ظاهر و آن جهت انتساب نسبت

بخلق و وجه باطن مسمی است ببحر الاحدیه و بحر العلو و بحر الجلال و بحر الولایه و بحر التسبیح

همچنانکه وجه ظاهر مسمی است ببحر الواحدیه و بحر الدنو و بحر الجمال و بحر الرساله و بحر

التحمید و مقرر است که هر ظهوری تفصیل بطون است و هر بطونی اجمال ظهور لهذا هرچه در وجه

ظاهر تفصیل مفصل و مبین است در وجه باطن اجمالا منطوی و مندرج است و چون نقطه تحت

صورت مبدء جمیع حروف بحسب معنی ما لا یقبل القسمه است و بجز یک تعین که قصد اشاره حسی است

ندارد پس مناسب نیست که در از این بحر الاحدیه موضوع باشد که مبدء جمیع تعینات است و بجز

تعین که بواسطه آن قابل اشاره عقلیه است یعنی تعین اطلاق دیگر تعینی ندارد و از اینجاست

که ما بحر الاحدیه را بحر النقطه نیز مسمی کرده‌ایم اما بیان جمله خامسه که غایه الغایات

و منتهی المقاصد کتابست یعنی جمله سریه انا النقطه تحت الباء پس بدانکه همچنانکه حرف باء در هنگام

تلفظ با آن نقطه در آن ظاهر نیست چون از عالم کلام و نطق بعالم نقش و خط منتقل شود نقطه

در تحت وی نمایان گردد همچنین تعین اول را که حقیقت محمدیه است صلی الله علیه و آله و سلم قبل از ظهور

از عالم

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

در عالم صورت حقیقت علویه در باطن مختفی است و خفاء محض و بطون مطلق است چنانکه

در خطبه شریفه فرموده انا الصامت و محمد الناطق و چون حقیقت محمدیه از عالم معنی بعالم

صورت نقل کند و در کسوت نبی امی قرشی عربی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله جلوه گر گردد حقیقت ولایت

کلیه نیز در عالم صورت ظاهر شود در خرقه مطلقه حضرت اسد الله الغالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب

مولانا امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و علی اخیه و زوجته و بنیه الطاهرین و صالح در تحت

نبوت منجلی گردد و ازین تحقیق دقیق انیق رشیق سر کلام اعجاز نظام ولایت نظام انا النقطه تحت الباء

صفت وضوح و صلاد سمت ظهور و انجلاء پذیرد و بتمام این تحقیق تمام شد آنچه مقصود حقیر بنده آستان

فقر ای الهی مظفر علی نعمة اللهی اراه الله حقایق الاشیاء کما هی و حفظه عن البدوا هی بود از

تالیف کتاب مسمی بمجمع البحار منثور منظوم مسمی ببحر الاسرار و الحمد لله الذی هدانا و ما کنا

لنهتدی لولا ان هدانا الله ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمه انک

انت الوهاب فایاک نعبد و ایاک نستعین فصل علی محمد و آله الغر المیامین و اهدنا الصراط المستقیم

صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و الحمد لله رب العالمین و به نستعین

شکر ایزد را که این نامه بعنوان رسید پیشتر از مرکب بپایان رسید این کتاب در هنگام فراغ

نوشته شد در حضرت جناب مولوی علام الکرام حضرت حاج ... و ... اکرم کلمه ... قرض بودن

... اما به هر جا مورد ... نقصان ... در جا ... ملل

شده و از هیچ جا چاره ندیده خود را مشغول تحریر این کتاب نمود در تاریخ ... ماه ... خود

بازبین شد
۱۳۷۱ش

[illegible]

[illegible]

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد

[illegible]

باز بین شد
۱۳۵۳ خ